

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی-پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ. مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)
مدیر مسئول: دکتر سوسن قهرمانی قاجار
سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی
ویراستار فارسی: نادر خبازی
ویراستار انگلیسی: دل آرا مردوخی
دبیر اجرایی: خدیجه سهرابزاده

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)
دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
دکتر محمدتقی امامی خوبی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری
دکتر اسماعیل حسنزاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)
دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهراء (س)
دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)
دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۱۵۵۷۴-۲۶۱-۰۲۱
ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hii.alzahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.
آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی
کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپا: ۸۸۵X-۲۰۰۸
شاپای الکترونیکی: ۳۵۳۸-۳۴۹۳

نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات بر اساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به‌عهده هیئت تحریریه است.)

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می کنند، درخواست می شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می تواند پی گیری های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان نامه های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود. تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجو می تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان نامه های تحصیلی،^۲ در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان نامه های تحصیلی، دانشجو در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله ای گفته می شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می تواند زمینه ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.
ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.
پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می باشد.
۲. مقاله مأخوذ از پایان نامه به مقاله ای اطلاق می شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان نامه تطبیق کند.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیر مرتبط با پایان‌نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان‌نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی‌گیری‌های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی‌خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیر قابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می‌تواند در صورت احراز تخلف به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه‌های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله‌ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می‌توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داوری‌ها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله‌ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه‌های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه‌ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه‌آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می‌باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان‌نامه یا رساله) می‌توانند هم‌زمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجو) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم‌زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهراء(س) به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱. از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علیرغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوری نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

فهرست مطالب

- ۹-۳۶ بررسی عملکرد متکلمان شیعه امامی در مواجهه با چالش‌های
تقریب مذاهب در عصر سلجوقی
پروین اصغری، محمدعلی چلونگر، علی‌اکبر عباسی
- ۳۷-۶۴ تأثیر فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول بر مصرف افیون در
دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)
یعقوب تابش، سید هاشم آقاجری، عطاءالله حسنی
- ۶۵-۸۸ نقش بزرگان و نژادگان در محاکمه و مرگ خسرو پرویز
شهرام جلیلیان
- ۸۹-۱۱۶ بررسی روند شکل‌گیری و علل رقابت‌های تجاری در خلیج
فارس و بازتاب آن در بندر کانتون چین (قرون یکم تا سوم هجری/
هفتم تا نهم میلادی)
عبدالرسول خیراندیش، سیده زهرا زارعی
- ۱۱۷-۱۴۰ انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس و سرمایه اجتماعی
نظام‌علی دهنوی، هوشنگ خسرویگی
- ۱۴۱-۱۶۶ دگرگونی ساختار اداری و اجتماعی ملایر از زوال ایلیخانان تا
سقوط صفویه
محسن رحمتی
- ۱۶۷-۱۸۹ ساخت و کارکرد شهر مرزی آرتاشاد در مناسبات ایران و روم در
دوره ساسانی
پرویز حسین طلایی
- ۱۹۱-۲۱۸ زمینه‌های ارتباط و دلایل مشکلات در مناسبات ایران و افغانستان
(۱۳۲۴-۱۳۴۴.ق)
کبری نودهی، علی‌اکبر کجباف
- چکیده مقالات به انگلیسی

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

بررسی عملکرد متکلمان شیعه امامی در مواجهه با چالش‌های تقریب مذاهب در عصر سلجوقی^۱

پروین اصغری^۲
محمدعلی چلونگر^۳
علی اکبر عباسی^۴

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۱۳

چکیده

قدرت یابی سلجوقیان (۴۲۹-۵۵۲ ق) در ایران و عراق و ائتلاف نیروهای سیاسی مذهبی اهل سنت (سلطنت و خلافت)، موجب رشد نفوذ حدیث‌گرایان سنی مذهب شد. همچنین در اثر عملکرد واگرایانه برخی مراکز علمی عصر و تقابل رویکرد عقل‌گرایی شیعی و سنت‌گرایی اهل تسنن و... همگرایی شیعه و سنی با چالش‌هایی مواجه گردید. در این اوضاع متکلمان اهل تسنن در عرصه تقریب شیعه و سنی موضع انفعالی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.14536.1315

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان؛ parvinasghari92@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ m.chelongar@ltr.ui.ac.ir

۴. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ aa_abbasi_z@ltr.ac.ir

داشتند ولی متکلمان شیعه در این عرصه فعال‌تر شدند، زیرا منازعات فرقه‌ای، ائتلاف نیروهای سیاسی مذهبی اهل سنت، عملکرد واگرایانه‌ی مراکز آموزشی نظیر نظامیه‌ها و... سبب گرایش کمتر اهل تسنن به تقریب شده بود. در مقابل، متکلمان شیعه با علم به وضعیت شیعیان در بغداد و ری به دلیل مجاورت با مراکز سیاسی مذهبی اهل تسنن، تضعیف پشتوانه سیاسی و کسب تجربه از حوادث تلخ منازعات فرقه‌ای دریافتند که حفظ میراث شیعه با تقریب میسر است. البته در درون جوامع شیعی، تقابل مکتب متکلمان و محدثان، تندروی‌های اسماعیلیه و جریان غلو، نیز بحث تقریب را به چالش می‌کشید. این پژوهش درصدد است با روش توصیفی تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای، راهکارهای متکلمان شیعه امامی را در جهت تقریب، از طریق طرح مشترکات دینی، فقه مقارن، برگزاری کرسی درس مشترک، مناظره، پاسخگویی به شبهات و اتهامات علیه شیعه و آشکار ساختن تفاوت شیعه امامی با سایر انشعابات تشیع و... بررسی و تحلیل نماید.

واژه‌های کلیدی: تقریب مذاهب، متکلمان، شیعه امامی، اهل سنت، سلجوقیان.

مقدمه

چالش‌های مذهبی از موضوعاتی است که تأثیر زیادی بر جامعه مسلمانان داشته است، چنان که می‌توان ریشه‌های رکود تمدن اسلامی را در تحولات فرهنگی حاصل از این چالش‌ها جستجو کرد. این در حالی است که مسلمانان در بسیاری از مسائل دینی و اعتقادی دارای آراء و نظرات مشترک‌اند که توجه و تأکید بر آن‌ها در حوزه‌های مشترک دینی و اعتقادی، اختلاف و تعصب را از بین می‌برد و زمینه وحدت پیروان مذاهب و پیشرفت تمدن اسلامی را فراهم می‌سازد. در سده اخیر، مسئله تقریب مذاهب به یکی از محورهای گفتگو بین مصلحان، متفکران و نیز متعصبان مذاهب اسلامی تبدیل شده است. تقریب از ریشه «قرب» از نظر لغوی به معنای نزدیک کردن است (ابن منظور، بی تا، باب القاف) و

تقریب مذاهب در اصطلاح به معنای زدودن و رفع اختلافات مذهبی و ایجاد همکاری بین رهبران و پیروان مذاهب اسلامی براساس اصلِ مسلمانی و پیروی از قرآن و سنت است. این اصطلاح از ابداعات دوره جدید است و اغلب در پژوهش‌های تاریخی از آن به‌عنوان مفهومی مدرن برای بررسی گذشته تاریخی استفاده می‌شود (شفایی، ۱۳۹۰، ش ۲۹: ۹۰).

یکی از ویژگی‌های تشیع امامی در قرن ششم و هفتم، گرایش به اعتدال در شاخه شیعه اصولیه می‌باشد. زیرا با ظهور حکومت سلجوقی در عرصه جهان اسلام و در پی حمایت فرمانروایان دوره اول سلجوقی، یعنی طغرل، آلب ارسلان و ملک‌شاه از مذهب تسنن، اوضاع سختی برای شیعیان رقم خورد، چنان‌که امکان تحرکات کنشگرانه و نیز تکاپوی علمی، عقیدتی، سیاسی و نظامی از آنان گرفته شد. از این رو شیعیان امامیه برای درمان ماندن از خطرهای احتمالی، در مواجهه با جامعه اهل تسنن، جوانب احتیاط را رعایت کردند و برای اجتناب از درگیری با سنیانی که اکثریت را داشتند، اندیشه‌های شیعه را به شکل معتدل ارائه کردند. اثر مهم «النقض» تألیف عبدالجلیل قزوینی رازی در قرن ششم هجری، که نمونه بارز این گرایش اعتدالی است، بیانگر پیدایش اصطلاح «شیعه اصولیه» از عصر سلجوقی می‌باشد. شاید بتوان گفت این تشیع اعتدالی توسط شاگردان بی‌واسطه و باواسطه شیخ طوسی در ایران و عراق بنیانگذاری شده است (جعفریان، ۱۳۸۸: ۶۰۶). این گرایش در راستای تقریب و همگرایی شیعه و سنی برای حفظ مکتب تشیع بسیار ارزشمند بوده است.

تقریب مذاهب اغلب در دو قالب طرح‌های سیاسی و علمی مورد بحث قرار می‌گیرد. توجه به اصول مشترک مذاهب، به‌ویژه مشترکات کلامی و اعتقادی همواره مورد توجه مجامع علمی و حوزه‌های فرهنگی بوده است. در عصر آل بویه و سپس عهد سلجوقی، علم کلام از بالاترین اهمیت برخوردار بود و متکلمان پیشوایی شیعه امامیه را برعهده داشتند و این دانش بر فقه و علوم دیگر چیره بود و جهت آن‌ها را معین می‌کرد. در عصر سلجوقی رسالت متکلمان شیعی در صیانت، اثبات و دفاع از عقاید شیعه امامیه اهمیت بیشتری یافت زیرا پس از یکصد و سیزده سال حاکمیت خاندان شیعه مذهب آل بویه، حاکمیت سیاسی به دست خاندانی افتاد که با گرایش دینی شیعیان ناسازگار بود و توان نظامی خود را مصروف

حمایت از نهادهای سیاسی مذهبی اهل سنت می‌کرد. شیعیان امامیه برای درامان‌ماندن از خطرهای احتمالی، به‌ویژه در اوایل عصر سلجوقی، در مواجهه با جامعه اهل تسنن محتاط بوده و با تمرکز بر فعالیت‌های فرهنگی اعتقادی و همکاری با نهادهای سیاسی اهل سنت برای برقراری تقریب و صیانت از مکتب تشیع می‌کوشیدند.

بحث درباره تقریب مذاهب از دغدغه‌های همیشگی متفکران اسلامی بوده و در این راستا مقالات و کتب متعددی نگاشته شده است. به‌عنوان نمونه در مقالاتی نظیر «ابن شهر آشوب؛ عالم تقریبی قرن ششم» نوشته امان‌الله شفاپی یا «گذری بر زمینه‌های تقریب در اندیشه شیخ طوسی» نوشته علی اصغر احمدی، رویکرد تقریبی متکلمان شیعی به صورت موردی بررسی شده است. با وجود این، به راهکارهای متکلمان شیعه امامیه در مواجهه با چالش‌های موجود در بستر شرایط سیاسی، فکری - مذهبی جامعه عصر سلجوقی پرداخته نشده است. این پژوهش با نگاهی متفاوت از تحقیقات قبل، به نقش متکلمان شیعی در مرتفع‌ساختن چالش‌ها و تلاش برای برقراری تقریب مذاهب شیعه و سنی پرداخته است.

۱. نحوه مواجهه متکلمان شیعی با چالش‌های اهل سنت

به گزارش منابع در قرن پنجم هجری، قلمرو اسلام آکنده از تعدد و تشتت مذاهب و فرق بود (مقدسی، ۱۳۶۲: ۲۳۶-۲۳۸ و ۲۶۶-۲۶۷). این فضا عرصه را برای بروز اندیشه‌های نوین و مباحث علمی و منطقی تنگ می‌نمود، لذا عقلا و حتی صاحبان قدرت از استمرار این روند ناخشنود بوده و براساس شواهدی تاریخی، به تدریج به ایجاد نوعی همگرایی تمایل یافتند. در این عصر متکلمان شیعی برای تقریب مذاهب، گام‌های بلند و توأم با حزم و احتیاط برداشتند و البته با چالش‌هایی نیز مواجه شدند. اهم تلاش‌های متکلمان شیعی را در مواجهه با این چالش‌ها به صورت زیر می‌توان دسته‌بندی کرد.

الف: اجتناب از منازعات فرقه‌ای و بیان مشترکات

در عصر استیلای سلاجقه، امامیه، اشاعره، معتزله، کرامیه و ماتریدیه پنج مکتب مهم کلامی فعال شناخته می‌شدند. همچنین روابط خشونت‌آمیز دیرینه، میان اهل سنت و شیعیان حاکم

بود و در میان سنیان نیز اجماعی وجود نداشت. اهل سنت برای مقابله با معتزله و رشد جریانات شیعی، به تعالیم اشعری و ماتریدی روی آوردند و این اقدام اختلافات جدیدی را در میان اهل سنت موجب شد. منازعات اشاعره و حنابله بغداد نمونه‌ای از این اختلافات است که متأثر از گرایش‌های کلامی نظیر گرایش حنابله به «تجسیم» و گرایش اشاعره به «تصوف» و «اعتزال» بود (ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۱۶/۲۹۵). رقابت دو نهاد قدرت یعنی حمایت سلاطین سلجوقی از اشاعره و عنایت خلافت به حنابله، منازعات را تشدید می‌کرد (ابی‌یعلی، ۱۳۵۰: ۱۱۸؛ بغدادی، ۱۴۰۷: ۱۳/۳۸۴-۳۸۵).

در اوایل دوره سلجوقی با توجه به تعاملات مسالمت‌آمیز سلطان و خلیفه، مسائل سیاسی در بروز درگیری‌های نقشی نداشت (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۲/۲۴۵؛ ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۱۵/۳۴۷؛ ابن عماد، ۱۳۵۰: ۴/۲۲). ولی در اواسط دوره سلجوقی با افزایش قدرت سلاطین و واگرایی خلیفه و سلطان، نظام‌الملک با حمایت از اشعری‌ها و تأسیس مدارس نظامیه (حسینی، ۱۳۸۰: ۶۸) و خلیفه با حمایت از حنابله (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۲/۱۲۲)، به منازعات فرقه‌ای رنگ و بوی سیاسی دادند که با خونریزی همراه گردید (ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۱۶/۱۸۳). در اواخر عصر سلجوقی با تضعیف قدرت سلجوقیان، خلیفه با قدرت نسبی خویش به حمایت از حنابله پرداخت (ابن عماد، ۱۳۵۰: ۴/۱۷۶).

شیعیان عصر سلجوقی به‌ویژه در مناطقی مثل ری و بغداد، که در مجاورت محلات سنی‌نشین ساکن بودند، با فتنه‌های فراوانی از سوی اهل سنت به‌خصوص حنابله روبه‌رو شدند. حنبلی‌ها به بهانه‌های مختلف به قتل و غارت شیعیان می‌پرداختند و خلافت و سلطنت در مقابل آن‌ها، واکنش قابل توجهی نشان نمی‌دادند لذا همین موضوع باعث جسارت بیشتر متعصبان می‌شد (ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۹/۶-۳۰۳).

در چنین شرایطی متکلمان شیعه، به‌ویژه در بغداد و ری، به دلیل مجاورت با اهل تسنن و مراکز سیاسی مذهبی آنان، با کسب تجربه از حوادث تلخ منازعات فرقه‌ای و تضعیف پشتوانه سیاسی دریافتند که حفظ کیان شیعه با تقریب و اجتناب از منازعات میسر است. لذا آنان از منازعات درونی اهل سنت کناره‌گیری کرده خود را از کانون‌های تنش و درگیری دور نگه می‌داشتند. چنان‌که در منازعات بین اهل تسنن، گزارشی از حضور متکلمان شیعی

به چشم نمی‌خورد. ثانیاً متکلمان شیعی کوشیدند از درگیری با اهل سنت، که در اکثریت بودند، اجتناب نموده آنان را به طرف مشترکات عقیدتی و مذهبی سوق دهند تا اهرمی برای تقریب و کاهش خشونت شود (Kolberg, 1991: 18; Kafesoglu, 1988: 92).

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق) متکلم، فقیه و مفسر شیعی کوشید این مشترکات را در آیات و روایات و حوزه‌های منقول و معقول بیابد. وی با در نظر گرفتن فضای علمی بی‌نظیری که به علت تعدد مذاهب و اختلاف گروه‌ها در بغداد ایجاد شده بود، دست به اقدام تازه‌ای زد که همان ایجاد «فقه مقارن» بود. وی در این زمینه کتاب «الخلاف» را تألیف کرد و در آن ضمن مباحث فقهی شیعه، آرای عمده مذاهب فقهی اهل سنت را نیز مطرح نمود و حتی از ذکر اقوال و فتاوی نادر آن‌ها هم چشم‌پوشی نکرد (موسویان، ۱۳۸۰: ۲۲-۲۳). به عنوان مثال طرح دو اصل قیاس و استحسان در الخلاف، حکایت از اندیشه بلند تقریبی شیخ دارد، زیرا آنها دو اصل فقهی غالب اهل سنت‌اند و در فقه شیعه اصلاً کاربردی ندارند و شیخ تنها برای اتخاذ روش منطقی جدل در برابر فقهای مذاهب دیگر اسلامی از این دو اصل استفاده کرده است (صدر، ۱۳۶۲: ۴۱۳).

عبدالجلیل قزوینی رازی، فقیه و متکلم سده ششم هجری نیز بر اساس اصول مشترکی همچون توحید و حبّ اهل بیت^(ع) و با تمسک به شخصیت‌های برجسته شیعه همچون خواجه ابوتراب دوریستی، که مورد احترام اهل تسنن بود، در پی ایجاد جبهه مشترک با دیگر مذاهب اسلامی بود (قزوینی، ۱۳۵۸: ۶۴). وی می‌کوشید قرابتی بین ابوحنیفه و شافعی با اعتقادات شیعه ایجاد کند. همچنین با ارائه مجموعه بزرگ از روایات مشترک میان شیعه و سنی، زمینه مناسبی را برای تفاهم برقرار نماید. وی اختلافات را ناشی از تأویل روایات می‌دانست (همان: ۳۱).

ب: همکاری با نهادهای سیاسی حکومت سلجوقی و فعالیت فرهنگی

ترکان سلجوقی از مدافعان سرسخت مذهب تسنن بودند، بنابراین پس از تحکیم قدرت خویش، هم خلافت عباسی را که به علت ضعف درونی در حال فروپاشی بود و هم مذهب تسنن را که به جهت تسلط حکومت شیعه مذهب آل بویه ضعیف شده بود، جان دوباره

بخشیدند. این ائتلاف سیاسی مذهبی با جهت گیری ضدشيعی شکل گرفت، زیرا سلاجقه در جهت کسب مشروعیت نیازمند جلب نظر و رضایت خلافت و اکثریت جامعه یعنی اهل سنت بودند. همچنین سلاجقه بر جایگاه آل بویه تکیه زده بودند و اسماعیلیان خطر بزرگی برای آنان محسوب می شدند لذا از شیعیان به عنوان مدعیان قدرت بیمناک بودند. براین اساس، سیاست نخستین سلاطین سلجوقی یعنی طغرل، آلبارسلان و ملکشاه بر پشتیبانی از اهل تسنن و سخت گیری بر تشیع مبتنی بود (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷؛ ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۹/۶-۳۰۳). البته شیعیان امامی توانستند با اعتدال و میانه روی خویش به تدریج از اواخر سلطنت ملکشاه تا پایان عصر سلجوقی اوضاع را به نفع خویش بهبود ببخشند. شاهد این مدعا، حضور شیعیان در مناصب دولتی است.

اهل سنت در مواجهه با عالمان و متکلمان شیعه، تنها بر اخبار و روایات صحیح و تفاسیر و مباحث کلامی متکی نبودند بلکه بر شمشیر ترکان نیز اتکا داشتند. چنان که با اتکا به این قدرت بود که به خانه شیخ طوسی هجوم بردند و کتابخانه او را سوزاندند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ۹/۶۳۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۲/۶۹؛ ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۸/۱۷۳). همچنین محله کرخ بارها به آتش کشیده شد و در سال های ۴۷۹ و ۴۵۱ هجری گروه زیادی از شیعیان به قتل رسیدند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ۷/۱۰ و ۱۵۸). در چنین شرایطی که اهل سنت از حمایت قدرت سیاسی بهره مند بود طبعاً می توانست عقاید و اندیشه های خود را از راه هایی جز بحث و مناظره، ترویج و مسلط کند. اما متکلمان شیعه توانستند با اتخاذ راهکارهای مختلف شرایط را به نفع خویش بهبود ببخشند و از خشونت ها بکاهند:

نخست اینکه متکلمان شیعی با علم به شرایط سیاسی و فکری اوایل دوره سلجوقی کوشیدند از طریق اقدامات گسترده فرهنگی، موقعیت مذهبی خویش را در جامعه تثبیت و با میانه روی و اعتدال به همکاری با نهادهای سیاسی روی آورند تا زمینه حضور شیعیان را در عرصه سیاسی مهیا کنند. این اقدام باعث می شد تا شیعیان نیز همانند اهل سنت از اهرم قدرت برخوردار شوند و توازن تاحدی برقرار شود. حضور شیعیانی مانند مجدالملک براوستانی، ابوسعید هندوی قمی و ابونصر کاشی و... در مقام وزارت و افرادی نظیر طاهر موسوی، سیدجمال الدین شرفشاه حسینی و سیدطباطبا حسنی در مقام نقابت نمونه ای از

فعالیت شیعیان در عرصه سیاسی است (قزوینی، ۱۳۵۸: ۲۴۲-۲۳۹ و ۲۳۶ و ۹۰). حتی میان خاندان‌های شیعه و بزرگان حکومتی پیوند ازدواج نیز برقرار شد (همان: ۱۵۴).
دوم اینکه بزرگان شیعه امامیه در واکنشی خردمندانه، در آثار خود از سلاطین سلجوقی تمجید کردند، و فردی مانند عبدالجلیل قزوینی سلاطین سلجوقی را با القاب نیکو و پسندیده ستایش نمود (همان: ۵۳).

سوم اینکه متکلمان شیعی اغلب می‌کوشیدند تا با شرکت در مجالس علمی مخالفان و مناظره علمی با آنان (همان: ۱۱۵) طرف مقابل را از عرصه زور و قدرت سیاسی به صحنه مباحث علمی بکشانند.

مخالفان شیعه اعم از درباریان و علمای اهل سنت که از اهداف فعالیت‌های سیاسی و علمی شیعیان مطلع بودند کوشیدند با عناوینی همچون مبارزه با هرگونه بدعت و انحراف از اسلام، مذهب حنفی و شافعی را رسمیت دهند و خواهان بازگشت عصر اول سلجوقی (طغرل و آلبارسلان) شدند (طوسی، ۱۴۲۸: ۱۸۴ و ۱۱۴؛ قزوینی، ۱۳۵۸: ۴۸۳). آنان شیعیان را رافضی و کافر و ملحد معرفی نمودند که اهل قبله نیستند و به خدا، نبوت و روز قیامت اعتقادی ندارند (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۹۴). همچنین کتاب‌ها و ردیه‌هایی نوشتند که شیعیان را آماج انواع تهمت‌ها قرار می‌داد، چنان‌که نگارش کتابی به نام «فضایح الروافض» از گرایش ضدتقریبی مخالفان شیعه حکایت دارد. مؤلف فضایح سعی دارد شیعه را نسبت به خلفا، صحابه و سنیان سخت متعصب نشان دهد و اتهاماتی همچون تشبیه و تجسیم را به شیعه نسبت می‌دهد. او به سران دولت سلجوقی، دوران حکومت سلطان محمد و تلاش وی در منزوی نمودن رافضیان و باطنیان را الگوی مناسب معرفی می‌کند (قزوینی، ۱۳۵۸: ۶۴۰، ۵۷۴، ۴۴۹، ۴۲۷، ۲۹۹، ۱۲۳).

متکلمان شیعه در پاسخ به این کارشکنی درباریان و اتهامات علمای اهل سنت به مقابله علمی برخاستند. عبدالجلیل قزوینی به امر بزرگان شیعه^۱ در کتاب «النقض» به اتهامات علیه شیعه پاسخ داد (همان: ۹۷ و ۲۶۲-۲۶۳) و مخالفان شیعه را از خشونت مذهبی برحذر

۱. سید مرتضی پس از مشاهده کتاب «فضایح الروافض» گفت: «عبدالجلیل قزوینی لازم است در جواب این کتاب بر وجه حق کتابی بنویسد که کسی نتواند آن را انکار کند» (قزوینی، ۱۳۵۸: ۶-۵).

داشت (همان: ۱۴۷). او از اتهام تکفیر و القای تهمت‌های مذهبی بیزاری جسته، آن را بدعتی برخلاف سنت اهل علم دانست (همان: ۱۶۲).

سدیدالدین حمصی رازی متکلم شیعی سده ششم هجری در کتاب کلامی خویش، شبهه‌های وارده به عقاید شیعه و دیدگاه‌های مخالف را نقد و بررسی کرده است.^۱

پ: تقیه و هجرت

در زمانه‌ای بسیار حساس که نزدیک بود بغداد توسط فاطمیان سقوط کند، حاکمیت سیاسی مذهبی تسنن توانست با اتکا بر شمشیر ترکان و جریانات فکری حدیث گرایانه حنبلی و مکاتب کلامی ماتریدی و اشعری دوره‌ای از پیشرفت را تجربه نماید. حتی طغرل جهت تحکیم ائتلاف سلطنت و خلافت، دختر القائم را به عقد خویش درآورد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ ق: ۹/ ۶۱۷- مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۳۰). البته تلاش در برقراری و ثبات این روابط بیشتر بر مدار منفعت بوده و دغدغه مذهب چندان مطرح نبوده است.

به نظر می‌رسد ائتلاف مصلحتی سلطنت و خلافت در اوایل دوره سلجوقی برای برخی از فرّق اهل تسنن سودمند بود. مذهب فقهی - کلامی حنبلی تحت لوای این ائتلاف و حمایتی که از آنان به عمل می‌آمد، در طول این دوران، مسئله تقریب را به چالش می‌کشید. چنان‌که در اواسط دوره سلجوقی، که افزایش قدرت سلاطین باعث واگرایی خلیفه و سلطان شد، حنابله همچنان با تمام مذاهب اسلامی به مخالفت می‌پرداختند و حتی اشاعره نیز علی‌رغم حمایت‌های خواجه نظام‌الملک و تأسیس مدارس نظامیه، در برابر حنابله ناکام ماندند (ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۹/ ۲۰۰). در اواخر دوره سلجوقی با توجه به تضعیف قدرت سلجوقیان، خلافت عباسی توانست قدرت نسبی خویش را احیا نماید (همان: ۱۶/ ۱۰۵ و ۱۱۳ و ۱۵۷) و حمایت خویش را از حنابله استمرار بخشد.

حنابله همواره با شیعیان سر نزاع و اختلاف داشتند. درگیری‌های حنابله و شیعیان تا پایان حکومت سلجوقیان جز در برهه کوتاهی از عصر ملکشاه، همواره به نفع حنبلیان تمام

۱. به‌عنوان نمونه ببینید پرسش و پاسخ‌های او در بحث ایمان با عبارات: ان قیل، قلنا. ان قالوا، قلنا (المنقذ من التقليد، ۱۴۱۲: ۲/ ۱۶۵-۱۷۹).

می‌شد. هرچند این منازعات ظاهری مذهبی داشت ولی ماهیتش سیاسی بود و خلفا صحنه‌گردان این منازعات بودند و حنبلیان را به‌مثابه حزبی سیاسی، به کار می‌گرفتند. تهاجم حنبلی‌ها به شیعیان سبب گردید بیشتر محله‌های شیعه‌نشین رونق خود را از دست بدهند و برخی محله‌ها مانند «مشهد العتیقه» ویران گردید و «جامع برائا» تعطیل شد (یاقوت، ۱۴۰۸: ۱/۴۳۲). تهاجم به شیعیان در ایام عزاداری ماه محرم و جشن‌های نیمه شعبان (همان: ۵۰۶-۵۰۵)، نشان‌دهنده ماهیت سیاسی این درگیری‌هاست؛ زیرا مراسم‌های مذکور از مظاهر مهم و اصلی یکی از اصول تشیع یعنی امامت محسوب می‌شود.

متکلمان شیعه در برابر این ائتلاف برای صیانت از مکتب اهل‌بیت،^(ع) به نحوی عمل کردند تا از شدت خشونت‌های مذهبی کاسته شود. آنان نخست با اتخاذ سیاست اعتدال مذهبی و تقیه در صدد صیانت از عقاید و اندیشه‌های شیعی برآمدند. برای مثال امین‌الاسلام طبرسی (م ۵۴۸) در مجمع‌البیان رویه اعتدال پیش گرفت و تفسیر خود را برای تمامی امت اسلامی نوشت و دیدگاه‌های مذاهب و فرقه اسلامی را بدون تحقیر یا کم و کاست بیان کرد. او در تفسیر آیات، نخست دیدگاه‌های مفسران فرقه دیگر را می‌آورد و از بزرگان اهل سنت هم حدیث نقل می‌کند. البته او در دفاع از عقاید شیعه کوتاهی نکرده و با عقل و درایت آن را مطرح می‌کند، برای نمونه در تفسیر عبارت «صالح المؤمنین» در آیه ۴ سوره تحریم می‌نویسد: «مراد از آن براساس روایات شیعه و سنی، امیرالمؤمنین است و مجاهد نیز چنین عقیده دارد» و حدیثی از کتاب «شواهد التنزیل» حسکانی نقل می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۹: ۱۰/۳۱۶). در مورد آیه «اکمال الدین» نخست نظر علما و دانشمندان را درباره آن بیان می‌کند و در پایان نظر امامیه را نقل می‌نماید (همان: ۳/۱۵۹). دوم اینکه علمای شیعه راه برون‌رفت از تنگناها و پیشرفت علمی را در انتقال درس و بحث به مناطق دور از کانون تنش‌ها و چالش‌ها یا به عبارتی هجرت دانستند. چنان‌که شیخ طوسی خراسان را که دارای حکومتی سنی‌مذهب و متعصب غزنوی بود، به مقصد بغداد ترک کرد (الأمین، ۱۹۸۳: ۱۶۲) و سال‌ها بعد در ابتدای عصر سلجوقی، وقتی با آتش‌زدن خانه و کتابخانه‌اش به دست متعصبان مواجه شد، حوزه درس و بحث خود را به نجف انتقال داد و نجف خاستگاه حوزه علمیه شیعه گردید (ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۸/۱۷۳). انتخاب شهر نجف توسط شیخ، علاوه بر

موقعیت جغرافیایی، بدان علت بود که جنبش علمی مکتب کوفه در نیمه قرن دوم هجری میان بغداد و نجف تقسیم شده بود (العزاوی، ۱۹۹۹: ۹۷ - آل محبوبه، ۱۹۸۶: ۱/ ۴۰۲).

ت: اعتدال و تسامح در مقابل تعصب مراکز علمی عصر

پس از غلبه طغرل بر بغداد، دارالعلم و کتابخانه شاپور بن اردشیر وزیر دیلمی و نیز کتابخانه شیخ طوسی به آتش کشیده شد و تأسیسات آموزشی شیعیان از رونق افتاد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ۱/ ۹، ۱۰۱، ۱۱۱، ۳۵۰، ۶۳۷). مقارن با این وقایع، مدرسه حنفیه توسط ابوسعید مستوفی، نماینده البارسلان و نظامیه شافعیه بغداد در ۴۵۹ ق تأسیس گردید تا نقطه آغازی برای تقویت مبانی و رونق و اقتدار مذاهب اهل سنت باشد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ۱۰/ ۵۴؛ کسائی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۰۸).

نظام الملک مؤسس نظامیه برای مقابله و محور کلیه آثار و عوارض حاصل از تبلیغات شیعه اسماعیلی، مدارس جدیدی در مشهورترین شهرهای عراق و ایران ایجاد کرد (امین، ۱۹۹۹: ۲/ ۴۹). انگیزه خواجه در ایجاد مدارس نظامیه توجه و علاقه متعصبانه به علوم دینی، جانبداری شدید از مذهب شافعی و طریقه‌ی اشعری و تربیت مستخدمان دولتی با معتقدات مذهب سنت بود که می‌بایست جانشین طبقه دبیران سابق گردند (ابن قاضی، ۱۳۸۹: ۱۷۹). لذا از نتایج نظامیه، وحدت دیوان سالاری با طبقات مذهبی بود. همچنین نظام الملک درصدد بود با گسترش فرقه‌ی اسماعیلیه که موجودیت دولت را تهدید می‌کرد، مبارزه کند.

عدم تعاملات فرهنگی با سایر مذاهب و فرقه‌ها، انحصار دانش و بهره‌گیری‌های سیاسی، از نقاط ضعف مدارس نظامیه و مراکز آموزشی تحت شعاع آن بود. تشدید مجادلات مذهبی و ایجاد تفرقه در جوامع اسلامی، بزرگ‌ترین ضربه و آسیبی بود که با تأسیس مدارس نظامیه بر پیکر جامعه اسلامی وارد شد (موسوی، ۱۳۷۳: ۹۷-۹۹).

خواجه از بزرگ‌ترین استادان شافعی نظیر ابو حامد غزالی و ابوالمعالی جوینی در نظامیه بهره برد (ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۱/ ۳۶۱ و ۱۸۰). نظام الملک، غزالی و جوینی سه ضلعی را تشکیل دادند که در یک ضلع تلاش‌هایی برای حذف فلسفه و عقل‌گرایی از ساحت علوم،

در ضلع دوم تعصب و حمیت مذهبی و در ضلع سوم حمایت سیاسی قرار داشت که همگی در جهت مبارزه با شیعه و آموزه‌های آن خصوصاً اسماعیلیان عمل می‌کردند.

عقل‌گرایی شیعه که محصول تساهل عصر آل بویه بود مسلماً در این عصر به دلیل فقدان تساهل دوره قبل با چالش‌های بسیار مواجه شد. برنامه درسی مراکز آموزشی نمونه‌ی بارزی از مبارزات کلامی در برابر اندیشه فلسفی خصوصاً فلسفه ابن سینا و فارابی بود (قمی، ۱۳۶۳: ۵۸ و ۷۸). مقابله با فلسفه ابن سینا جهت مقابله با گسترش عقل‌گرایی شیعه صورت می‌گرفت، زیرا فلسفه ابن سینا با بن‌مایه‌های تفکرات شیعی در جهان اسلام دوستدار داشت و اهل تسنن از چنین اشاعه‌ای می‌ترسیدند. غزالی در راستای ردّ اندیشه‌های فلسفی فارابی و ابن سینا، برخی سخنان آنان را «الکفر الصریح» خواند (حائری، ۱۳۷۲: ۱۳۱).

در مقابل عملکرد ضعیف و مغایر با تقریب مراکز آموزشی اهل سنت، متکلمان شیعی عمدتاً خود را در قیدوبند موطن و مکتب محصور ننموده و بسیار سفر می‌کردند و هرجا زمینه علم‌آموزی می‌دیدند، رحل اقامت می‌افکندند، فارغ از اینکه منطقه شیعه‌نشین است یا سنی‌نشین. آنان در این سفرها علاوه بر درک محضر علما، می‌کوشیدند با عرضه احادیث اهل بیت^(ع)، معرفی تفکر شیعی، آشنایی با شبهه‌ها و پرسش‌های مخالفان (گرجی، ۱۳۸۷: ۱۳۵-۱۳۷)، به هدایت و رهبری فکری شیعیان و رفع شبهه‌ها پردازند.

متکلمان شیعه به مراکز علمی اهل سنت و علمای آن به دیده احترام می‌نگریستند و در مجلس مخالفان خود حضور می‌یافتند تا از صحبت سخنرانان، قول احسن را انتخاب کنند (قزوینی، ۱۳۵۸: ۱۰۵). ابن شهر آشوب (۴۸۹-۵۸۸ ق)^۱ به دلیل مشی اعتدال‌گرایی و خردورزی، با بسیاری از علمای اهل سنت تعامل داشت و بخش عمده‌ای از زندگی خود را در بغداد و حلب، که در روزگار وی از مناطق مهم اهل سنت محسوب می‌شد، گذراند. همچنین نزد تعدادی از عالمان بزرگ اهل سنت از جمله «جارالله زمخشری معتزلی» (۴۶۸-۵۳۸ ق) تلمذ کرده و یا با آنان در حوزه‌های مختلف علمی همکاری داشت (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۰: ۸).

۱. ابن شهر آشوب دارای چنان جایگاهی است که وی را پس از شیخ طوسی، «شیخ طایفه ثانی» لقب داده‌اند (مدرسی، بی‌تا: ۵۹/۴).

مراکز و مجالس علمی شیعی به روی اهل علم، اعم از شیعه و سنی باز بود و زمینه ارتباط مناسب بین اندیشمندان شیعه و سنی را فراهم می کرد تا تبادل افکار و اندیشه جایگزین خشونت و نزاع شود، هر چند اغراض سیاسی و تعصبات مذهبی اغلب در این مسیر کارشکنی می کرد.

سید ضیاءالدین فضل الله راوندی از مشهورترین اساتید زمان خود بود که شخصیت‌هایی مانند دانشمند مشهور اهل سنت ابوسعید عبدالکریم سمعانی مروزی صاحب کتاب «الانساب» در محضر او کسب علم نمود (منتجب الدین، ۱۳۶۶: ۱۳۵؛ قزوینی، ۱۳۵۸: ۱۹۸).

همچنین به عنوان نمونه می توان از دارالعلم غرس النعمه یاد کرد که در بحبوحه منازعات مذهبی بغداد سعی داشت خط‌مشی کاهش خشونت‌های مذهبی را دنبال کند. این دارالعلم در سال ۴۵۲ ق توسط عالم شیعی، ابوالحسن محمد بن هلال صابی، معروف به «غرس النعمه» در غرب بغداد ساخته شد (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷، ج ۱۲: ۸۵). مؤسس آن تلاش می کرد با برپاساختن جلسات مباحثه و گفتگو، موجبات گردآمدن دانشمندان زمانه را فراهم کند. چنان که حضور حنابله، معتزله و اشاعره در آن نشان دهنده تسامح مذهبی مؤسس این دارالعلم است. به عنوان نمونه ابوالوفاء علی بن عقیل حنبلی (م ۵۱۳ ق) در این دارالعلم، درباره عقل و خصوصیات و خطاهایش بحث نمود و در این گفتگو میان مردی اشعری و معتزلی در این باره مباحثه رخ داد (جوادی، ۱۹۴۵: ۲۹۷).

ارتباط سیدعلی ابن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴ ق) با علمای اهل سنت، از تلمذ نزد بزرگانی همچون ابن نجار بغدادی (م ۶۴۳ ق) تا رفاقت با علمایی همچون ابن ساعی (م ۶۷۴ ق)، از روحیه اعتدال او حکایت می کند. در هیچ یک از نوشته‌های سید از عالمان سنی بدگویی نشده است. او تنها ابوهلال عسگری (م ۳۹۵ ق) نویسنده کتاب «الأوائل» را مخالف سرسخت شیعه معرفی می کند ولی همین کتاب، مورد استفاده اش بوده است. درباره زمخشری نیز می نویسد: «زمخشری از عالمان برجسته اهل سنت و فردی منصف بوده است» (ابن طاووس، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

شیخ طبرسی می نویسد: «پس از فراغت یافتن از نوشتن کتاب بزرگ مجمع البیان در تفسیر قرآن به کتاب «کشاف» علامه جارالله زمخشری دست یافتم و پس از مطالعه آن

دریافتیم که این کتاب از نکاتی تازه و عباراتی بدیع و الفاظی شگفت برخوردار است، از این رو خلاصه آن را به صورت کتابی جامع و بی نظیر گردآوری نمودم و نام آن را «الکافی الشافی» نهادم (طوسی، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۸). ایشان با اینکه دارای ارج و منزلت خاص و بلند بود، اما به فضل و علم و شایستگی عالم معاصر خود زمخشری، که عالمی حنفی و معتزلی است، اذعان می‌کند.

متکلمان شیعه کوشیدند روح تجدید و تحول را در مراکز علمی بدمند و خود را وقف رشد علمی و تربیت استادان متخصص کنند. شیخ طوسی در طول اقامت در نجف، همه اهتمام خویش را بر تدریس نهاد، لذا غیر از کتاب‌های تألیفی در بغداد، کتاب جدیدی نوشت و تنها املاهای خویش را در سخنرانی‌ها خود به شاگردان تحت عنوان «امالی» را به یادگار گذاشت.

ث: مقابله با خردستیزی و جزم‌اندیشی حنابله

رویکرد گذشته‌گرایی (سلفی‌گری) اهل سنت به زعامت احمد بن حنبل و داود بن علی اصفهانی، در واقع عکس‌العملی به عقل‌گرایی معتزله و بازگشت به روش پیشین اصحاب حدیث در مسائل اعتقادی بود (شهرستانی، بی تا: ۹۵ و ۹۶). آنان برای حفظ حدیث به طور کلی عقل‌گرایی و عقلانیت را انکار کرده و راه ورود آن را به احادیث بستند. در حالی که مکتب کلامی عقل‌گرای شیعه به مرکزیت بغداد، خط‌مشی گذشته‌گرایان اهل سنت را نمی‌پسندید و از کلام عقلانی در برابر حدیث‌گرایی جانب‌داری می‌کرد (کیانی‌فرد، ۱۳۹۳: ۴۰). البته در بین شیعه نص‌گرایانی نیز بودند که متکی بر نقل حدیث و عمل به اخبار آحاد بودند ولی به مانند حدیث‌گرایان اهل سنت به کلی عقلانیت را انکار نکردند.

حنابله به ویژه در جریان ائتلاف سلطنت و خلافت در عهد سلجوقی، به تقویت گذشته‌گرایی و مقابله با عقل‌گرایی پرداختند. زیرا با روی کار آمدن غزنویان و سلجوقیان که از خوی بیابان‌گردی، سادگی ذهن و تعصب نسبت به اهل سنت و حدیث برخوردار بودند مبارزه با خرد‌گرایی شکل رسمی و حکومتی گرفت. مدارس نظامیه نیز به گسترش سنت‌گرایی و جزم‌اندیشی شدت بخشید. علم کلام نیز از آسیب جزم‌اندیشان مصون نبود و

باینکه اکثر فقها و محدثین اهل سنت قائل به حرمت آن بودند (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۸۲-۸۳) ولی در این دوره با علم کلام نیز مخالفت شد زیرا متکلمین برای اثبات اصول عقاید خود و مبارزه با مخالفان، از ابزار منطقی استفاده می کردند.

براین اساس مکتب کلامی عقل گرای شیعه به عنوان مدافع اندیشه عقل گرا و تفکر فلسفی وارد عمل شد. شیخ طوسی به عنوان یکی از اولین مطرح کنندگان اندیشه تقریب، به مبارزه بی امان خود با جمود فکری پرداخته و در مقدمه کتاب المبسوط خود از گروه جامد فکرها شکایت کرده است (طوسی، ۱۳۸۷ ق: ۱/ ۲). مقابله با جزم اندیشی و جمود فکری از خصائص روحیه آزاداندیشی شیخ طوسی بود. او در کتاب «عده الاصول»، نخستین و کامل ترین نظریه را در تبیین جایگاه عقل ارائه داده است، سپس به تبیین جایگاه عقل در کلیه معارف از جمله فقه و کلام پرداخته و پس از تعریف ماهیت عقل، به بیان وسعت آن و شمولش نسبت به احکام عقل نظری و عملی اشاره دارد. وی معتقد بود وقتی می توان بر وجود خدا استدلال کرد و صفات او را اثبات نمود و صدق پیامبران خدا را به دست آورد که عقل در انسان حاصل شده و او به درجه کمال عقلی برسد (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۱-۲۳).

متکلم شیعی قرن ششم هجری، ابن ادریس حلی (۵۹۸-۵۴۳ ق) در مقدمه «السرائر» عقل را در زمره منابع احکام به شمار می آورد (ابن ادریس، ۱۴۲۸: ۱/ ۴۹) و محقق حلی (م ۶۷۶ ق) نیز دلیل عقل را یکی از مستندهای احکام یاد می کند و آن را دو قسم می کند: یک قسم آن دلیلی است که توقف بر خطاب شارع ندارد؛ مانند وجوب رد ودیعه. قسم دیگر دلیلی است که بر خطاب شارع توقف دارد و آن عبارت است از لحن الخطاب، فحوی الخطاب و دلیل الخطاب (حلی، ۱۳۶۴: ۶). با توجه به فضای خردستیز زمانه، سخن این متکلمان گامی بلند در اقبال به عقل محسوب می شود.

نوبختی (قرن پنجم)^۱ در اثر کلامی خویش، «الیاقوت» از مروجان روح آزاداندیشی در فضای جزم اندیشی زمانه، به رغم مخالفت با کلام اشاعره، در عینیت وجود و ماهیت

۱. مؤلف کتاب سیر تطور کلام شیعه بر اساس قرائن و شواهدی حیات وی را در قرن پنجم یا ششم تقویت کرده است (جبرئیلی، ۱۳۸۹: ۳۱۲-۳۱۵).

باری تعالی با آن‌ها موافق است. او گاهی (برای نمونه در قول به وجوب اصلاح در دنیا) با معتزله بغداد موافق است و در مواردی هم مانند عدم وجوب قبول توبه بر خدا، برخلاف مشهور نظر داده است (کیانی فرد، ۱۳۹۳: ۵۳).

در نهایت خواجه نصیرالدین طوسی در مقام دفاع از علوم عقلی، فکر فلسفی را احیا نمود و با شرح اشارات ابن سینا، مکتب مشاء را از حملات ضدفلسفی مصون داشت و در رد کتاب تهافت الفلاسفه غزالی، کتاب تهافت التهافت را نوشت. خواجه برخلاف گذشتگان تنها به بررسی گزاره‌های دینی، تبیین باورهای مذهبی و دفاع از حوزه دین اکتفا نکرد بلکه به تدوین منطقی و زیربنایی این اندیشه‌ها پرداخت و با بهره‌گیری از حکمت مشاء، بخش امور عامه فلسفه را به عنوان مقدمه در مباحث کلامی وارد نمود (مطهری، ۱۳۸۱: ۳/۸۸؛ نعمانی، ۱۳۲۸: ۷/۱).

۲. مواجهه متکلمان شیعی با چالش‌های درون‌مذهبی تقریب مذاهب

سیر تفکر شیعه بیانگر آن است که این مذهب در مورد اصل امامت و نحوه بهره‌گیری از احادیث و عقل در تفسیر متون دینی، به کارگیری شیوه تأویل در آیات و روایات و نیز تأثیرپذیری از محیط‌های فرهنگی، انشعابات مختلفی داشته و همین امر باعث بروز چالش‌های درونی شده است، لذا متکلمان شیعی با علم به این چالش‌ها اقداماتی را برای تقریب مذاهب سامان دادند که عبارت بودند از:

الف: دعوت محدثان شیعی به جدال احسن

در عصر حضور امامان، کلام شیعه رویکرد عقلی و نقلی را توأمان داشت. پس از غیبت صغری تا شیخ صدوق (م ۳۸۱ ه.ق) بسیاری از شیعیان به کلام نقلی روی آوردند و از مباحثات و مناظرات عقلی دوری کردند و نظر خوشی به متکلمان عقل‌گرای شیعی نداشتند؛ اما پس از آن متکلمانی چون شیخ مفید (م ۴۱۳ ه.ق)، سیدمرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ه.ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه.ق) مجدداً به روش عقلی در بحث‌ها و مناظرات کلامی روی آوردند (کیانی فرد، ۱۳۹۳: ۴۰). مدار کار کلامی‌ها، اجتهاد و بهره‌گیری از عقل و

مبنای کار محدثان، خبر و پرهیز از اجتهاد بود. البته اعتدال علمای شیعه در کار بست عقل و استناد به نصوص دینی و وجود روایات ائمه^(ع) از بروز افراط بین دو رویکرد می‌کاست. این دو رویکرد درجات مختلفی از تمایل به تقریب داشتند. مناطقی همچون بغداد و ری به دلیل مجاورت سنی و شیعه، محفلی برای طرح اختلافات عقیدتی شده بود. تأثیر وجود چنین جوی، بر پیدایش نوعی عقل‌گرایی و واقع‌نگری قابل‌انکار نیست. متکلمان شیعی این مناطق خواهان محیطی علمی و مسالمت‌آمیز بودند. در آثار بزرگان شیعه اصولیه نظیر «المبسوط» و «تفسیر التبیان» شیخ طوسی و «مجمع البیان» طبرسی و... (قزوینی، ۱۳۵۸: ۲۶۳) این تفکر اعتدالی بارز است.

شیعیان قم به دلیل یکدست بودن جریان تشیع و عدم برخورد های فکری با مخالفان موجب تأکید افراطی محدثان این حوزه بر عمل به ظواهر روایات و پرهیز از هر نوع دخالت دادن عقل و اجتهاد در فهم و نقادی حدیث شده بود و از طرفی شرایط قم با عراق و ری و... فرق می‌کرد. اکثریت قم شیعه و در مجاورت با مراکز سیاسی دینی اهل تسنن نبودند این امر کمتر سبب نزدیکی آنان با اهل تسنن یا مناظره کلامی با آنان می‌گشت. مجموعه این عوامل سبب گردید قمی‌ها گرایش تقریبی کمتری داشته باشند. حال آنکه گرایش اصولی شیعه بر اثر کسب تجربه از حوادث تلخ منازعات فرقه‌ای گذشته و به دلیل تضعیف پشتوانه سیاسی و حکومتی شیعه دریافته بود حفظ کیان شیعه جز از طریق تقریب میسر نیست. از این رو بر تقویت وجوه اشتراک خود با اهل تسنن، که می‌توانست موجب کاهش چالش‌ها گردد، همت گماشتند. متکلمان شیعی از این چالش‌ها به‌عنوان فرصت استفاده کردند و به بارورتر ساختن فقه امامیه و گسترش مضامین آن پرداختند. چنان‌که شیخ طوسی در المبسوط و الخلاف به اقتضای مشی اعتدالی و تقریبی، از متون سنی بهره گرفت و موجب شکوفایی فقه گردید (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۲: ۵۹).

احمد بن ابی‌طالب طبرسی، از متکلمان شیعی اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری، در مقدمه کتاب «احتجاج» که از مصادر مهم کلامی ائمه اطهار^(ع) در قالب بحث‌ها و استدلال‌های معصومین^(ع) و بزرگان دین با مخالفان در موضوعات مختلف است، می‌نویسد: آنچه مرا به تألیف این کتاب برانگیخت این است که گروهی از اصحاب

(علمای شیعه) طریق احتجاج و سیبیل جدال احسن را هر چند حق باشد رها کرده و براین عقیده‌اند که هرگز رسول خدا^(ص) و ائمه^(ع) با مخالفان مجادله نکردند و لذا شیعه را نیز مجاز به انجام آن ندانسته بلکه از آن نهی کرده‌اند، پس بر آن شدم تا کتابی تألیف کنم که مشتمل بر مجموعه‌ای از محاورات آنان با مخالفان در زمینه فروع و اصول باشد (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱/۱۴).

عبدالجلیل قزوینی نیز با کاربرد اصطلاح «نصب» و «ناصبی» به جای عناوینی همچون «حشوی» و «غلات» که کم و بیش در آثار متقدمان شیعه (مفید، ۱۳۶۳: ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۳؛ الشریف المرتضی، ۱۴۰۵: ۱/۱۵۷ و ۳/۳۱۰ و صدوق، ۱۳۸۵: ۱/۳۵۹ و ۴/۵۴۹) به کار می‌رفت کوشید از گرایش‌های افراطی شیعه و اهل سنت بکاهد.

ابن شهر آشوب تعامل وسیع و هدفمندی با فرقه‌های کلامی اهل سنت داشت. چنان که نزد اهل سنت شخصیتی مورد احترام بود (قمی، ۱۳۶۳: ۱/۷۲۶). وی در کتاب کلامی خویش، متشابه القرآن، نظریات رجالی و تفسیری مخالفین تشیع و نظریات فرقه‌های مختلف کلامی نقد و ارزیابی علمی کرده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹: ۱/۱۰۶) و با رعایت اعتدال‌گرایی و عقل‌محوری، جانب‌دار حقایق بوده است (ملکی میانجی، بی‌تا: ۲/۶۲). همچنین در کتاب «مناقب آل ابی طالب» بر اساس مشی اعتدال‌گرایی‌اش، از منابع و مصادر بسیاری از اهل سنت در خصوص فضایل معصومین^(ع) بهره برده است و کوشش نموده با بهره‌گیری از عقل و سنت، اصالت و حقانیت کلامی شیعه را به اثبات برساند (ر ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب).

سدیدالدین حمصی در کتاب المنقذ، اقوال مختلف به‌ویژه دیدگاه‌های معتزله (حمصی رازی، ۱۴۱۲: ۱/۴۰۱، ۳۴۸، ۳۳۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۶۲، ۶۳ و ...) و اشاعره، از جمله نظریه کسب (همان: ۱/۱۶۲ و ۲۰۲) را نقل کرده است. وی علاوه بر منابع کلامی علمای شیعه، از منابع کلامی اهل سنت همچون الفائق زمخشری بهره برده و شبهه‌های وارده به عقاید شیعه را نقد و بررسی کرده است (جبرئیلی، ۱۳۸۹: ۱/۲۰۸ و ۲/۹۹ و ...).

در نهایت باید از ابن طاووس یاد کرد که در تعاملات و مباحثات علمی با عالمان سنی که عمدتاً به عرصه‌های دعا، تاریخ، تفسیر و به ویژه فضایل اهل بیت^(ع) مربوط است؛ جانب‌دار حقایق بوده است (ابن طاووس، بی تا: ۴۷۸).

ب: مقابله فکری با جریان غلو

پیدایش غلو^۱ و گروه‌هایی با نام غالی از زیانبارترین جریانات و انحرافات درونی شیعه بود که در ضایع کردن چهره تشیع و انزوای مکتب اهل بیت تأثیر بسزایی داشت. صاحب النقص از گسترش تکاپوهای فضایلین و مناقیبیان که ذکر علی^(ع) و اولاد او را می‌گفتند و صحابه مخالف آنان را مورد لعن و نفرین قرار می‌دادند، سخن به میان آورده است (قزوینی، ۱۳۵۸: ۷۷) و با مردود دانستن اقدامات آن‌ها، نصیری به را از شیعیان امامیه نمی‌داند. اعتقاد به الوهیت امام علی^(ع) و حتی دیگر ائمه اطهار^(ع) از ویژگی اصلی عقیدتی آن‌ها محسوب می‌شد (حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۱۶۷؛ القلقشندی، بی تا: ۱۳/ ۲۴۹؛ شهرستانی، بی تا: ۱/ ۲۵۲-۲۵۱). ترویج غلوگرایی برای شیعیان پیامدهای نامطلوبی داشت که متکلمان شیعه با درایت به مقابله با آن پرداختند:

نخست اینکه غلو منجر به سلب اسوه و قابل اتباع بودن از ائمه اطهار^(ع) می‌گشت. اصول آراء و عقاید غالیان، تشبیه و تجسیم، حلول و تناسخ و تفویض بود و در حلول و تجسم، به حلول روح الهی و مجسم شدن آن در ائمه اطهار^(ع) معتقد بودند (مفید، ۱۳۶۳: ۱۲۳-۱۲۴). چنین عقایدی الحادی، ساحت ائمه شیعه را نزد عوام خواص و عوام اهل سنت تخریب می‌نمود، از این رو متکلمان شیعه در مورد حضرت علی^(ع) (قزوینی، ۱۳۵۸: ۵۲۸-۵۲۹) و یا اصل رجعت (همان: ۲۸۷) به شفاف‌سازی و نقد غالیان پرداختند.

دوم، غلوگرایی راه ورود بسیاری از روایات و حکایات نامعقول را به عرصه معرفت دینی گشود و عرصه را بر کسانی که قصد دین ورزی خردمندانه داشتند، تنگ کرد (جهانبخش، ۱۳۸۹: ۱۵۴-۱۵۶). متکلمان شیعه بیمناک بودند که اندیشه‌های غلو، به تدریج

۱. غلو در لغت به معنای زیاده‌نگاری و در اصطلاح بزرگ کردن امری یا شخصی برخلاف واقع است (زبیدی، ۱۳۸۵:

۲۰/ ۲۳؛ ابن منظور، بی تا: ۱۳۲/۱۵ - ۱۳۴).

به اندیشه تشیع نزدیک و به عنوان اندیشه شیعه معرفی شوند. شیخ طوسی برخی از احادیث منقول شیعه را نمی‌پذیرفت و معتقد بود بعضی روایات منتسب به شیعه، از اهل غلو یا افراد بی‌اطلاع صادر شده است (خزاعلی، ۱۳۶۲: ۴۲۴).

سوم، اندیشه‌های غالبانه دستاویزی برای اهل تسنن بود تا به سرزنش شیعیان پردازند و آنان را به کفر و بی‌دینی متهم سازند. در سال ۴۴۸ ه. ق ابو عبدالله بن جلاب یکی از مشایخ شیعه، که نسبت به گرایش دینی خود پایداری نشان می‌داد، به جرم غلو و الحاد، به دار آویخته شد (ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۸ / ۱۷۸).

چهارم، مغرضانی همچون صاحب فضائح الروافض بین آرای شیعه و غلات خلط می‌کردند، لذا متکلمان شیعه با دقت و فراست می‌کوشیدند تفاوت شیعه امامی با قرامطه و باطنیه را برای مردم و زمامداران آشکار سازند (قروینی، ۱۳۵۸: ۴۳۴-۴۲۴).

پنجم، سخنان و رفتارهای غالبان برخی را بر آن داشت که به بهانه جلوگیری از سوءاستفاده آن‌ها، از بیان مبانی تشیع معتدل نیز خودداری کنند. از ابوحنیفه نقل شده: «به اصحابم گفته‌ام جریان غدیر خم را نقل نکنند... از آنجایی که برخی مردم، غالی شده‌اند» (صدوق، ۱۳۷۶: ۲۶-۲۷).

ششم، اصول اعتقادی غلات همچون الوهیت به موضوع امامت مربوط می‌شد و اغلب از طرح آن اهداف سیاسی داشته‌اند. البته الوهیت از قرن سوم هجری بار سیاسی خود را از دست داد و جنبه‌های عقیدتی و کلامی آن فزونی یافت (جهانبخش، ۱۳۸۹: ۸۹). از این رو متکلمان شیعه در مقابله با خلط آرای غلو با شیعه پیرامون مهم‌ترین مبحث کلام یعنی امامت، همت نهادند. ابن شهر آشوب می‌نویسد: پیامبر و امام واجب است که علوم دین و شریعت را بدانند و واجب نیست غیب را و آنچه را بوده است و خواهد بود بدانند، زیرا این بدانجا می‌انجامد که در همه دانسته‌های قدیم متعالی [خداوند متعال که «قدیم» است] با او همناب باشند، حال آنکه دانسته‌های قدیم [خداوند] نامتناهی است... و رواست که غائبات و کائنات گذشته یا آینده را به واسطه اعلام و اخبار خدای تعالی به پیامبر و امام بدانند، البته پاره‌ای از آن‌ها را... (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۱ / ۲۱۱).

شیخ طوسی نیز می نویسد: واجب نیست که امام از علوم و فنون دیگر که ربطی به احکام دینی ندارد، مطلع باشد، زیرا او تقدّم و ریاستی در آن‌ها ندارد، بلکه اگر امام در این موارد نیز امامت و ریاستی داشت، لازم بود که در آن‌ها نیز خبره و ماهر باشد (طوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۵۲).

پ: بیزاری و فاصله گرفتن از اسماعیلیان

در قرون پنجم و ششم هجری گسترش تکاپوهای شیعیان تندرو اسماعیلی به مرکزیت خلافت فاطمیان در مصر، موجب تحت شعاع قرار گرفتن جریان شیعه امامیه می‌ماند. گردید. تبلیغات آنان که بر دیدگاه‌های فلسفی مبتنی بود، برای کسانی که راجع به نظریه‌های جزمی درباره مذهب تردید داشتند، جذابیت خاصی داشت. براین اساس بزرگان اهل سنت اسماعیلیان را از حیث اعتقادی، خطر بزرگی محسوب می‌کردند. علاوه بر ناسازگاری اعتقادی، اسماعیلیه بزرگ‌ترین خطر سیاسی نیز برای سلجوقیان و خلافت عباسی بودند و سازمان دعوت اساساً برای فعالیت‌های سیاسی شکل گرفته بود. در این میان عده‌ای از منتقدان شیعه امامی کوشش می‌کردند تا با اشاره به تشابه‌های میان ملاحده و شیعه آن‌ها را طرد کنند. چنان‌که سعدالملک آوجی، وزیر شیعی مذهب سلجوقی به جرم باطنی‌گری به دار آویخته شد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۴۵).

برخی از بزرگان شیعه به دلیل همین اتهامات، با اسماعیلیان دشمنی می‌ورزیدند و جان بر سر این راه نهادند. معین‌الدین کاشی وزیر سنجر با اسماعیلیان دشمنی می‌ورزید که به دست اسماعیلی‌ها کشته شد (آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۹۹۲).

متکلمان شیعه امامی عصر سلجوقی برای مشخص ساختن موضع خود در برابر اسماعیلیه به اقداماتی دست زدند که عبارتند از:

الف: متمایز ساختن امامیه از اسماعیلیه: متکلمان شیعی با دقت و فراست زیاد می‌کوشیدند تفاوت شیعه امامی با قرامطه و باطنیه را برای مردم و زمامداران آشکار سازند (قزوینی، ۱۳۵۸: ۴۳۴-۴۲۴). آنان هرگونه ارتباط شیعیان امامیه را با اسماعیلیه رد و

اسماعیلیه را لعن و نفرین می کردند (همان: ۲۶۸). همچنین به پاسخ‌گویی مدعیات آثاری همچون سیاست‌نامه، فضایح الباطنیه و الملل و النحل پرداختند (همان: ۲۶۹).

ب: بیزاری‌جستن از اسماعیلیان: یکی از مصداق‌های تاریخی همگرایی شیعه امامی با اهل سنت در دوره آل‌بویه، حضور متکلمان شیعی همچون شریف مرتضی در اعتقادنامه قادری است که متضمن ردیه‌ای بر نسب‌نامه فاطمیان بود (ابن جوزی، ۱۴۱۷: ۸۲-۸۳). در دوره سلجوقی نیز شیعه امامیه به منظور بیزاری‌جستن از اسماعیلیه و همگرایی با اهل سنت، دست به تکفیر اسماعیلیه زدند. برای نمونه ابواسماعیل حمدانی، رئیس شیعیان قزوین اولین فتوا را برای کشتن ملاحظه داد (ابن بابویه رازی، ۱۳۶۶: ۱۲۲).

ج: ردیه‌نویسی: قدیمی‌ترین ردیه بر اسماعیلیه را فضل بن شاذان نیشابوری، متکلم شیعه نوشته است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۰۶-۳۰۸). همچنین عبدالجلیل قزوینی از تلاش علمی خود در مواجهه با معتقدات اسماعیلیه یاد کرده است (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۴۷۵) و یادآور شده کتاب‌هایی که شیعه امامیه در رد اسماعیلیه نوشته‌اند بی‌نهایت است و در بین فرق اسلامی، دشمن‌ترین نسبت به ملاحظه، شیعه اصولیه‌اند (همان: ۲۴۳).

د: برگزاری مناظرات: برگزاری مناظرات یکی از راه‌های تقابل علمی متکلمان شیعی با اسماعیلیان بود. مؤلف النقض از این مناظرات گزارش می‌دهد (همان: ۳۶). همچنین کتاب مناظرات جرت‌بینه و بین الملاحظه اثر خواجه اسماعیل حمدانی، مناظرات شیعه امامیه با اسماعیلیان را تأیید می‌کند (قزوینی رازی، ۱۳۸۵: ۱۹۳).

نتیجه‌گیری

مقارن قدرت یابی سلجوقیان (۴۲۹-۵۵۲ ه.ق) در ایران و عراق، مسائلی از جمله منازعات فرقه‌ای، ائتلاف نیروهای سیاسی مذهبی اهل سنت، عملکرد مغایر با تقریب مراکز آموزشی نظیر نظامیه‌ها و جموداندیشی حدیث‌گرایان به خصوص حنابله سبب گردید اهل تسنن گرایش کمتری به تقریب داشته باشند. در مقابل شیعیان به خصوص در مناطقی همچون بغداد و ری، که در مجاورت اهل تسنن و مراکز حکومتی و دینی آنان ساکن بودند، در زمینه تقریب موضع فعال‌تری داشتند زیرا بر اثر تجربه حوادث تلخ منازعات فرقه‌ای گذشته

و تضعیف پشتوانه سیاسی و حکومتی دریافتند حفظ کیان شیعه تنها با تقریب میسر است. از این رو به تقویت وجوه اشتراک شیعه و سنی با اتخاذ مشی اعتدالی همت گماشتند. با وجود این، مسائلی همچون تقابل مکتب متکلمان و محدثان، تندوری‌های اسماعیلیان و جریان غلو از ناحیه جوامع شیعی، بحث تقریب را به چالش می کشید.

اندیشه تقریب توسط دانشمندان واجد مؤلفه‌هایی همچون عقل‌گرایی، دوری از جمود فکری، آزاداندیشی و پرهیز از تعصب قومی و نژادی و ... میسر بود. متکلمان شیعی با دارابودن چنین مؤلفه‌هایی، ضمن صیانت عقاید شیعی، هر جا زمینه تقریب و وحدت وجود داشت بدون هیچ پروایی به طرح موضوع می پرداختند. طرح مشترکات دینی، فقه مقارن، برگزاری کرسی‌های مشترک شیعه و سنی و حضور در کرسی درس اساتید اهل تسنن، مناظرات منطقی و عالمانه، پاسخگویی به شبهات و رفع اتهامات علیه شیعه، آشکار ساختن تفاوت شیعه امامی با قرامطه و باطنیه و غالیان و در نهایت تلاش برای حفظ اعتدال در کاربست عقل و استناد به نصوص دینی از جمله راهکارهای متکلمان شیعی برای ایجاد تساهل مذهبی و کاهش خشونت مذهبی بود و همین عملکردها سبب گردید علی‌رغم بی‌مهری به شیعیان، رشد شیعه امامیه در این دوران تداوم یابد.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۵ ق). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دارالصادر.
- ابن ادریس، محمد (۱۴۲۸ ق). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*. قم: جماعه المدرسین قم. موسسه النشر الاسلامی.
- ابن بابویه رازی، منتجب الدین علی (۱۳۶۶). *الفهرست*. تحقیق: سید جلال الدین محدث ارموی، قم: کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- ابن خلکان، احمد (۱۹۶۸ م). *وفیات الاعیان و ابناء الزمان*. تحقیق احسان عباس. بیروت: دارالتقافه.
- ابن شهر آشوب، محمد (۱۳۶۹ ش). *مشاهیر و مناقب آل محمد و ائمه اطهار*. قم: نشر بیدار.

- _____ (۱۳۸۰ ق). *معالم العلماء*. نجف: بی‌نا.
- _____ (۱۳۷۹ ق). *مناقب آل ابیطالب*. قم: علامه.
- ابن طاووس، علی (بی‌تا). *الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف*. قم: خیام.
- _____ (۱۳۶۳ ش). *سعد السعود*. قم: منشورات الرضی.
- _____ (۱۳۶۳ ش). *کشف المحججه لثمره المهججه*. نجف: المطبعه الحیدریه.
- ابن منظور، محمد (بی‌تا). *لسان العرب*. بیروت: دارصادر.
- ابن ابی‌علی، محمد (۱۳۵۰ ق). *طبقات الحنابلہ*. تصحیح احمد عبید. دمشق: المکتبه العربیه.
- ابن عماد حنبلی، عبدالحی (۱۳۵۰). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*. بی‌جا: مکتبه القدسی.
- ابن جوزی، عبدالرحمن (۱۴۱۷). *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*. تحقیق محمد مصطفی عبدالقادر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- _____ (۱۴۲۶). *تلیس ابلیس*. بیروت: دارالفکر.
- ابن قاضی، ابوبکر (۱۳۸۹)؛ *طبقات الشافعیه*. ترجمه فاطمه مدرسی. تهران: احسان.
- ابن‌کنیر، أبو‌الفداء، (۱۴۰۷ ق). *البدایه و النهایه*. بیروت: دارالفکر.
- احمدی، علی اصغر، «گذری بر زمینه‌های تقریب در اندیشه شیخ طوسی»، اندیشه تقریب، شماره ۲۱، زمستان ۱۳۸۸، صص ۱۰۱-۱۱۴.
- آصف‌خان قزوینی، قاضی احمد (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*، مصحح غلامرضا طباطبایی. تهران: علمی و فرهنگی.
- آل‌محبوبه، جعفر الشیخ باقر (۱۹۸۶ م). *ماضی النجف و حاضرها*. مصحح محمد سعید آل‌محبوبه. بیروت: دارالاضواء.

- امین، احمد (۱۹۹۹). *ضحی الاسلام*. بیروت: دارالکتب العربی.
- الأمين، محسن، (۱۹۸۳ م). *أعیان الشیعه*. تحقیق حسن الأمين. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی (۱۴۰۷). *تاریخ بغداد أو مدینه السلام*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جبرئیلی، محمدصفر (۱۳۸۹). *سیر تطور کلام شیعه*. تهران: نشر پژوهشگاه.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۸). *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع صفویه*. تهران: نشر علم.
- جواد، مصطفی (۱۹۴۵). *دورالعلم العراقیه فی العصور العباسیه*. بغداد: عالم الغد.
- جهانبخش، جویا (۱۳۸۹). *سه گفتار در غلوپژوهی*. تهران: اساطیر.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲). *نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- حسنی رازی، سید مرتضی (۱۳۶۴). *تبصره العوام فی معرفه مقالات الأنام*، تهران: اساطیر.
- حسینی، صدرالدین (۱۳۸۰). *زبده التواریخ*، ترجمه رمضان علی عبدالهی، تهران: نشر شاهسون.
- حمصی رازی، سدیدالدین (۱۴۱۲). *المنقذ من التقليد*، قم: النشر الإسلامی.
- خزا علی، محمد (۱۳۶۲). *اسلام و حقوق تطبیقی*. تهران: امیرکبیر.
- ذهبی، شمس الدین محمد (۱۴۱۴). *تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر والاعلام*. عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
- راوندی، قطب الدین (۱۴۰۹). *الخرائج والجرائج*. قم: مدرسه امام مهدی (ع).

- راوندی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۶). *راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق*. تهران: اساطیر.
- زبیدی، محمد مرتضی (۱۳۸۵ ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دارالهدایه.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود (۱۴۱۷). *الفائق فی غریب الحدیث*. مصحح ابراهیم شمس‌الدین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سجادی، سیدضیاء‌الدین (۱۳۷۶). *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*. تهران: سمت.
- الشریف المرتضی (۱۴۰۵). *رسایل الشریف المرتضی*. قم: دارالقرآن الکریم.
- شفایی، امان‌الله، «پیشگامان تقریب ابن شهر آشوب عالم تقریبی قرن ششم»، اندیشه تقریب، شماره ۲۹، زمستان ۱۳۹۰، صص ۸۵-۹۶.
- شهرستانی، محمد (بی‌تا). *نهایة الاقدام فی العلم الکلام*، بی‌جا: مکتبه الثقافه الدینیّه.
- صدر، سیدرضا (۱۳۶۲). *مقام فقهی شیخ طوسی*، تهران: امیرکبیر.
- صدوق، ابوجعفر محمد (۱۳۸۵). *من لا یحضره الفقیه*. مترجم محمدجواد غفاری. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- _____ (۱۳۷۶). *أمالی*. ترجمه محمدباقر کمره‌ای. تهران: کتابچی.
- طبرسی، ابوعلی فضل (۱۳۷۹ ق). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیّه.
- طبرسی، احمد (۱۴۰۳). *الاحتجاج*. مشهد: نشر مرتضی.
- طوسی، ابوجعفر محمد (۱۳۸۷ ق). *المبسوط فی فقه الإمامیه*. مصحح سید محمدتقی کشفی. تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
- _____ (۱۴۲۲). *الخلاص*. بی‌جا: النشر الاسلامی.
- _____ (۱۳۷۷). *تفسیر جوامع الجامع*، ترجمه احمد امیری، مشهد: آستان قدس رضوی.

- _____ (۱۳۸۲). *تلخیص الشافی*. تحقیق سیدحسین بحر العلوم. قم: محبین.
- _____ (۱۴۱۷). *عدة الاصول*، تحقیق محمدرضا انصاری. قم: بی نا.
- طوسی، نظام الملک (۱۴۲۸). *سیاست نامه*، تعریب یوسف بکار، بیروت: دارالمناهل.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸). *التفض*. تصحیح سید جلال الدین محدث ارموی. تهران: انجمن آثار ملی.
- العزازی، قیس جواد (۱۹۹۹). *النجف کما وصفها بعض المستشرقین الفرنسیین*، ندوه النجف الأشرف لإسهامات فی الحضاره الانسانی . بی جا: بی نا.
- قلقشندی، احمد (بی تا). *صبح الاعشی فی صناعه الانشاء*. مصر: وزارت الثقافه و الارشاد القومی.
- قمی، ابوالرجاء (۱۳۶۳). *تاریخ الوزراء*، تهران: مؤسسه علمی و فرهنگی.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۶۳). *سفینه البحار و مدینه الحکم و الاثار*. تهران: فرهنگستان سنایی.
- کسائی، نورالله (۱۳۶۳). *مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن*. تهران: بی نا.
- کیانی فرد، مریم (۱۳۹۳). *کلام شیعه کلام معتزله*. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- گرجی، ابوالقاسم (۱۳۸۷). *تاریخ فقه و فقها*. تهران: سمت.
- محقق حلی، جعفر (۱۳۶۴). *المعتبر فی شرح المختصر*. قم: مؤسسه سیدالشهداء.
- مدرس طباطبایی، سیدحسین (۱۳۶۲). *زمین در فقه اسلامی*. تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- مدرس، محمدعلی (بی تا). *ریحانه الادب*. تهران: نشر شفق.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. تحقیق عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱). *مجموعه آثار*. تهران: صدرا.
- مظفر، محمدحسین (بی تا). *تاریخ الشیعه*. قم: مکتبه بصیرتی.
- مفید، محمد (۱۳۶۳). *تصحیح الاعتقاد*. قم: الشریف الرضی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد (۱۳۶۲): *احسن التقاسیم فی معرفه الاقوالیم*. ترجمه علینقی منزوی. تهران: علمی.
- ملکی میانجی، محمدباقر (بی تا). *تفسیر مناہج البیان*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (بی تا). *نسائم الاسحار من لطائم الاخبار*. تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی. تهران: دانشگاه تهران.
- موسوی، سیدمرتضی، «مدارس نظامیه؛ نخستین مراکز آموزش عالی در اسلام»، *مصباح*، سال سوم، شماره ۱۱، ۱۳۷۳ ش، صص ۸۳-۱۰۲.
- موسویان، سید محمدرضا (۱۳۸۰). *اندیشه سیاسی شیخ طوسی*. قم: بوستان کتاب.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷). *رجال النجاشی*. قم: النشر الاسلامی.
- نعمانی، شبلی (۱۳۲۸). *تاریخ علم کلام*. سید محمدتقی فخر داعی گیلانی. تهران: رنگین.
- یاقوت حموی (۱۴۰۸). *معجم البلدان*. بیروت: للطباعة و النشر.
- Kafesoglu, Ibrahim (1988). *A History of Seljuks: Ibrahim Kafesoglus Interpretation and the Resulting Controversy*, tra, Gary leiser, Carbondale: Southern in University Press.
- Koblberg, Etan (1991). *Be Life and Law in Imami Shiism*, Grent: Britain Variorum.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

تأثیر فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول بر مصرف افیون در دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)^۱

یعقوب تابش^۲
سید هاشم آقاجری^۳
عطاءالله حسینی^۴

تاریخ ارسال: ۹۵/۹/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۶

چکیده

افیون ماده‌ای مخدر است که در طول تاریخ به عنوان دارو کاربرد داشته و در صورت مداومت در مصرف، خوگیری به آن برای بشر اجتناب‌ناپذیر است. در ایران پیشاصفوی افیون بیشتر مصارف پزشکی داشت. در قرن نهم هجری قمری و آستانه عصر صفوی معدودی از افراد که از اقشار بالای جامعه بودند یا به این اقشار وابستگی داشتند به افیون معتاد بودند. از

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.12915.1253

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی؛ ytabesh5@yahoo.com

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس؛ aghajeri@modares.ac.ir

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی؛ a-hassani@sbu.ac.ir

دهه پنجم قرن دهم هجری قمری تغییر محسوسی در مصرف افیون در جامعه ایران به وجود آمد. هدف این نوشتار این است که با به کارگیری روش توصیف و تحلیل تاریخی این تغییر را تا پایان دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ه.ق) روشن نماید و پیامدهای اجتماعی آن را بنمایاند. بررسی داده‌هایی که از منابع گوناگون به دست آمده، نشان می‌دهد فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول، رفته رفته اعتیاد به افیون را افزایش داد و این افزایش پیامدهای اجتماعی جدیدی را موجب شد و زمینه‌ای را برای اعتیاد فراگیر جامعه در دوره‌های بعد فراهم آورد. به عبارت دیگر، افیون به عنوان جایگزین مسکراتی که در فرمان شاه منع شده بود، نقش بیشتری در تغییر سبک زندگی ایرانی - در عرصه مواد مصرفی - ایفا کرد.

واژه‌های کلیدی: افیون یا تریاک، اعتیاد، شاه تهماسب اول، فرمان منع مسکرات.

۱. مقدمه

افیون یا تریاک خالص، عصاره گیاه خشخاش^۱ یا کوکنار است که با ایجاد شکاف سطحی بر روی گرزگیاه و جمع‌آوری شیره غلیظ‌شده آن در فواصل زمانی مشخص به دست می‌آید (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۸-۳۴؛ عقیلی علوی خراسانی شیرازی، ۱۳۹۱: ۱/۶۶۶-۶۶۷). در دوره صفوی مصرف تریاک به دو شیوه خوردن - بلعیدن به صورت حب - یا نوشیدن بود. عمادالدین شیرازی بارها از واژه «خوردن» و «تناول کردن» برای استعمال تریاک بهره می‌برد. (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۴۳، ۴۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۲۱ و...). تدخین یا کشیدن افیون مربوط به دوره پساصفوی است. پزشکان این عصر گاه افیون خالص را، بسته به اثری که از آن انتظار داشتند یا به منظور کاهش خاصیت سمی آن، با مواد دیگر می‌آمیختند و حب‌هایی با نام‌های مختلف از آن می‌ساختند. از این رو نمی‌توان

۱. نام گیاه افیون است که فارسی آن کوکنار است. (عقیلی علوی شیرازی، ۱۲۶۰ ق: ۱۰۲۰).

از یک ترکیب واحد که در بین مردم بیشتر رواج داشته، نام برد.^۱ متون پزشکی عصر صفوی از داروهای ترکیبی بسیاری نام می‌برند که در آن‌ها افیون به کار رفته است.^۲ دم کرده یا جوشانده پوست و دانه کوکنار نیز از جمله مکئیفات^۳ بود، این ماده برخلاف حب تریاک که جامد بود به صورت نوشیدنی مصرف می‌شد. این نوشیدنی افیونی که «شراب خشخاش»^۴، «طبیخ^۵ کوکنار»^۶ و «آب کوکنار»^۷ نامیده می‌شد، هر چند در متون پزشکی قرن دهم به آن اشاره شده (حسینی شفائی، ۱۳۸۳: ۱۴۹؛ عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۶۹) اما هنوز خبری از شیوع آن در بین مردم، آن گونه که از عصر شاه عباس اول به بعد رواج یافت، وجود ندارد.^۸

از تریاک یا معرب آن تریاق یعنی پازهر - اصل آن پاوزهر بوده به معنی شوینده زهر، زیرا پازو به معنی شستن و پاکیزه کردن است (برهان، ۱۳۸۰: ۱۸۲) - جهت رفع اثر سموم استفاده می‌شده است.^۹ در عرف دوره صفوی مثل امروز به افیون تریاک هم می‌گفتند،^۱

۱. شاردن در نیمه دوم حکومت صفوی از یک نوع حب افیون که به هاشم‌بیگی معروف بود نام می‌برد (شاردن، ۱۳۷۲: ۸۴۷/۲). این در صورتی است که در همین زمان نصرآبادی از حب رفیعی، خشت دربهشت، سفوف، حب جدوار، حب عنبرین که خود مرحله به مرحله آن‌ها را آزموده بود و به اعتیاد دچار شده بود نام می‌برد. (نصرآبادی، ۱۳۶۱: ۴۵۹).

۲. جهت آشنایی با این حب‌ها و ترکیب‌ها نک: (حسینی شفائی، ۱۳۸۳، ۷۳-۷۴؛ عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۰۸-۱۱۰؛ عقیلی علوی خراسانی شیرازی، ۱۳۹۱: ۱/ ۶۶۶-۶۶۷).

۳. مواد لذت آور.

۴. (حسینی شفائی، ۱۳۸۳، ۱۴۹).

۵. جوشانده.

۶. (شاه‌ارزانی، ۱۳۸۰، ص ۹۴، ۹۷؛ نفیس بن عوض، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۶۵).

۷. (شاه‌ارزانی، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

۸. در نیمه دوم عصر صفوی در سراسر شهر اصفهان جایگاه‌هایی شبیه به قهوه‌خانه‌ها وجود داشت که به آن‌ها کوکنارخانه می‌گفتند. در این مکان‌ها این جوشانده را آماده می‌کردند و در اختیار مشتریان قرار می‌دادند (شاردن، ۱۳۷۲: ۱/ ۴۷۷، ۸۴۹، ج ۲/ ۴، ۱۵۰، ۱۴۸۸؛ کمپفر، ۱۳۶۰: ۲۹؛ تاورنیه، ۱۳۳۶: ۶۴۰). برخلاف تذکره‌های قرن دهم، تذکره‌ها در این دوره از کسانی نام می‌برند که لقب کوکناری داشتند. (نصرآبادی، ۱۳۶۱: ۳۲۴؛ ایمان، ۱۳۸۶: ۶۰۸، ۶۳۲).

۹. بعضی بین تریاک و پادزهر تفاوت قائل شده‌اند اما در تقسیم‌بندی آن دچار اختلاف شده‌اند گروهی گفته‌اند: مطبوعات مفرد پادزهر است و مصنوعات مرکب تریاک است برخی گفته‌اند تریاک نباتات مفرد است و پادزهر

۴۰ / تأثیر فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول بر مصرف افیون در دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)

فرهنگ فارسی برهان قاطع که در میانه عصر صفوی تنظیم شده در چند جا به یکی بودن افیون و تریاک اشاره کرده است: «افیون بر وزن و معنی افیون است که تریاک باشد» (همان، ۱۳۸۰: ۴۸، ۴۹، ۸۱، ۲۴۰، ۸۷۸). نویسنده فرهنگ مجمع الفرس که پیش از برهان قاطع به نگارش درآمده این گونه استدلال می کند که چون افیون هم مانند تریاک دافع زهرهاست در این ایام به آن تریاک می گویند (سروری، ۱۳۳۸: ۱/۳۰۶).

مصرف افیون را از نظر اثری که بر مصرف کننده دارد می توان به «مصرف صحیح» و «سوء مصرف» تقسیم کرد. داده های پیشاصفوی مؤید این است که افیون پیش از صفویه بیشتر کاربرد درمانی داشت و در دسته بندی مصرف صحیح قرار می گرفت (ابن سینا، ۱۴۲۶: ۱/۳۴۱؛ بیرونی، ۱۳۸۳: ۲۵۲؛ رازی، ۱۴۰۸: ۵۸۲؛ کحال، ۱۳۸۷: ۳۶۱؛ کرمانی، ۱۳۵۶: ۵۲) و تنها در قرن نهم و آستانه ظهور صفویه افراد اندکی از اقبال بالای جامعه گرفتار اعتیاد بودند (واصفی، ۱۳۴۹: ۳۹۳؛ ا.ع. نوایی، ۱۳۶۳: ۱۶۵). گزارش ها نشان می دهد از دهه پنجم قرن دهم هجری قمری تغییر محسوسی در مصرف افیون به وجود آمده است. این زمان با صدور فرمان منع مسکرات و سایر ناهنجاری های شاه تهماسب مقارن است. از این رو این پژوهش درصدد پاسخ گویی به دو سؤال است: اول این که منع مسکرات چه تأثیری بر مصرف افیون داشت؟ و سؤال دوم این که مصرف افیون چه پیامدهای اجتماعی را به دنبال داشت؟ مدعای این نوشتار بر این مهم استوار است که فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول به عنوان یک اقدام سیاسی زمینه های بروز فراگیر یک امر اجتماعی موسوم به «اعتیاد به افیون» و پیامدهای اجتماعی دیگر را فراهم آورد. جهت اثبات این مدعا، با به کارگیری روش ترکیبی توصیف و تحلیل تاریخی به استخراج داده ها و پردازش آن ها پرداخته شده است. به عبارت دیگر، به زعم این پژوهش اولین نشانه های فراگیر سوء مصرف افیون در جامعه ایران، که از دهه ی دوم حکومت شاه تهماسب

معدنیات و حیوانیات و برخی دیگر پادزهر را به مفردات و تریاک را به مرکبات و عده ای تریاک را به معدنیات و نباتات و پادزهر را به حیوانیات، منحصر می کنند. (گنجینه بهارستان (مجموعه ۳ رساله در پزشکی)، ۱۳۸۶: ۹۳/۲، ۱۷۴-۱۷۵)

۱. در این دوره واژه افیون و تریاک هر دو به جای هم به کار می رفتند. (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۲۷۳؛ شاردن، ۱۳۷۲:

اول (۹۴۰ ق) آغاز شد، با فرمان منع او در پیوند است. این پژوهش از این جهت که در صدد تبیین تاریخی مسئله اعتیاد به افیون در آغاز همه گیر شدن آن در جامعه ایرانی است، اهمیت دارد.

در باره مصرف افیون در دوره اول حکومت صفویه اثر مستقلى در دست نیست. پژوهشگرانی همچون فلسفی، طاهری، راوندی و صفا^۱ ذیل موضوعاتی کلان تر، مطالب مختصری را به افیون در این دوره اختصاص داده‌اند. آثاری همچون تاریخ تریاک و تریاکی در ایران از حسین کوهی کرمانی^۲ و ماجراهای منع تریاک و اسنادی از داستان تریاک^۳ از عبدالحسین نوایی، با آن که به طور اختصاصی به تریاک پرداخته‌اند، بیشتر توجهشان به نیمه دوم دوره قاجار - عصر تجاری شدن تریاک در ایران - و دوره پهلوی اول جلب شده است و تنها اشاراتی گذرا به عصر صفوی - از شاه عباس اول به بعد - داشته‌اند. همایون نوری پناه زیر عنوان «مصرف دخانیات در ایران عصر صفوی» علاوه بر تنباکو به افیون اشاره می‌کند اما بیشتر داده‌هایش مبتنی بر سفرنامه‌های اروپاییان در دوره پسا شاه عباس اول است و بدون در نظر گرفتن تحولات مصرف تریاک در دوره طولانی صفوی، مشاهدات و پندارهای سفرنامه نویسان را به سراسر دوره صفوی تعمیم داده است (نوری پناه، ۱۳۹۱). مهم ترین پژوهشی که داده‌های بیشتری از وضعیت افیون در دوره اول حکومت صفوی در آن گنجانده شده کتاب *the pursuit of pleasure: drugs and stimulants in Iranian history, 1500-1900* اثر رودی متی است. نویسنده فصل چهارم کتابش را به افیون در دوره صفوی اختصاص داده است. با این حال این اثر همچون آثار پیش گفته بیشتر ماهیت توصیفی دارد و در تنظیم پاراگراف‌ها، نظم زمانی فدای نظم موضوعی شده، از این

۱. (راوندی، ۱۳۸۲؛ صفا، ۱۳۷۸؛ ۵/ بخش ۱/ ۱۱۳-۱۲۵؛ طاهری، ۱۳۵۴؛ ۳۲۹-۳۲۸؛ فلسفی، ۱۳۵۳؛ ۲/ ۲۷۱-۲۷۲)

۲. این اثر را که می‌توان جُنگ تریاک نامید. مطالب شوخی و جدی فراوانی درباره تریاک دارد که اشتباهات فاحشی هم در آن دیده می‌شود از جمله فرمان منع کوکنار در سال ۱۶۲۱ م را به شاه عباس دوم نسبت می‌دهد (کوهی کرمانی، ۱۳۲۴: ۱۰۵).

۳. (ع. نوایی، ۱۳۷۳؛ ع. نوایی، ۱۳۷۷)

رو داده‌های مربوط به دوره‌ی اول با داده‌های دوره‌ی پشاه‌عباس اول در هم تنیده و نویسنده را از ارائه تحلیل‌های ویژه دوره اول بازداشته است. منابعی که در این نوشتار مورد استفاده قرار گرفته‌اند از دو جهت در نگارش مقاله تأثیر بیشتری داشته‌اند:

۱. متون تاریخ‌نگارانه یا وقایع‌نامه‌ها و متون ادبی به‌ویژه تذکره‌ها، از جهت معرفی نخبگان سیاسی و فرهنگی که دچار افیون و مسکرات شده بودند و توضیح دیدگاه‌ها و اقدامات نهاد سیاسی نسبت به این دو مقوله - افیون و مسکرات - اهمیت دارند. هر چند بیرون کشیدن داده‌های مربوط به افیون و مسکرات از این منابع کاری دشوار است اما از این جهت اهمیت دارند که معمولاً وقایع در آن‌ها براساس زمان تنظیم شده و به زمانمندی این مقاله کمک شایانی کرده است. متون تاریخ‌نگارانه عبارتند از خلاصه‌التواریخ، تاریخ ایلچی نظام شاه، احسن‌التواریخ، جواهر الاخبار، تکملة الاخبار، تاریخ حبیب‌السیر، نقاوة‌الآثار و تذکره‌های مهم شامل تذکره تحفه سامی، گلستان هنر، هفت اقلیم می‌باشند.^۱

۲. متون پزشکی برای شناخت ماهیت افیون و مسکرات و پیامدهای پزشکی اعتیاد به آن، اهمیت دارند. رساله افیونیه، طب یوسفی (جامع‌الفوائد)، ریاض‌الدویه، تریاک فاروق، قرابادین حسینی شفقانی^۲ از جمله متونی هستند که در این دوره به نگارش درآمده‌اند. از میان این متن‌ها رساله افیونیه اثر عمادالدین شیرازی مبنای مهمی برای این پژوهش است. نویسنده رساله افزون بر این که اطلاعات ذیقیمتی درباره افیون از کتب پیشینیان گرد آورده، با توجه به شرایط ویژه عصر خود دست به ابتکاراتی در زمینه شناخت افیون و مسائل مرتبط با آن زده است. لغات و اصطلاحات تخصصی که در این رساله و دیگر متون پزشکی آن دوره وجود دارد، مطالعه آن‌ها را برای پژوهشگر امروزی دشوار می‌کند.

۱. برای آگاهی از سایر مشخصات به کتابنامه مراجعه شود.

۲. برای آگاهی از سایر مشخصات به کتابنامه مراجعه شود.

۲. تولید و داد و ستد افیون

برخی بر این باورند که افیون با سپاه اسکندر مقدونی به ایران آمد و برای اولین بار در متون دوره ساسانی به آن اشاره شده است (Matthee, 2005: 97). این در حالی است که به باور پورداد افیون در همان نخستین سده هجری با عرب‌ها به ایران آمد و آن‌ها پیشتر از طریق مصریان با این ماده آشنا شده بودند (پورداد، ۱۳۸۳: ۱۱۶). خشخاش از دوران باستان در مصر علیا کاشته می‌شد^۱ و بعد از عهد جنگ‌های صلیبی زراعت آن در آسیای صغیر رواج یافت و از آنجا به ایران آورده شد (طاهری، ۱۳۵۴: ۳۲۸). در دوره اول صفوی شواهد و قراینی موجود است که نشان می‌دهد کشت خشخاش دست‌کم در یک منطقه از خاک ایران انجام می‌شده است؛ در کازرون از توابع فارس افیون بسیار به عمل می‌آمد. در فرمانی از شاه تهماسب به تهیه تریاک کازرونی جهت مصارف دربار شاهی اشاره شده است (حسینی، بی تا: ۷۹۵؛ حسینی مرعشی تبریزی، ۱۳۷۰: ۴۰۹). با این حال به نظر می‌رسد تریاک کازرون مصرف داخلی را بسنده نبود. از این رو افزون بر تولید داخلی، افیون از حوزه دریای سرخ از دو شهر قاهره و عدن بارگیری می‌شد و به هرموز می‌رسید (Matthee, 2005: 99). با توجه به این که اداره هرموز در این زمان در دست پرتغالی‌ها بود می‌توان چنین نتیجه گرفت که پرتغالی‌ها در وارد کردن این ماده پرسود به داخل ایران نقش داشتند.

۳. رد پای افیون در فرمان منع ناهنجاری

با روی کار آمدن صفویه و پذیرفتن تشیع به عنوان مذهب رسمی انتظار می‌رفت دگرگونی‌های رفتاری اساسی برپایه مذهب جدید در جامعه روی دهد. سیزده سال اول دوره شاه اسماعیل به تکاپوهای رزمی سپری شد و ده سال آخر آن علی‌رغم پاره‌ای اقدامات، امکان چندانانی در خصوص گسترش نهاد دینی فراهم نیامد. شاه تهماسب در دهه اول حکومتش با سرکوب سران جاه‌طلب قزلباش دولتش را تثبیت کرد و زمینه لازم را برای تشکیل و استمرار نهاد روحانیت شیعی فراهم کرد (آقاجری، ۱۳۸۹: ۸۷-۹۴).

۱. درباره‌ی کشت تریاک در مصر در قرن پنجم هجری نک: (ناصر خسرو، ۱۳۵۵: ۲۹۲)

همکاری علمای جبل عامل به ویژه شیخ علی بن عبدالعال کرکی با حکومت صفوی، برای تهماسب این امکان را فراهم کرد تا هرچه بیشتر سیاست هایش را با فقه شیعی هماهنگ سازد. در سال ۹۳۹ ق طی فرمانی - طبق احسن التواریخ - تمامی مسکرات، غنا، قمار و قجگی را ممنوع کرد. مسکرات جزء اصلی منعیات شاه در تمام منابعی که این واقعه را گزارش کرده اند بود. در فرمان منع شاه تهماسب، برخلاف تصور برخی محققان، به افیون اشاره نشده است. روملو، منشی قمی، عبدی بیگ شیرازی، اسکندر بیگ منشی و محقق سبزواری هیچ اشاره ای به این که افیون در شمار منعیات بوده نمی کنند (روملو، ۱۳۵۷: ۳۲۳؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۲۲۵؛ عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۷؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱۲۲/۱؛ محقق سبزواری، ۱۳۸۳: ۱۶۹). در فرمانی که بر روی سنگ ها کنده شده و در مساجد جامع جهت اطلاع رسانی عمومی نصب کرده اند - در مسجد جامع کاشان، بقعه شیخ صفی در اردبیل و مسجد جامع اصفهان این فرامین تاکنون حفظ شده است - منع شراب خانه، بنگ خانه، معجون خانه، بوزه خانه،^۱ قوال خانه،^۲ بیت اللطف،^۳ قمارخانه، کبوتربازی و برخی رفتارهای نامشروع دیگر ذکر شده است (نوایی، ۱۳۵۰: ۵۱۳-۵۱۴؛ صفری، ۱۳۷۱: ۲۲۵؛ کارنگ، ۱۳۵۱: ۲/ ۱۴۳-۱۴۵). واژه «معجون فروشی» که در این فرمان ها و برخی متون تاریخی (جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۲۱) آمده است، به ترکیب هایی که در آن ها علاوه بر افیون، موادی نظیر شراب یا بنگ اضافه شده بود، اشاره می کند. منع این نوع ترکیب ها به خاطر حرمت شرعی آن ها بود. در متون فقهی بنگ و سایر مشتقات گیاه شاهدانه به صراحت تحریم شده است (شیخ بهائی، ۱۳۸۶: ۱۳۸۶، ۷۶۲، ۸۲۱، ۹۳۳؛ مجلسی، بی تا: ۳۲؛ مجلسی، ۱۴۱۲: ۶۱۸). اما افیون اگر با شراب - که در فقه صراحتاً تحریم شده (شیخ بهائی، ۱۳۸۶: ۷۵۶-۷۷۱) - ترکیب نمی شد حرام نبود (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۹۵؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱۲۳/۱؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۰۶). از این رو در سراسر دوره صفوی برخی افراد که به رعایت احکام فقهی پایبند بودند هم از مصرف آن ابایی نداشتند

۱. بوزه شراب غیر انگوری (شراب برنج و جو) را می گفتند.

۲. قوالان کسانی بودند که حکایات و اشعار را با آواز می گفتند.

۳. محل گرد آمدن قجگان.

و آن را جایگزینی حلال برای مسکرات می‌دانستند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۶۲۹؛ فخرالزمانی، ۱۳۶۲: ۴۳۸-۴۳۹؛ شاردن، ۱۳۷۲/۱۳۷۲: ۳/۸۴۷؛ جملی کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۴).

یکی از فرمان‌های شاه تهماسب که می‌توان آن را جزء فرمان‌های تکمیلی منع ناهنجاری‌ها دانست، حل کردن پانصد تومان تریاک فاروق در آب است. برخی محققان این فرمان را در راستای منع حکومتی افیون قلمداد کرده‌اند (فلسفی، ۱۳۵۳: ۲/۲۷۲؛ Matthee, 2005: 114-113). این در صورتی است که در بیشتر منابع تصریح شده که این فرمان به خاطر آمیختن این نوع تریاک با شراب^۱ و حرمت آن صادر شده است (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۹۵؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱/۱۲۳؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۰۶). مؤید دیگری که نشان می‌دهد افیون در شمار ناهنجاری‌های منع شده نبوده است، گزارش خورشاه بن قبادالحسینی است که اظهار می‌دارد از تاریخ فرمان منع تا سال ۹۷۱ ق به جز افیون از باقی مکيفات چیزی در میان نیست (خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۸). استثنا شدن افیون نشان می‌دهد افیون تنها ماده لذت آور یا کیفی بود که به‌طور رسمی ممنوع نشد و به‌عنوان یک جایگزین، بار ممنوعیت سایر مواد لذت آور را به دوش کشید و به‌طور گسترده‌تری مورد استفاده قرار گرفت. در نتیجه پدیده اعتیاد به‌طور چشمگیری در جامعه پدیدار شد.^۲

۴. علل جایگزینی افیون

برای ارائه تحلیل درست از علل جایگزینی افیون به‌جای مسکرات، لازم است قضاوت مردمان آن دوره را راجع به افیون دانست. در یک گروه‌بندی که از سوی عمادالدین شیرازی ارائه شده مردم آن دوره از نظر قضاوت درباره افیون به سه دسته تقسیم می‌شدند:

۱. کسانی که در ناپسند شمردن افیون مبالغه می‌کرده حتی از به‌کاربردن آن برای درمان بیماری نیز پرهیز می‌کردند.

۱. جهت آگاهی از وجود شراب در تریاک فاروق نک: (حسینی شفاتی، ۱۳۸۳: ۳۴؛ گنجینه بهارستان (مجموعه ۳ رساله در پزشکی)، ۱۳۸۶: ۲/۲۴۹-۲۱۷)

۲. این در حالی بود که یکی از حکام ترکستان در همین عصر مدتی افیون و کوکنار را منع کرد. (محمدیار بن عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۱۶۱)

۲. کسانی که به طور مرتب، حتی برای کوچکترین مورد مانند گزشِ پشه، آن را به کار می‌بردند.
۳. کسانی که هرگاه افیون را مفید می‌دانستند استفاده می‌کردند و هرگاه مضر تشخیص می‌دادند از به کار بردن آن پرهیز می‌کردند (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۵). دسته‌بندی فوق نشان می‌دهد اکثریت جامعه در استفاده از افیون دچار افراط و تفریط بودند و تنها افراد اندکی، این ماده را در جای خود به کار می‌بردند.

الف. منافع افیون

منافع یا مضراتی که تصور می‌شود در یک ماده وجود دارد بر اقبال یا عدم اقبال جامعه به آن مؤثر است. از این رو لازم است تصورات جامعه و به‌ویژه جامعه پزشکیان آن عصر - که در واقع مورد مراجعه جامعه، برای کاربرد مواد دارویی بود و ریشه بسیاری از باورهای جامعه در مورد کاربرد این مواد به آن‌ها بازمی‌گشت - راجع به افیون بیان شود. در عصر صفوی افیون کاربرد فراوان داشت. از جمله کاربردهای آن قوت مضاعف بخشیدن به انسان و حیوانات بارکش و سواری بود. یکی از توصیه‌هایی که به مسافر در هنگام شدت یافتن سرما می‌شد به کاربردن مقداری افیون بود (شریف، ۱۳۸۷: ۳۲، ۲۳). برشمردن منافی که مردمان آن زمان، به‌ویژه جامعه پزشکی آن روزگار، برای افیون قائل بودند می‌تواند پاسخی به این سؤال باشد که چرا در جامعه صفوی پس از منع مسکرات، مصرف افیون در طول زمان بیشتر شد. منافع متعدد افیون بنا بر رساله افیونیه - که می‌توان آن را جامع‌ترین توصیف از منافع افیون در پزشکی سنتی ایران دانست - چنین است:

۱. تسکین درها.
۲. بیدار نگه داشتن انسان به‌ویژه برای مسافران تا در شب‌گیرها خواب بر ایشان غالب نشود و از بی‌خوابی مضرر نشوند.

۳. وجد و نشاط در کارها؛ نَساک و عبادت جهت بیداری شب و توجه تام در خلوت و دعا و قرائت استعمال می کنند و پیاده روان و صاحبان مشاغل سخت و افعال دقیقه مانند کاتب و نقاش و طالب علم به افیون بسیار مایل بودند.
۴. رفع غم و اندوه؛ برای کسانی که دچار بحران های زندگی می شوند.
۵. برای رفع اثر گزیدگی جانوران به ویژه زنبور.
۶. رفع آثار گیجی و بی خودی پس از خوردن مسکراتی همچون شراب و بنگ.
۷. جلوگیری از دیوانگی؛ اگر با آش جو ترکیب شود فایده اش بیشتر است.
۸. دفع سردی هوای زمستان به ویژه برای مسافران.
۹. رفع تأثیر بیماری مسری و با.
۱۰. تحمل گرسنگی و تشنگی. هر چند شیرازی تحمل در گرسنگی و تشنگی را بسیار مضر می داند اما در مواقع خاص مانند سفرها، ایام روزه و زمان های قحطی آب و غذا آن را سودمند می داند.
۱۱. جلوگیری از سرعت انزال در عمل جنسی.
۱۲. کاهش قوه باه، برای کسانی که همسر ندارند یا مسافر هستند (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۲-۵۸).

کاربردهای افیون در پزشکی غیر قابل انکار بود. عمادالدین شیرازی اکثر بیماران را به افیون مداوا می نمود (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۵۴-۴۵۵). بررسی کتب پزشکی این عصر نشان می دهد در بسیاری از ادویه های ترکیبی مورد استفاده برای درمان بیماران، افیون به کار می رفت (حسینی شفائی، ۱۳۸۳: ۳۱۲، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۷۹، ۲۷۱، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۷؛ حکیم مؤمن، ۱۳۹۰: ۱۸۲، ۱۷۷، ۱۷۵؛ شریف، ۱۳۸۷: ۴۵، ۲۳؛ عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۰۸-۱۰۹؛ یوسفی هروی، ۱۳۸۲: ۱۲، ۳۰، ۱۳۸، ۱۷۰؛ یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۴۴، ۱۷۲، ۱۹۸، ۲۰۴). افزون بر منافع پزشکی افیون، در زندگی روزمره دانه خشخاش و رازیانه را بر نان می پاشیدند. از این نان ها به فرمان شاه تهماسب برای پذیرایی از همایون فرمانروای فراری هند تهیه شده بود («جنگ نظم و نثر بیاضی»، بی تا ر ۳۲).

ب. جایگزین مسکرات

یکی از کاربردهای که برای افیون تصور می‌شد «غم‌زدایی» بود. رفع غم و دادن «کیف» یا لذت از ویژگی‌های مشترک افیون و مسکرات بود. از این رو افیون می‌توانست جایگزین مناسبی برای شراب و سایر مسکرات - که از نظر شرعی هم حرام بودند- باشد. «بسیار از مردم را اعتیاد به افیون جهت این است که ایشان را جهت انقلاب روزگار، غم و هم بسیار دست می‌دهد و ارتکاب این می‌کنند... کم باشد که ارباب هم و غم ارتکاب آن نکنند» (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۴).

در واقع خاصیت غم‌زدایی افیون و انواع مسکرات ناشی از انحراف فکر و روان فرد رنجور و غمگین از موضوعی است که او را غمین ساخته است. پیش از فرمان منع، شراب مهم‌ترین ماده لذت‌زا و غم‌زدا در محافل شاه و نخبگان حکومتی بود. بسامد اخباری که در دوره پیش از منع شاه تهماسب راجع به شراب‌نوشی موجود است، درستی این ادعا را اثبات می‌کند. سراینده شاه/اسماعیل‌نامه بارها به خاصیت غم‌زدایی و لذت‌آوری شراب اشاره کرده و بزم‌های شراب شاه اسماعیل را در همین راستا توجیه می‌کند: «بیا ساقی آن جام مردآزمای/ که بنیاد غم را درآرد ز پای قدح نوش و از محنت آزاد باش/ اگر می‌توانی دمی شاد باش» «چنان کن مرا از می دل‌فروز/ که روز از شب و شب ندانم ز روز» «بده می که از دل برد غم مرا/ کند فارغ از هر دو عالم مرا» (قاسمی گنابادی، ۱۳۸۷: ۳۵۲، ۳۴۹، ۳۳۷، ۲۹۷). قزلباش‌ها نیز همچون مرشد کامل خود، شاه اسماعیل اول، دشواری‌های تکاپوهای نظامی دوره تأسیس حکومت صفویه را با نوشیدن مسکرات التیام می‌بخشیدند و از شراب در برابر دشمنان دلیری می‌جستند. به گفته شاه تهماسب، دورمش خان و تمامی امرای شاه اسماعیل در جنگ چالدران مست بودند، زیرا شب تا صبح شراب خورده بودند و صبح به میدان نبرد وارد شدند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۲۳۲). منابع گزارش‌های فراوانی از شراب‌نوشی صاحب‌منصبان، سرداران و حاکمان ایالات و برخی از مردم عادی در زمان شاه اسماعیل اول ارائه کرده‌اند (اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال، ۱۷۵۱، ۱۳۸۲: ۳۷۷، ۱۰۱؛ افوشته‌ای نطنزی، بی‌تا: ۲۳۴، ۲۰۶؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱/۴۰۹؛ روملو، ۱۳۵۷: ۵۵۰-۵۵۱؛ فومنی، ۱۳۴۹: ۲۹۸-۲۹۹؛ لاهجی، ۱۳۵۲: ۲۵۵؛ منشی قزوینی،

۱۳۷۸: ۱۳۰). این حجم از داده‌ها نشان می‌دهد هیچ منعی برای شراب‌نوشی وجود نداشته است.

شاه تهماسب و سایر صاحب‌منصبانش نیز تا سال ۹۳۹ ق - نوزده سالگی شاه - هرگاه میل به نوشیدن می‌کردند، آزادانه در محافل به شراب می‌نشستند. بنابر گفته ابوالحسن قزوینی، شاه تهماسب اول در سن شانزده سالگی به ترغیب امرا میل شراب نمود (قزوینی، ۱۳۶۷: ۲۷). تهماسب در هنگام جلوس ده ساله بود، بنابراین براساس گفته قزوینی او در شش سال اول فرمانروایی اش شراب نمی‌نوشید. با این حال برخی قراین نشان می‌دهد تهماسب در سنین پایین‌تر در بزم‌هایی که در آن‌ها شراب نوشیده می‌شد شرکت داشته است. در سال ۹۲۸ ق شاهزاده تهماسب میرزا در حالی که هشت ساله بود، همراه یکی از صاحب‌منصبان نظامی در بزمی که «جام‌های باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار» نوشیده می‌شد در سبزوار حضور داشت (خواند میر، ۱۳۸۰: ۵۸۷). مستوفی بافقی نیز روزگار انس تهماسب به شراب را به دوران پدرش نسبت می‌دهد که در آن ایام سحرگاهان و شبانگاهان به میگساری می‌پرداخت (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۱/۴۲۷). به نظر نمی‌رسد این ادعای او با حقیقت قرین باشد: اول این که کودکی که هنوز ده سالش نشده بعید است سحرگاهان و شبانگاهان به شراب بنشیند، از سوی دیگر جامع مفیدی در اواخر قرن یازدهم بین سال ۱۰۸۰ق تا ۱۰۹۰ق تألیف شده، بنابراین بعید است روایتی دقیق از زندگی شخصی یک شاهزاده که در اوایل قرن دهم می‌زیسته، بنگارد و ادعایی را مطرح کند که منابع پیش از او به آن اشاره نکرده‌اند.

گزارش‌ها نشان می‌دهد با آن که صفویان، با ترویج تشیع به حرکت خود صبغه دینی بخشیده بودند تا سال ۹۳۹ ق شراب‌نوشی در بین نجبگان حکومتی از لوازم زندگی و جزئی از سبک زندگی آن‌ها شده بود. بعد از فرمان منع سال ۹۳۹ ق برای کسانی که به مصرف مسکرات عادت کرده بودند، دست برداشتن از آن بسیار دشوار بود. آن‌ها دو راه پیش رویشان می‌دیدند: یا همچنان رویه پیشین را در پیش گیرند و به شراب‌نوشی ادامه دهند یا ماده‌ای دیگر را که اثرات مشابهی داشته باشد، به کار برند. برخی از کسانی که راه اول را برگزیدند به سختی تنبیه شدند و گاه این تمرّد از امر حکومتی به قیمت جانشان تمام

شد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۲۵/۱). با این حال عده‌ای که به نظر می‌رسد بیشتر از نظامیان بودند، شراب‌نوشی را ترک نکردند زیرا در سال ۹۶۳ ق شاه دین‌پناه ناچار شد دوباره فرمان منع خود را تجدید کند و سپاهیان را توبه دهد (همان، ۳۸۶). پیش از این در توبه اول - سال ۹۳۹ ق - مقرر شده بود مردم عادی از شرب شراب و خوردن بنگ و بوزه و باقی مسکرات منع شوند و به قول سیزواری مردم را به محکمه قضات اسلام برده از جمیع قبایح توبه دهند؛ و در هر محلّه و هر کوچه و جمیع مساجد کسانی را به کار گرفتند که عوام را ضروریات دین و ارکان خمسه اسلام تعلیم نمایند و از هر کس امری خلاف شرع واقع شود، طبق شرع به جزا رسانند. بنابراین مردمان جمیع ممالک محروسه توبه کردند و آداب طهارت و نماز و روزه و حج و ادای زکات مفروضه را یاد گرفتند. بعضی از مردم از صمیم قلب توبه کردند و برخی از ترس حکومت. به هر حال بعد از توبه چون اسباب فسق و فجور در دسترس نبود و اگر کسی مخفی به دست می‌آورد باید خطرات جانی و مالی را به جان می‌خورد، از مناهای پرهیزی می‌کردند و عادت طبیعت ایشان از آن برطرف شد (محقق سیزواری، ۱۳۸۳: ۱۶۹). برخی اظهارات سیزواری قابل تأمل است؛ اول این که او مدعی است بعضی از مردم از صمیم قلب توبه کردند و برخی از ترس حکومت، به این ترتیب به زعم ایشان همه مردم از منکرات توبه کردند و عادت به این رفتارها را از سر بیرون کردند. این در حالی است که اقدامات تهماسب اول منکرات را آن گونه که سیزواری ادعا می‌کند به کلی ریشه کن نکرد، چون اگر چنین ادعایی واقعیت داشت فرمان توبه دوم معنایی نداشت. به نظر می‌رسد هدف سیزواری از بیان این مطالب جلب توجه شاه زمان خود - عباس دوم - به اقدامات ضد منکراتی تهماسب اول و برانگیختن او در جهت مبارزه با ناهنجاری‌های زمان خودش بود.

هر چند این سخت‌گیری‌ها باعث شد مصرف مسکرات دست کم در ملائع کم برطرف شود اما گزارش‌ها نشان می‌دهد اعتیاد پایان نیافت، بلکه مسیر خود را به سمت افیون منحرف کرد. مصرف کنندگان مسکرات راه دوم یعنی روی آوردن به ماده‌ای دیگر (افیون) را برگزیدند. کاربرد افیون در میان شاهزادگان و صاحب‌منصبان افزایش یافت، این در صورتی است که پیش از منع اخبار کاربرد افیون در این اقشار به ندرت بیان شده است.

بسامد اخبار مصرف افیون بعد از منع ناهنجاری‌ها، می‌تواند مؤید این فرض باشد که مصرف افیون افزایش یافت و در مواردی جایگزین مصرف شراب شد. در ادامه مصداق‌های مصرف افیون پس از فرامین منع، بیان می‌شود.

داده‌های موجود دربارهٔ افیون از دورهٔ اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)، عمدتاً متعلق به بعد از صدور فرمان منع ناهنجاری‌هاست. اعتیاد شاهزادگان به افیون در این دوره با دورهٔ اخیر در پیوند است. شاهزاده بهرام میرزا پسر شاه تهماسب، که در سن ۳۳ سالگی در شب جمعه ۱۹ رمضان ۹۵۶ ه. ق درگذشت، به افیون معتاد بود. علت مرگ او تغییر مقدار افیون مصرفی و اعتنانکردن پزشکان به نسخه‌ای که عمادالدین شیرازی برای ترک شاهزاده در نظر گرفته بود گزارش شده است (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۹۹-۱۰۱؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۳۴۰-۳۴۱). شاهزادهٔ دیگر، سلیمان میرزا که برادر تنی پریخان خانم بود پنج سال پس از مرگ بهرام میرزا در سن ۲۳ سالگی یعنی شب چهارشنبه ۲۴ ربیع‌الثانی سال ۹۶۱ ق فوت کرد. او در مشهد منصب خادم‌باشی داشت و تحت تأثیر علمای مذهبی «مرتکب نامشروعات به هیچ وجه نمی‌شد بلکه درین مدت کبیره و صغیره ازو صادر نشد و در کرم و سخا و مروت ثانی نداشت... اما تریاکی گذره^۱ بود و به هیچ چیز اعتماد برو نبود». (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/ ۶۲۹) این گزارش منشی قمی به صراحت بیانگر این است که استعمال افیون و اعتیاد به آن از سوی شاهزاده، به هیچ وجه رفتاری خلاف شرع نبوده است. شاه تهماسب سلیمان میرزا را برای ترک نمودن تریاک به پایتخت فراخواند. مادرش سلطان آغا خانم از حرم به منزل وی آمده پزشکانی را به منظور ترک دادن او تعیین کرد اما فایده‌ای نداشت (همانجا). شاهزادهٔ دیگر ابراهیم میرزا، با وجود آراسته‌بودن به هنرهای مختلف «بعضی ... وقت‌ها به خوردن فلونیا و تریاک اقدام می‌نمود» (منشی قمی، ۱۳۵۲: ۱۱۵-۱۱۶).

بدلیسی در شرفنامه از اعتیاد حاکمان برخی مناطق کردستان به افیون و تلون مزاج آن‌ها بر اثر مصرف آن، سخن می‌گوید (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/ ۴۵۴ و ۱۹۸-۱۹۹). شاه منصور سپه‌سالار دیلمان که خان احمد، حاکم یاغی گیلان او را در سال ۹۷۵ ق همراه نیروهای

۱. تریاکی گذره یا گذرا به معنای اعتیاد به افیون است. این گزارش منشی قمی به صراحت بیانگر این است که استعمال افیون و اعتیاد به آن به هیچ وجه رفتاری خلاف شرع نبوده است.

۵۲ / تأثیر فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول بر مصرف افیون در دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)

دیگر برای رویارویی با سپاهیان حکومت مرکزی فرستاد، تریاکی بود و سرانجام در شب آخر زندگانی اش درحالی که زخمی شده بود و به تریاک دسترسی نداشت در میان برف و سرما مانده و به مرض خون شکم گرفتار شد و به همان مرض فوت شد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۴۷۵).

گرانی تریاک مؤید این است که در این دوره تمام اقشار جامعه به خوردن آن معتاد نبودند زیرا از پس مخارج همیشگی آن بر نمی آمدند. با این حال عده زیادی، حتی کسانی که با دین و مذهب مرتبط بودند، افیون را به کار می بردند و به آن عادت کرده بودند. شیرازی می نویسد: «عجب دانم که بقعه ای از بقاع باشد خواه اهل مدرسه و خواه اهل خانقاه و خواه اصحاب دیر در زمان ما که جمعی کثیر استعمال آن می کنند» (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۲) معتادین از قشرهای مختلف بودند، هرچند شیرازی اظهار می دارد که معتادین اکثر «اصحاب فهم و عقل و رأی صائب» می باشند، اما انکار نمی کند که عده ای به تقلید از گروه اول معتاد شده اند «که خود تمیزی ندارند اما تقلید اهل تمیز می کنند». عبادت کنندگان جهت بیداری شب و توجه تام در خلوت و دعا و قرائت و پیاده روان و کسانی که کارشان سخت بود و یا کسانی که تمرکز و دقت در کارشان اهمیت داشت مثل کاتب و نقاش و طالب علم و... به افیون گرایش داشتند. همچنین مسافران که در شب راه می پیمودند افیون می خوردند تا خواب بر آن ها غالب نشود و گرفتار راهزنان نشوند (همان، ۵۳-۵۴، ۷۲).

۵. پیامدهای اجتماعی

الف. ظهور مسئله سوء مصرف افیون در جامعه

سوء مصرف افیون در مصارف درمانی به وجود نمی آید بلکه مصرف مداوم یا اعتیاد، که از ویژگی های ذاتی افیون است، باعث به وجود آمدن بیشتر مضرات آن است. افیون در مصارف درمانی و در ابتدای مصرف شخصی، مسکن است و اثر ضد ترس و ضد افسردگی دارد، اما مصرف درازمدت آن در مصرف کننده احساس افسردگی، ترس و درد بیشتر ایجاد می کند. از آثار درازمدت تریاک به سستی عضلات، ضعف اراده، کم اشتها،

یبوست و ضایعات مغزی اشاره شده است (صدیق سروستانی، ۱۳۸۸: ۱۸۴). یوسفی هروی با آن که افیون را در درمان برخی بیماری‌ها مفید می‌داند، اعتیاد به آن را کاری ناپسند می‌شمارد: «دردها را برَد تمام از تن / لیک نبود بر او نکو ادمان»^۱ (یوسفی هروی، ۱۳۸۲: ۱۷۳). رساله افیونیه - که اولین تألیف تخصصی و مستقل درباره مصرف صحیح و سوء مصرف افیون در پزشکی سنتی ایران است - در دوره پس از منع ناهنجاری‌ها نگاشته شده است. تألیف این رساله در این دوره، از تغییری که در نوع و میزان مصرف افیون رخ داده حکایت می‌کند و مؤید تحولی است که پیش از آن دوره وجود نداشته است. این رساله از نظر داده‌شناسی بر تجربیات بالینی که خود نویسنده درگیر آن بوده و اطلاعات حرفه‌ای او به‌عنوان یک پزشک و یافته‌های پیشینیان، مبتنی است. مؤلف که خود گرفتار اعتیاد به افیون شده بود، نسخه‌های متعددی را برای رهایی از اعتیاد به کار بست، سپس آن‌ها را در رساله افیونیه برای استفاده عموم عرضه کرد. بی‌تردید ضرورتی که شیرازی را به تألیف چنین کتابی واداشت افزایش خیل معتادان و مسائل جدیدی بود که برای مصرف‌کنندگان دائمی افیون به وجود آمده بود.

عمادالدین شیرازی باب هفتم رساله افیونیه را به مضرات افیون اختصاص داده است. او زیان‌های افیون را خارج از شمار می‌داند و می‌نویسد: «همین مضرت کافی است که در مواضعی که نفع از او متوقع است، اگر نه به طریقی که می‌باید که استعمال کنند، مضرت بلیغ می‌رساند و دیدن جمعی که از استعمال این هلاک شده‌اند کافی است برای توضیح مضرت آن». از جمله مضرت‌ها: لاغری و ضعف بدن، تقلیل فهم و اضعاف فکر، کندی بصر، ثقل سمع، بی‌ثباتی در رفتار و کردار، ضعف روح، ضعف دماغ، ضعف قلب، ضعف کبد، ضعف معده، ایجاد نفخ و قولنج،^۲ عسر البول،^۳ در بعضی اوقات خشکی دماغ و انف^۴ و خشکی دهان، گرفتگی صدا، تخدیر حس، بخل، ضعف باه، تقلیل نسل، گوشه‌نشینی و

۱. در اینجا منظور از لغت ادمان اعتیاد و وابستگی و مداومت در مصرف افیون است.

۲. دردهایی که در ناحیه روده‌ها ایجاد می‌شد.

۳. به سختی ادرار کردن را گویند.

۴. بینی.

۵۴ / تأثیر فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول بر مصرف افیون در دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)

دور شدن از جمع و باعث بیماری کزاز، دق و صرع است (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۶۰-۶۳).

در باب نهم به این بحث مهم پرداخته شده که معتادین چگونه می‌توانند خود را درمان کنند. به نظر عمادالدین برای نیل به این مقصود سه راه وجود دارد: اول طولانی کردن فواصل استعمال، دوم تقلیل مرتب میزان مصرف و روش سوم جایگزین کردن ماده کم‌ضررتر دیگر همچون بیخ چینی^۱ به جای افیون. در ابواب دهم و یازدهم، این موضوع مورد بحث قرار گرفته است که ترک ناگهانی تریاک چه عوارضی دارد و این عوارض را چگونه می‌توان برطرف ساخت. در باب دوازدهم چگونگی خوردن افیون در هنگام بیماری بیان شده است. در همین جا در تأیید نظریات خود به شرح حال یکی از شاهزادگان صفوی به نام بهرام میرزا، که معتاد به افیون بود، می‌پردازد. او مدعی است چون در درمان شاهزاده به توصیه‌های او توجه نگردید، منجر به مرگ او شد. باب سیزدهم زمان استعمال افیون - بعد از غذا یا قبل از غذا - بیان شده و در باب چهاردهم راهکارهایی برای افرادی که اعتیاد داشتند و می‌خواستند در ماه رمضان روزه بگیرند، ارائه شده است (همان، ۷۱-۱۰۷).

در دوره مورد پژوهش، افزایش معتادان و تقاضای روزافزون برای تهیه افیون با تولید و عرضه محدود این ماده سازگاری نداشت. از این رو فروشندگان برای سود بیشتر و پاسخگویی به مشتریان انبوه‌تر علاوه بر گران کردن افیون، افزودن غش^۲ بر آن را، راه‌حل مناسبی دانستند. البته افزودن غش در آن عصر مخصوص افیون نبود اما در مورد افیون افزودن غش ساده‌تر و عملی‌تر بود زیرا طعم و رنگ و خاصیت آن بر اثر افزودن غش به‌سختی قابل تشخیص است (همان، ۳۶-۳۵).

۱. بیخ چینی یا چوب چینی ساقه زیر زمینی گیاه *Smilax glabra roxb* از خانواده سوسنیان با بوته‌ای بالارونده و خاردار است. برگ این گیاه سبز و به شکل بیضی مایل به دایره و میوه‌ای شبیه گیلاس دارد. رساله بیخ چینی تألیف حکیم عمادالدین محمود بن مسعود شیرازی اولین نگاه‌شده طبی پیرامون خواص، طبایع و منافع چوب چینی است. این رساله در سال ۱۲۸۳ توسط دانشگاه علوم پزشکی ایران به چاپ رسیده است.

ب. خودکشی یا کشتن با افیون

یکی از کاربردهای افیون که در دوره پس از فرمان منع به آن اشاره شده است، خوراندن افیون به مقدار زیاد برای کشتن افراد یا خودکشی بود. افیون فعالیت سیستم عصبی را کاهش می‌دهد از این رو عضلات را شل کرده اضطراب را از بین می‌برد و درد را تسکین می‌دهد، با این حال اختلال تنفسی ناشی از زیاده‌روی در مصرف آن یا ترکیباتش خطر مرگ را در پی دارد (صدیق سروسستانی، ۱۳۸۸: ۱۷۴-۱۷۵). با وجود اطلاعات مربوط به خودکشی با افیون در کتب پزشکی عصر، نشانه معمول بودن این روش خودکشی به خاطر سهولت آن و در دسترس بودن این ماده است. عمادالدین شیرازی می‌نویسد خوردن روغن کنجد بعد از افیون، خودکشی غیرقابل برگشت را در پی دارد: «جمعی که بر این اطلاع داشته‌اند افیون جهت هلاک خورده‌اند و روغن کنجد از عقب آن تا قابل علاج نباشد» (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۳۳). در کتب طبی این دوره نیز نسخه‌هایی برای درمان کسی که افیون به مقدار «قاتل» خورده، موجود است (حسینی شفایی، ۱۳۸۳: ۱۰۵؛ عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۴۷ - ۴۸). در دسترس بودن این ماده، نشانه‌ای از افزایش مصرف کنندگان و معتادان به افیون بود.

روایتی از مرگ شاهزاده‌ای به نام سلیمان میرزا - که نوه دختری شاه تهماسب بود - در دست است که نشان می‌دهد او را در سال ۹۸۴ ق، با خوراندن بیش از حد تریاک به دستور اسماعیل دوم، بر سر رقابت‌های جانشینی کشتند (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۸ / ۵۹۲۵). مشهورترین قتل با تریاک مربوط به یکی از شاهان این دوره یعنی اسماعیل دوم است. او به ترکیب‌های افیون‌دار معتاد بود. از ماجرای مرگ او، گزارش‌های ضد و نقیضی در دست است با این حال وجه مشترک همه این گزارش‌ها وجود ترکیب‌های افیونی و فلونیا است. برخی استعمال بیش از حد ترکیب‌های افیون‌دار و فلونیا را در مرگ شاه مؤثر می‌دانند و برخی داخل کردن سم در حقه فلونیای شاهی و ضایع کردن مهورنشان آن را عامل مرگ می‌دانند. دو دلیل برای مصرف مداوم این مواد توسط شاه اسماعیل دوم ذکر شده است: روایتی درد قولنج شاه را دلیل معتاد شدن او می‌داند و روایتی دیگر زندگی سخت او را پیش از رسیدن به شاهی عاملی برای لذت‌جویی و گشودن عقده‌هایش می‌دانند (اسکندر

۵۶ / تأثیر فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول بر مصرف افیون در دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)

منشی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۸-۲۱۹؛ افوشته ای نطنزی، بی تا: ۵۹؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۸۵؛ حسینی منشی، ۱۳۸۶: ۴۱۰؛ روملو، ۱۳۵۷: ۴۹۵، ۵۹۵؛ غفاری کاشانی، ۱۴۱۴ ق: ۳۸۰؛ قزوینی، ۱۳۵۹: ۳۴).

پ. تأثیر بر روابط اجتماعی

تأثیر افیون بر رفتار و خلق و خوی کسی که به سختی به مواد افیونی وابسته شده یا به اصطلاح اعتیاد پیدا کرده غیرقابل انکار است. فرد معتاد مهارت سازگارانه با زندگی را از دست می دهد و بیشتر اسیر اضطراب، خشم و ناامیدی می شود. به عبارت دیگر، او کنترل خود را بر رفتارهایش از دست می دهد (خرمی و سیف ۱۳۸۲، ۲۳) از این رو در روابط اجتماعی خود دچار مشکل می شود. تحقیقات زیادی نشان می دهد که معتادان دارای مشکلات جدی شخصیتی هستند (صابر، موسوی و صالحی ۱۳۹۰، ۴۰). افراد دارای سوء مصرف مواد با عدم شناخت صحیح از عواطف و احساسات خویش، توانایی اتخاذ رفتارهای صحیح، منطقی و مبتنی بر واقعیت را از دست می دهند. همچنین برخی از پژوهش ها از افسردگی افراد معتاد حکایت دارند، از این رو آنان در همدلی با دیگران منفعل هستند. آنها در جامعه محبوب نیستند و در تعامل های اجتماعی با سایرین توانایی برقراری رابطه همدلانه و عمیق را ندارند (ناطق و میناکاری، ۱۳۸۷: ۱۲۵).

تأثیر ناخوشایند افیون بر معتادین در منابع این دوره انعکاس یافته است. سام میرزا در تذکره اش از مولانا جنونی گیلانی یاد می کند که مردی دیوانه و شوش و سودایی مزاج بود و «از خوردن افیون بسیار، از دایره انسانیت بیرون رفته» بود (صفوی، بی تا: ۲۷۴). سلامی اصفهانی که در اردو بازار به کار مشغول بود از بسیار خوردن افیون به حالت مرگ افتاده بود (صفوی، بی تا: ۲۶۲). القاب «افیون خواره» و تریاکی نیز در متون این دوره به عنوان یکی از ویژگی های ناخوشایند فرد معتاد ذکر شده است (وحشی بافقی، ۱۳۶۳: ۵۳۷؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۹۷۴).

مردم برخی شهرها همچون تبریز که در مسیر تجاری شرق به غرب قرار داشتند و جمعیتشان با استقرار گروه های مهاجر و بازرگانان دچار ناهمگونی شده بود، احتمالاً به

خاطر دسترسی آسان تر به تریاکی که در مسیر راه‌های تجاری دادوستد می‌شد، معتاد شده بودند. درباره تبریزيان نوشته‌اند: «فقير و غني آن ديار از كسب خالي نباشند... اكثر مردم تبرىز افیون می‌خورند و در صبح هر كس با ایشان سخن گوید جواب درشت شنود و بعد از پیشین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند به زبان تواضع و ملایمت جواب گویند» (حسینی، بی تا: ۷۷۹؛ خواند میر، ۱۳۸۰: ۶۵۳). این گزارش همچنین نشان می‌دهد با توجه به موقعیت تجاری تبریز، مردم شهر هر کدام کسب و پیشه‌ای داشته‌اند و از پس مخارج اعتیاد به افیون برمی‌آمده‌اند ولی تأثیر افیون بر اخلاق و روابط اجتماعی آن‌ها نمایان بود.

۵. نتیجه

در دوره پیشاصفوی مقدار افیون مورد استفاده در جامعه اندک بود و بیشتر به مصارف درمانی می‌رسید. در قرن نهم به وجود تعداد اندکی معتاد به افیون - که بیشتر از اقشار بالای جامعه بودند- اشاره شده است. بررسی داده‌های موجود در منابع دوره نخستین صفوی روند شیوع اعتیاد به افیون در جامعه را پس از فرمان منع شاه تهماسب، یک روند رو به رشد نشان می‌دهد. در این دوره، نخبگان حکومتی و اقشار خاصی از جامعه، که پیش‌تر آزادانه از مسکرات بهره می‌بردند، به افیون روی آوردند و عده‌ای دیگر از مردم مصرف افیون را از گروه‌های ذکر شده تقلید کردند. در این دوره هیچ مانع سیاسی یا مذهبی از سوی حکومت و علمای مذهبی، برای استعمال افیون وجود نداشت. از این رو با توجه به ممنوعیت مسکرات گرایش به سمت مواد افیونی - که در عرف زمانه منافع متعددی را برای آن متصور بودند- افزایش یافت. افزایش مصرف افیون تبعات گوناگونی را برای جامعه به بار آورد، پدیده سوء مصرف مواد، با افزایش تعداد معتادان، برای اولین بار به یکی از معضلات جامعه تبدیل شد که ورود جدی جامعه پزشکی را می‌طلبد، از این رو تألیف رساله‌ای همچون *رساله افیونیه* ضرورت یافت. افزایش نیاز به افیون تجارت این ماده را تحت تأثیر قرار داد و کشت آن را در کازرون - از مناطق فارس - باعث شد. این دگرگونی‌ها افیون را به صورت ماده‌ای قابل دسترس در آورد که می‌توانست به راحتی برای

خودکشی مورد استفاده قرار گیرد. از این رو در این دوره گزارش‌های متعددی از خودکشی و کشتن افراد با مصرف غیرمتعارف افیون در دست است. روی هم‌رفته در نیمه دوم دوره نخستین صفوی زمینه‌های اعتیاد فراگیر جامعه فراهم شد و در دوره‌های بعدی سبک زندگی اقشار بیشتری از جامعه ایرانی را تحت تأثیر خود قرار داد و چنان در زندگی آنان نهادینه شد که حتی شاه عباس اول نتوانست آن را ریشه کن سازد.

منابع

- آقاجری، سید هاشم (۱۳۸۹). *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*. تهران: طرح نو.
- ابن سینا، حسین بن عبد الله (۱۴۲۶ ق). *القانون فی الطب*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- اسکندر منشی (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. به کوشش ایرج افشار. ج ۱. تهران: امیر کبیر.
- *اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال: سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۸* (۱۳۸۲). ترجمه و تنظیم مهدی آقامحمد زنجانی. تهران: وزارت امور خارجه.
- افوشته‌ای نظری، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳). *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویه*. به کوشش احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- اولئاریوس، آدام (۱۳۶۳). *سفرنامه آدام اولئاریوس*. ترجمه احمد بهپور. تهران: ابتکار.
- ایمان، رحم علیخان (۱۳۸۶). *منتخب اللطایف*. به کوشش حسین علیزاده و مهدی علیزاده. تهران: طهوری.
- بابا صفری (۱۳۷۱). *اردبیل در گذرگاه تاریخ*. ج ۲. اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی (اردبیل).
- بدلیسی، شرف خان (۱۳۷۷). *شرفنامه*، به تصحیح ولادیمیر ولیامینوف. تهران: اساطیر.

- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۸۰). **فرهنگ فارسی برهان قاطع**. تهران: افراسیاب.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۳). **الصیدنة فی الطب (داروشناسی در پزشکی)**. ترجمه باقر مظفرزاده. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۸۳). **هرمزنامه**. تهران: دنیای کتاب.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۳۶). **سفرنامه تاورنیه**. ترجمه ابوتراب نوری، به کوشش حمید شیرانی. تهران: کتابفروشی سنایی و کتابفروشی تأیید.
- تتوی، قاضی احمد، قزوینی، آصف خان (۱۳۸۲). **تاریخ الفی**. به کوشش غلام رضا طباطبایی مجلد. ج ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
- جملی کارری، جوانی فرانچسکو (۱۳۴۸). **سفرنامه کارری**. ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تبریز: وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- جنابدی، میرزاییگ بن حسن (۱۳۷۸). **روضه الصفویه**. به کوشش غلامرضا طباطبائی مجلد. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- **جنگ نظم و نشر بیاضی** [بی تا]. کتابخانه مجلس: نسخه خطی شماره ۱۹۸۳.
- حسینی منشی، محمود بن ابراهیم (۱۳۸۶). **تاریخ احمدشاهی**. به کوشش محمد سرور مولائی. تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان).
- حسینی شفائی، مظفر بن محمد (۱۳۸۳). **قوابادین**. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵). **ریاض الفردوس خانی**. به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حسینی، مجدالدین محمد [بی تا]. **زینت المجالس**. تهران: کتابفروشی سنایی.
- حکیم مؤمن، محمد مؤمن بن محمدزمان (۱۳۹۰). **تحفه المومنین مشهور به تحفه حکیم مومن**. قم: نور وحی.

۶۰ / تأثیر فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول بر مصرف افیون در دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)

- خرمی، ناصر سراج و علی اکبر سیف (۱۳۸۲). «مقایسه اثر بخشی درمان‌های رفتاری، شناختی و گروه درمانی در درمان اعتیاد به مواد مخدر». **دانش و پژوهش در روانشناسی**، ش ۱۷: ۲۱-۴۰.
- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰). **تاریخ حبیب‌السیر** (ج ۴). تهران: خیام.
- خورشاه‌بن قباد الحسینی (۱۳۷۹). **تاریخ ایلیچی نظام شاه**. به کوشش محمدرضا نصیری، کویچی هانه‌دا. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رازی، امین احمد. [بی تا]. **هفت اقلیم**. ج ۲. تهران: علمی.
- رازی، محمد بن زکریا (۱۴۰۸). **المنصوری فی الطب**. شرح و تحقیق و تعلیق حازم بکری صدیقی. کویت: المنظمة العربية للتربية و الثقافة و العلوم.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). **تاریخ اجتماعی ایران**. ج ۷. تهران: نگاه.
- روملو، حسن بیک (۱۳۵۷). **احسن التواریخ**. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.
- سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد (۱۳۳۸). **فرهنگ مجمع‌الفرس**. تهران: علمی.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲). **سفرنامه شاردن**. ترجمه اقبال‌یغمائی. ج ۲ و ۳ و ۴. تهران: توس.
- شاه‌ارزانی، محمداکبر بن محمد (۱۳۸۰). **میزان الطب**. به تصحیح هادی نصیری. قم: سماء.
- شریف، محمد مهدی بن علینقی (۱۳۸۷). **زاد المسافرین**. قم: جلال‌الدین.
- شیخ بهائی، محمد بن حسین (۱۳۸۶). **جامع عباسی: رساله عملیه**. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- شیرازی، کمال‌الدین حسین (۱۳۸۶). «تریاک فاروق». **گنجینه بهارستان (مجموعه ۳ رساله در پزشکی)**. ج ۲. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- صابر، فاطمه، سید ولی ا. موسوی و ایرج صالحی (۱۳۹۰). «مقایسه ویژگی‌های شخصیتی و سبک‌های حل مسئله در مردان معتاد و غیرمعتاد». **اعتیاد پژوهی**، (۱۹) ۳۹-۵۵.

- صدیق سروسستانی، رحمت‌الله (۱۳۸۸). **آسیب‌های اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی)**. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). **تاریخ ادبیات در ایران**. تهران: فردوس.
- صفوی، سام میرزا [بی تا]. **تذکره تحفه سامی**. به تصحیح رکن‌الدین همایون‌فرخ. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۵۴). **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس**. تهران.
- عبدی بیگ شیرازی، زین‌العابدین علی (۱۳۶۹). **تکملة الاخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ هجری قمری)**. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: نشر نی.
- عقیلی علوی خراسانی شیرازی، سید محمد حسین (۱۳۹۱). **قربادین کبیر**. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی تهران.
- عقیلی علوی شیرازی، سید محمد حسین (۱۳۶۰ق). **مخزن الأدوية: دائرة المعارف خوردنی‌ها و داروهای پزشکی سنتی ایران**. به کوشش احمد کبیر، احمد عجیب، غلام حسین مولوی، قنبر علی مولوی. کلکته.
- عمادالدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۸۸). **رساله افیونیه**. به کوشش رسول چوپانی، امید صادقی‌پور و وجیهه پناهی. تهران: المعی.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). **تاریخ نگارستان**. به کوشش مرتضی مدرس گیلاتی. تهران: کتاب‌فروشی حافظ.
- فخرالزمانی، عبدالنبی بن خلف (۱۳۶۲). **تذکره میخانه**. به کوشش احمد گلچین معانی. تهران: اقبال.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۵۳). **زندگانی شاه‌عباس اول**. تهران: دانشگاه تهران.

- فومنی، عبدالفتاح (۱۳۴۹). **تاریخ گیلان در وقایع سال‌های ۱۰۳۸ - ۹۲۳ هجری قمری**. به کوشش منوچهر ستوده. ج ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- قاسمی گنابادی، محمدقاسم (۱۳۸۷). **شاه اسماعیل نامه**. به کوشش جعفر شجاع کیهانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- قزوینی، ملا محمد رفیع (۱۳۵۹). **دیوان**. به کوشش سید حسن سادات ناصری. تهران: علمی.
- کارنگ، عبدالعلی (۱۳۵۱). **آثار باستانی آذربایجان**. تهران: انجمن آثار ملی.
- کرمانی، افضل‌الدین احمد بن حامد (۱۳۵۶). **عقد العلی للموقف الاعلی: قدیمی ترین تاریخ مربوط به حوادث کرمان در عهد سلاجقه**. به کوشش علیمحمد عامری نائینی. تهران: روزبهان.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰). **سفرنامه کمپفر**. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: خوارزمی.
- کوهی کرمانی، حسین (۱۳۲۴). **تاریخ تریاک و تریاکی در ایران**. تهران: علمی.
- کحال، علی بن عیسی (۱۳۸۷). **تذکره الکحالین**. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- **گنجینه بهارستان (مجموعه ۳ رساله در پزشکی)** (۱۳۸۶). تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- لاهجی، علی بن شمس‌الدین (۱۳۵۲). **تاریخ خانی: شامل حوادث چهل ساله گیلان از ۸۸۰ تا ۹۲۰ قمری**. به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۱۲ق). **بیست و پنج رساله فارسی**. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- _____ (بی تا). **حدود و قصاص و دیات**. قم: مؤسسه النشر الآثار الاسلامیه.

- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن (۱۳۸۳). **روضه الانوار عباسی در اخلاق و شیوه کسورداری** به کوشش اسماعیل چنگیزی اردهایی. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث.
- محمدیار بن عرب قطغان (۱۳۸۵). **مسخر البلاد: تاریخ شیبانیان**. به کوشش نادره جلالی. تهران: میراث مکتوب.
- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۸۵). **جامع مفیدی**. به کوشش ایرج افشار. ج ۱. تهران: اساطیر.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸). **جواهر الاخبار: بخش تاریخ ایران از قراقویونلو تا سال ۹۸۴ ه. ق.** به کوشش محسن بهرام نژاد. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.
- منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳). **خلاصه التواریخ**. به کوشش احسان اشراقی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۵۲). **گلستان هنر**. به کوشش احمد سهیلی خوانساری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ناصر خسرو (۱۳۵۵). **سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی**. به کوشش احمد ابراهیمی. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- ناطق، ابراهیم و محمود میناکاری (۱۳۸۷). «مقایسه هوش هیجانی در مردان معتاد به مواد افیونی و غیرمعتاد». **اعتیاد پژوهی** (۸)، ۱۲۱-۱۳۴.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۶۱). **تذکره نصرآبادی: مشتمل بر شرح حال و آثار قریب هزار شاعر صفوی**. به تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- نفیس بن عوض (۱۳۸۷). **طب اکبری**. ترجمه محمداکبر بن محمد شاه ارزانی. به کوشش موسسه احیاء طب طبیعی. قم: جلال الدین.
- نوایی، امیر علیشیر (۱۳۶۳). **تذکره مجالس النفائس**. تهران.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۳). «ماجراهای منع تریاک». **گنجینه اسناد** (۱۶)، ۱۶-۳۵.

۶۴ / تأثیر فرمان منع مسکرات شاه تهماسب اول بر مصرف افیون در دوره اول حکومت صفوی (۹۰۷-۹۹۶ ق)

- _____ (۱۳۷۷). «اسنادی از داستان تریاک». **گنجینه اسناد** (۳۱-۳۲)، ۶۲-۷۵.
- _____ (۱۳۵۰). **اسناد و مکاتبات تاریخی شاه تهماسب صفوی**. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- وری پناه، همایون (۱۳۹۱). «مصرف دخانیات در ایران عصر صفوی». **پیام بهارستان** (۱۸)، ۴۱۴-۴۲۷.
- واصفی، زین الدین محمود (۱۳۴۹). **بدایع الوقایع**. به کوشش الکساندر بلدروف. ج ۲. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- واله اصفهانی، محمد یوسف بن حسین (۱۳۷۲). **خلد برین (ایران در روزگار صفویان)**. به کوشش هاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- وحشی بافقی، کمال الدین (۱۳۶۳). **کلیات دیوان وحشی بافقی**. تهران: جاویدان.
- یوسفی هروی، یوسف بن محمد (۱۳۸۲). **طب یوسفی (جامع الفوائد)**. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.
- _____ (۱۳۹۱). **ریاض الادویه**. به کوشش سید محمد نظری تهران: المعی.
- Matthee, Rudi (2005). *the pursuit of pleasure: drugs and stimulants in Iranian history, 1500-1900*. princeton & oxford: princeton university press.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

نقش بزرگان و نژادگان در محاکمه و مرگ خسرو پرویز^۱

شهرام جلیلیان^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۲۲^۳

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۷

چکیده

در فوریه ۶۲۸ م. گروهی از بزرگان و هموندان خاندان‌های نژاده ایرانی و فرماندهان سپاه که از شیوه فرمانروایی و سیاست‌های خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م.) به خشم آمده بودند، در یک شورش بزرگ، خسرو را به زندان انداختند و شیرویه، بزرگ‌ترین پسر او را به تخت نشاندند. آنها گستاخانه از پادشاه دست‌نشانده خود، خواهان کشتن خسرو شدند، اما شیرویه که از سویی نمی‌خواست دست به خون پدرش بیالاید و از سوی دیگر، در چنگ شورشیان گرفتار شده بود، به اشاره بزرگان بیزار از خسرو، در پیغامی به پدرش یکایک گناهان او را یادآور شد، تا اگر می‌تواند پاسخی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.6994.1025

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز؛ jalilian.sh@scu.ac.ir

۳. همزمان از این نویسنده دو مقاله دریافت و پذیرش شد و با توجه به عدم امکان انتشار دو مقاله از یک نویسنده در دو شماره متوالی، چاپ این مقاله به تعویق افتاد.

به آنها دهد، تا شاید بزرگان از ریختن خون او درگذرند. خسرو به زبانی آمیخته با نکوهش شیرویه، برای همه کارها و سیاست‌های خود استدلال‌هایی آورد و به یکایک گناهان چنان پاسخ داد که حتی شیرویه با شنیدن آنها، بهانه‌ای برای کشتن پدرش نمی‌دید، اما بزرگان خشمگینانه کشتن او را خواستار بودند و کامیاب هم شدند. پیغام‌نامه شیرویه به پدرش را می‌توان گزارش محاکمه خسرو پرویز نامید که در آن، بزرگان ایرانی از زبان شیرویه ستمگری‌ها و شیوه زیان‌آور پادشاهی خسرو را یادآور شده‌اند تا گناهکاری او و حقانیت بزرگان ایرانی برای همگان آشکار گردد. پاسخ‌های خسرو به نامه شیرویه هم، دفاعیه خسرو در این محاکمه است که در آن می‌کوشد حقانیت و درستی سیاست‌ها و شیوه فرمانروایی خود را بازگوید. در این جستار، به مطالعه پیغام‌نامه شیرویه به پدرش و پاسخ‌های او، و چگونگی محاکمه و کشته‌شدن خسرو پرویز خواهیم پرداخت و می‌کوشیم اهمیت تاریخی این پیغام‌نامه‌ها را برای شناخت پاره‌ای از سیاست‌های خسرو پرویز و رخداد‌های دوره او نشان دهیم.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، خسرو پرویز، شیرویه، محاکمه خسرو

پرویز، نامه شیرویه به خسرو پرویز.

درآمد

یکی از مهم‌ترین نوشته‌های بازمانده از ادبیات دوره ساسانی، نامه شیرویه / قباد دوم (۶۲۸ م.)، پسر و جانشین خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م.) به پدرش و پاسخ‌های او از درون زندان به این نامه است. پیغام‌نامه شیرویه به پدرش را می‌توان گزارش محاکمه‌ای دانست که بزرگان و اشراف نیرومند تیسفون، پس از به زندان افکندن خسرو پرویز و بخشیدن تاج و تخت فرمانروایی به پسرش شیرویه انجام دادند تا گناهکاری آن پادشاه و حقانیت خود را برای همه بازگویند. نامه شیرویه، ادعای نامه‌ای است که بزرگان هوادار شیرویه ساخته و پرداخته‌اند و از زبان او برای خسرو پرویز که زندانی شده بود، فرستاده‌اند. در این نامه، بزرگان ایرانی از دیدگاه خود، همه کارهای ناشایست و سیاست‌های نادرست و ستمگری‌های خسرو را

یادآور شده‌اند و او را سزاوار چنین سرنوشت و پادافره‌ای شناخته‌اند. پاسخ‌های خسرو به نامه شیره هم، دفاعیه‌ای است که در آن خسرو یکایک تهمت‌ها و سرزنش‌های شیره و بزرگان را مغرورانه و آمیخته با نکوهش شیره پاسخ می‌دهد و برای انجام کارها و سیاست‌های خود استدلال‌هایی می‌آورد. در این نامه‌ها، پاره‌ای از مسائل مهم جامعه ایرانی در آستانه یورش عرب‌ها به ایران مطرح شده است که دیگر منابع تاریخی کمتر به آنها پرداخته‌اند. بازگویی این دغدغه‌های بزرگان و اشراف ایرانی در داستان محاکمه خسرو پرویز، آشکارا نشان می‌دهد که چنین مسائلی نه تنها در جامعه ایران وجود داشته‌اند، بلکه تا اندازه‌ای برای مردم شناخته شده بوده‌اند و بزرگان و خردمندان ایرانی هم می‌کوشیدند چاره‌ای برای آن‌ها پیدا کنند. همچنین مضمون این پیغام‌ها و بازگویی این مسائل مهم، خود نشانه تحوّل در تفکر سیاسی و نگرش اجتماعی جامعه ایرانی پایان دوره باستان است که در پژوهش‌های تاریخی دوره ساسانیان چندان به آن نپرداخته‌اند (محمدی‌ملایری، ۱۳۷۲: ۳۵۹/۱-۳۶۲).

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های صورت گرفته درباره تاریخ ایران در دوره ساسانیان، از آخرین روزهای پادشاهی خسرو پرویز و چگونگی مرگ او بسیار شتابزده گذشته‌اند و در بسیاری از آن‌ها کوچک‌ترین اشاره‌ای به پیغام‌نامه شیره به پدرش و پاسخ‌های او به چشم نمی‌آید. نولدکه در ترجمه آلمانی بخش ساسانیان از *تاریخ الرسل و الملوک* محمد بن جریر طبری، در چند یادداشت سودمند به محتوای نامه شیره و پاسخ‌های خسرو پرویز پرداخت. نولدکه درباره این پیغام‌ها می‌گوید «شکایات و اعتراضات و پاسخ‌های مفصلی که به آن داده شده است، نباید به عنوان اسناد صحیح تلقی گردد، گرچه دلایل دفاعی خسرو را کسی بیان کرده است که به اوضاع، خیلی خوب آشنا بوده است. نگارش اصلی این اعتراض‌ها و پاسخ‌ها ظاهراً چند سال پس از مرگ خسرو و مرگ شیره صورت گرفته است اما مسلماً در زمانی بوده است که کسی از نسل خسرو، شاید یزدگرد سوم، سلطنت می‌کرده است» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۸۴ پانویس ۱). کریستنسن در اشاره به محاکمه خسرو پرویز و گناهان او، عقیده نولدکه

را نپذیرفت و گفت «به اعتقاد من، این روایت کاملاً صحیح است و نمی‌توان باور نمود که در چنین موضوع بی‌سابقه‌ای، یعنی استنطاق پادشاه مخلوع، یکی از نویسندگان به‌صرف خیال، قلم‌فرسایی کرده باشد» (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۶۴۳). همچنین او عقیده داشت که احتمالاً منابع اسلامی، پیغام‌های شیرویه و خسرو به همدیگر را از کتاب پهلوی تاج‌نامگ گرفته‌اند که در آن جزئیات زیادی درباره زندانی شدن خسرو پرویز و پیغام‌های این پدر و پسر وجود داشته است (همان، ۶۴۲-۶۴۳ پانویشت ۴). کولسنیکف هم در گزارش چگونگی مرگ خسرو پرویز، با اشاره‌ای کوتاه به فهرست گناهان او می‌گوید اگر ناسپاسی خسرو در پاسخ به نیکی‌های موریکیوس و کشتن نعمان را نادیده بگیریم، دیگر گناهان او همگی به سیاست‌های داخلی او بازمی‌گردد و یادآور می‌شود که «خسرو دوّم تقریباً برای هر اتهام پاسخی مناسب یافته و غالباً با زیرکی و حاضر جوابی، حملات دشمنان خود - شیرویه و همدستانش - را رد می‌کند. مأخذ رسمی و اولیه پهلوی، در این مباحثه خسرو را تبرئه نمی‌کند، اما با این همه، تلاش دارد او را در مقابل جانشینش قرار دهد و نشان دهد که شهریار مخلوع داناتر و کاردان‌تر از شیرویه بوده است» (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۵).

تفضلی گزارش فشرده‌ای درباره نامه شیرویه و پاسخ‌های خسرو در منابع تاریخی ایرانی و عربی آورده است و عقیده دارد که نامه خسرو پرویز «در واقع، پاسخ به ادعای نامه‌ای است که شیرویه علیه پدرش خسرو پرویز ارسال داشته و در آن اتهاماتی را بر پدر وارد آورده بود. در این که چنین مکاتبه‌ای صورت گرفته باشد جای تردید است. احتمال بیشتر آن است که این نامه را طرفداران خسرو پرویز، پس از کشته شدن این پادشاه به منظور تبرئه او درست کرده باشند» (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۳۴-۲۳۷). گذشته از اینها، محمد محمدی (ملایری) در کتاب *الترجمه و النقل عن الفارسیه فی القرون الاسلامیه الاولى*، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴، در یک فصل به نام «الرسائل المتبادله بین کسری ابروین و ابنه قباد المعروف بشیرویه» به این نامه‌ها پرداخته است (محمدی ملایری، ۱۳۷۴ ب: ۱۴۸-۱۹۰). همچنین او در فصلی از کتاب *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، جلد اول، تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۷۲، به نام «نگاهی به محاکمه خسرو پرویز از خلال دو

نامه بازمانده از آن دو رویداد» درباره محتوا و اهمیت تاریخی این نامه‌ها آگاهی‌های ارزنده‌ای به دست داده است (محمدی‌ملایری، ۱۳۷۲: ۳۵۹/۱-۳۸۹).

آخرین روزهای شهریاری خسرو پرویز

در پایان روزگار فرمانروایی خسرو پرویز و پس از یک دوره درخشان از پیروزی‌های جنگی ایرانیان در نبرد با امپراتوری روم شرقی، هراکلیوس امپراتور روم با سیاست‌های جنگی کامیابانه خود، سپاهیان ایرانی را در بخش‌هایی از آسیای کوچک و میانرودان و آذربایجان پس راند و تا نزدیکی‌های تیسفون، تختگاه ایرانیان پیش تاخت (نک: کریستن سن، ۱۳۷۴: ۵۸۲-۵۸۴؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۶۴-۲۶۷؛ ویتتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۳۴-۳۷، ۹۷-۱۰۰؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۷۱-۷۸). در ژانویه ۶۲۸ م. با پیشروی هراکلیوس به سوی دستگرد (کاخ شاهانه خسرو پرویز، در ۱۰۰ کیلومتری شمال شرقی تیسفون)، خسرو با گنجینه‌ها و زنان و فرزندان خود، به تیسفون گریخت و سپس با گذشتن از دجله در شهر وه - اردشیر (= سلوکیه تیسفون) در کناره غربی دجله فرود آمد. آنگاه خسرو با همسرش شیرین و دو پسر خود، مردانشاه و شهریار که از شیرین زاده شده بودند، با این خیال که مردانشاه را جانشین خود گرداند، دوباره به تیسفون بازگشت و دیگر زنان و پسران خود را با شیرویه، بزرگ‌ترین پسر خویش در وه - اردشیر جای گذاشت (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۶۰۹-۶۱۴؛ Theophanes, 1997: 450-454). خسرو می‌خواست مردانشاه پسر خردسال شیرین را جانشین خود گرداند و این چیزی نبود که شیرویه از آن خشنود باشد. شیرویه از این اندیشه پدرش خشمگین شد و پس از گفتگوهای پنهانی با فرماندهان سپاه و دیگر هواداران خود و حتی نامه‌نگاری با هراکلیوس، بی‌درنگ زندان‌ها را گشود و با کمک زندانیان و دیگر هواداران خود، به کاخ پدرش در تیسفون یورش برد (Theophanes, 1997: 454-455). به گزارش منابع ایرانی و عربی، بزرگان و نژادگانی که از سیاست‌ها و شیوه پادشاهی خسرو پرویز بیزار بودند، برای کشتن او هم‌سوگند شده بودند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۶۷/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۶؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۹۹/۸-۳۰۰). دشمنان پادشاه، شبانه به کاخی در بابل رفتند که شیرویه و دیگر پسران خسرو در آنجا پیش

چشم نگهبانان زندگی می کردند. آن‌ها شیرویه را با خود به وه - اردشیر آوردند و با گشودن زندان‌ها گروه بزرگی از زندانیان را با او همداستان کردند. در تیسفون، هواداران شیرویه فریاد «قباد شاهنشاه» یا «شاد باد مَلِک شیرویه شاهنشاه» را بانگ زدند و خواب را از چشم خسرو ربودند. او آگاه شد که پسرش شیرویه را پادشاه خوانده‌اند و با گریختن همه نگاهبانان کاخ، خود او هم در باغ حیاط کاخ پنهان گردید. روز دیگر شورشیان شیرویه را به کاخ پادشاه آوردند و خسرو را هم در باغ گرفتند و در اتاق کوچکی از کاخ زندانی کردند (طبری، ۱۳۵۲: ۷۶۷/۲. همچنین نک: بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۷-۷۹۹؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۷-۳۹۸؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۳؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۵۷). به گزارش ثعالبی، شیرویه که از توطئه و همداستانی بزرگان آگاه نبود، دچار ترس شد و گریست و افسوس خورد که شاید پدرش را از دست داده است. اما بزرگان به او گفتند که «ما آمده‌ایم تا تو را به جای پدرت به تخت شهریاری نشانیم، بهتر آن‌که بپذیری، و آلا تو را خواهیم کشت و شهریاری را به یکی دیگر از برادران تو خواهیم بخشید» (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۷). ابن بلخی هم می گوید بزرگان ایرانی هم پیمان شدند و «شیرویه را بر پدر بیرون آوردند و او امتناع می کرد، گفتند اگر تو نکنی ما دیگری را بیاریم و تو را نیز نگذاریم، پس با ایشان متفق گشت، و پرویز را گرفتند» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۵۷).

نامه شیرویه به خسرو پرویز و پاسخ‌های او

شیرویه پادشاه شده بود و اکنون بزرگان نمی خواستند این پدر و پسر هر دو زنده باشند، به ویژه که شیرویه برای پدرش «جامه‌های پادشاهانه فرستاد و فرش زربفت در زیر او افکند و موکلان به روی به پای کرد. و از وی عذر خواست که من طلب مُلک نکردم و مُلک نه به رضای من به من دادند، از بهر آن‌که از تو آزرده بودند و من از بهر آن پذیرفتم تا از خاندان ما بیرون نرود» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۹). پس از گذشت چند روز، بزرگان ایرانی گستاخانه به شیرویه گفتند که نشاید ما را دو پادشاه باشد، یا پدرت را بکش که ما فرمانبردار تو باشیم و یا تو را از تخت فرود می آوریم و دوباره چون گذشته فرمانبردار او می شویم (نک: طبری، ۱۳۵۲: ۷۶۹/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۹؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷؛ گمنام،

۱۳۷۳: ۳۵۴). شیرویه بسیار ترسید و چند روز زمان خواست و چون به او گفتند خسرو «را به زندان فرست که دو ملک در یکجای خوب نباشد» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۹)، به اشاره او پدرش را سوار اسب کردند و سرش را پوشاندند تا شناخته نشود و همراه با یک گروه از سپاهیان به خانه یکی از بزرگان به نام مارسپند بردند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷). به گزارش بلعمی، شیرویه برای پدرش «جامه زربفت فرستاد» و فرماندهی به نام جالینوس (در شاهنامه: گلینوش؛ در دیگر گزارش‌ها: جیلوس؛ جیلنوس؛ خیلوس) را که «مردی مردانه و بزرگ» بود همراه با پانصد سپاهی به نگهبانی خانه مارسپند گذاشت (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۹-۸۰۰). پس از چند روز دوباره بزرگان به شیرویه گفتند که یا پدرت را بکش که فرمانبردار تو باشیم و یا تو را از تخت فرود می‌آوریم و دوباره فرمانبردار خسرو می‌شویم (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۰). شیرویه ناگزیر پاسخ گفت که «یک امروز دیگر زمان دهید، تا من نزد او پیغامی چند بفرستم و سرزنش کنم او را بدان گناهان که کرده است تا چه حجت آورد و چه جواب دهد» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۰). او که از سویی نمی‌خواست دست به خون پدر بیالاید و از سوی دیگر، در چنگ بزرگان همچون بنده‌ای بود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵۹/۸)، با هم‌اندیشی بزرگان بیزار از خسرو، در پیغامی یکایک گناهان پدر را به او یادآور شد و از او خواست اگر پاسخی دارد باز گوید. خسرو با زبانی آمیخته با نکوهش شیرویه، چنان به همه پرسش‌ها پاسخ داد که حتی شیرویه با شنیدن پاسخ‌های پدر از اندیشه کشتن او بازگشت، اما بزرگان خشمگینانه کشتن پدرش را خواستار شدند (نک: دینوری، ۱۳۷۴: ۱۳۷-۱۴۰؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۶۹-۷۷۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۰-۸۱۳؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹-۴۰۱؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۹؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۳-۳۶۳).

فرستاده شیرویه به سوی پدرش، یکی از بزرگان نیرومند هواخواه شیرویه به نام اسپاد گشنسپ / اشتاد گشنسپ بود (درباره او نک: نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۸۳-۳۸۴ پانوش شماره ۴؛ شاپور شهزادی، ۱۳۸۹: ۶۴۲؛ Tafazzolī, 1987: 74; Theophanes, 1997: 454-455; Chronicon Paschale, 1989: 182-189). اسپاد گشنسپ با پیغام شیرویه برای دیدن خسرو به خانه مارسپند رفت. جالینوس و پانصد جنگاور او، نگهبان آن خانه بودند و اگرچه خسرو زندانی شده بود، هنوز با او درست همچون یک پادشاه رفتار می‌شد.

اسپاد گشنسپ از جالینوس خواست که از خسرو دستوری بخواهد تا او پیغام شیرویه را بگذارد. به اشاره خسرو، جالینوس دست اسپاد گشنسپ را گرفت و به سوی پادشاه رهنمون شد. اسپاد گشنسپ با دیدن پادشاه به خاک افتاد. چون خسرو فرمود تا برخیزد، او برخاست و دست به سینه پیش روی پادشاه ایستاد. آنگاه اسپاد گشنسپ با اشاره خسرو همه پیغام شیرویه را بازگفت و هیچ واژه‌ای از آن را نینداخت (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۱/۲-۷۷۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۴-۸۰۵؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۶-۳۵۷؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹-۴۰۰؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۳۰/۸-۳۳۲). پاره‌ای اشاره‌ها در منابع تاریخی نشان می‌دهند که احتمالاً در آغاز پیغام شیرویه و پاسخ‌های خسرو، شفاهی بوده‌اند و روزگاری دیرتر آن‌ها را نوشته‌اند (نک: طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۷-۷۷۰/۲؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۸-۱۴۰؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۰-۸۱۳؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۱۳/۱؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۴-۳۵۹؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹-۴۰۰؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۸: ۶۸/۱-۶۹، ۴۰۳-۴۰۴. بسنجید با: محمدی (ملایری)، ۱۳۷۴ الف: ۲۷۲-۲۷۳). اگرچه هنگام نوشته شدن پیغام‌های شیرویه و خسرو به همدیگر، احتمالاً پاره‌ای شاخ و برگ‌ها به آن‌ها افزوده شده و شاید مترجم یا مترجمان عربی هم در ترجمه پیغام‌ها تغییراتی داده باشند، اما با گزارش‌های عربی و فارسی بسیار درباره این دو نامه نمی‌توان هیچ‌گونه تردیدی در وجود تاریخی آن‌ها داشت. متن پهلوی نامه شیرویه و پاسخ‌های خسرو گم شده، اما قطعه‌هایی از ترجمه عربی آن در منابع تاریخی عربی و فارسی بازگو شده است. شاید بخش‌هایی از این نامه در خداینامه دوره ساسانیان آمده بود و از راه ترجمه عربی خداینامه، به منابع تاریخی دوره اسلامی و شاهنامه فردوسی راه یافته است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۳۵).

طبری گسترده‌تر از دیگران پیغام شیرویه و پاسخ‌های خسرو را آورده است، اما در گزارش طبری هم افتادگی‌هایی وجود دارد چون در متن اولیه پیغام‌نامه، خسرو به یکایک پرسش‌ها پاسخ داده است، اما اکنون در تاریخ طبری پاره‌ای از پاسخ‌ها دیده نمی‌شوند (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۷-۷۷۰/۲). او در بازگویی پیغام‌نامه‌های پدر و پسر، از هشت گناه خسرو و پاسخ‌های او درباره این گناهان یاد می‌کند:

(۱) گرفتن پادشاهی از پدر با ستمگری و کور کردن و کشتن او. خسرو پاسخ می‌دهد که بداندیشان پدرش هرمزد را برانگیخته‌اند تا او کینه و دشمنی به دل گرفت، و از این رو، خسرو از ترس پدرش و اندیشه بد او، به آذربایجان گریخته بوده است. او می‌گوید همه می‌دانند که فرجام پادشاهی پدرش چگونه بود و او خود تنها هنگامی که از آذربایجان به تیسفون آمده است که از رخداد‌های تختگاه آگاه شده بود. آنگاه بهرام چوبینِ دورو، با سپاهیان بسیاری از مرگ‌ارزانیان، به خسرو یورش آورده و او به سرزمین روم گریخته بود. خسرو می‌گوید با سازوبرگ جنگی از روم بازآمده است و بهرام پس از شکست به ترکستان گریخته و داستان مرگ او را همه می‌دانند. سپس او به یاری خداوند مردم را از لبه پرتگاه آشوب و نابودی رهانیده و همه آن‌هایی را که در کشتن پدرش دست داشته‌اند و در آن کوشش و توطئه کرده بودند، کشته است (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۰/۲، ۷۷۳. همچنین نک: بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۵-۸۰۶؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۹؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۴۰۰؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۴، ۳۵۷-۳۵۸؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۵/۸، ۳۳۳-۳۳۴). همچنین خسرو پاسخ داده بود که از اندیشه دایی‌های خود بندویه و بستام، و دیگران برای کشتن پدرش هرمزد آگاه نبوده است و چون فرمانروا شده بود همه آن‌هایی که در مرگ پدرش دست داشته‌اند، حتی بندویه و بستام را نابود کرده است (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۶؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۴۰۰؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۷-۳۵۸).

(۲) بدخویی با فرزندان و بازداشتن آنان از همنشینی با دیگران و گرفتن آسایش از آن‌ها. خسرو پاسخ می‌دهد که بازداشتن فرزندان از رفت‌وآمد با دیگران برای واداشتن آن‌ها به آموختن دانش و فرهنگ و دور داشتن آن‌ها از چیزهای ناسودمند بوده است و هیچ‌گاه در فراهم آوردن خوراک و پوشاک، و اسب و... برای آن‌ها فروگذار نبوده است. از این رو، اگرچه ستاره‌شناسان از روی زایچه‌نامه شیره‌ویه پیشگویی کرده بودند که از او به پدرش بدی خواهد رسید، شیره‌ویه را زنده نگاه داشته است (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۰/۲، ۷۷۳-۷۷۴. همچنین نک: بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۶-۸۰۷؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۹؛

گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۵، ۳۵۸؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۷/۸، ۳۳۵-۳۳۷.

۳) درشتخویی با آنهایی که سالهای زیادی زندانی بودند و از بیچارگی و دوری از خانواده‌هایشان در رنج و بدبختی زندگی می‌کردند (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۰/۲). خسرو پاسخ می‌دهد که پادشاهان گذشته از کیومرث تا گشتاسب، همه با دادگری فرمانروایی می‌کرده‌اند و از آن هنگام تا امروز همیشه با پاسداشت قانون و دین و پرهیزگاری فرمانروایی شده است. او شیرویه را به دور از خرد و دانش و فرهنگ می‌خواند و از او می‌خواهد از بزرگان دین که ستون‌های دین زردشتی‌اند، پرسش کند که پادافره شورشیان و نافرمانان و آنهایی که با گناهان خود سزاوار کشتن باشند، چگونه است و آن‌ها پاسخ خواهند داد که چنین کسانی شایسته بخشایش و بخشودگی نیستند. همچنین خسرو می‌گوید تنها آنهایی زندانی می‌شده‌اند که اگر داوری درست انجام می‌گرفت باید کشته می‌شدند، یا کور می‌گشتند و یا باید یکی از اندام‌های آن‌ها بریده می‌شد. حتی گهگاه زندانبانان و وزیران به خسرو یادآور می‌شده‌اند که این زندانیان سزاوار مرگ‌اند و پیش از آن که نیرنگی سازند و خود پادشاه را بکشند، می‌بایست کشته شوند! با وجود این، چون او از خونریزی بیزار بوده، سرنوشت این زندانیان را به خداوند واگذاشته بوده است. آن‌ها در زندان‌ها مانده‌اند و تنها از خوردن گوشت و شراب و بوییدن گل‌ها بازداشته شده بودند و این هم دستور دین بوده است که باید مرگ‌ارزانیان را از خوشی‌ها و آسایش‌های زندگی بازداشت و از این‌رو، برای زندانیان خوردنی و آشامیدنی و دیگر نیازمندی‌های آن‌ها فراهم بوده است و حتی آن‌ها را از آمیزش با زنانشان و داشتن فرزند بازداشته‌اند. از سوی دیگر، خسرو می‌گوید شنیده است که شیرویه می‌خواهد این شورشیان مرگ‌ارزانی را از زندان‌ها بیرون آورد که این خود نافرمانی از خداوند و بدی در حق خویشتن و نادیده‌گرفتن دین و قوانین و سنت‌ها خواهد بود که در آن مرگ‌ارزانیان بخشیده نمی‌شوند. همچنین دشمنان پادشاه هیچ‌گاه دوستدار کشور نیستند و شورشیان هرگز فرمانبردار پادشاه نخواهند شد، و دانایان هم اندرز داده‌اند که گناهکاران را باید زودتر پادافره

داد چراکه تأخیر در آن، قانون را نابود می‌سازد و به کشور آسیب خواهد رساند. از این رو، اگر اکنون با آزاد ساختن این گناهکاران و شورشیان زندانی مرگ‌ارزان، اندکی شادی به تو خواهد رسید، فرجام آن در نابودی کشور، و رسیدن گزندها و آشوب‌ها به همکیشان خود دیده خواهد شد (همان، ۷۷۴-۷۷۵؛ همچنین: گمنام، ۱۳۷۵: ۴۳۴-۴۳۳). در گزارش بلعمی درباره این گناه خسرو پرویز این نکته افزوده شده است که او می‌خواست همه زندانیان را بکشد و شبی چند تن از آن‌ها را می‌کشت و به شیرویه گفته بود «بر زندانیان از آن رحمت نکردم که من هیچ کس به زندان باز نداشتم الا که کشتن برو واجب بود و جریده‌ها بخواه و قصه گناهان ایشان بخوان، تا بدانی که ایشان اهل کشتن‌اند و هر روزی که من در کشتن تقصیر کرده‌ام، آن فضلی بوده است که من به جای ایشان کرده‌ام» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۸).

۴) نگاه داشتن زنان بسیار در کاخ خود و بازداشتن آنان از گرفتن شوی و زادن فرزند. طبری این را یکی از گناهان خسرو پرویز یاد کرده، اما پاسخ آن را نیاورده است (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۰/۲. همچنین نک: بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۱-۸۰۲؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۵). در تاریخ بلعمی و در پیغام خسرو به شیرویه، به این اتهام چنین پاسخ داده شده است که «اما آنچه از بهر زنان گفتمی که بسیار به سرای اندر گرد کردم و به همه نرسیدم و لذت مردان از ایشان بازداشتم، بدان که من ایشان را بداشتم به نعمت و کامرانی و خواسته بسیار، که ایشان هیچ مرد بر من نگزیدند و نیز هر سال شیرین را بفرمودمی تا همه را گرد کردی و هر که از ایشان شوی خواستی و رغبت کردی که از سرای من بیرون رفتی، او را جهاز کردمی و به شوهر دادمی، و خود کس نخواست که از سرای من بیرون رود، از بسیاری نعمت بر ایشان. و امروز که من هلاک شوم، و ایشان شوهران کنند، هم بدان حال که با من بوده‌اند، دوست‌تر دارند» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۹؛ همچنین: گمنام، ۱۳۷۵: ۴۳۳).

۵) سخت‌گیری و خشونت فراوان در ستاندن خراج بسیار از مردم؛ و ۶) انباشتن ثروت بسیاری که با زور و سخت‌گیری از مردم ستانده شده بود در گنج‌خانه‌ها و بیزاری مردم و گرفتار شدن آن‌ها به رنج بسیار (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۰/۲. همچنین نک: بلعمی،

۱۳۸۵: ۸۰۲؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۸؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۵؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۵/۸. در گزارش طبری، گناهان پنجم و ششم بدون جدایی روشنی با همدیگر آمده‌اند و خسرو هم پاسخ مفصلی به آن‌ها داده است. از آغاز پاسخ خسرو آشکار می‌شود که شیرویه به پدرش گفته است چرا خواسته‌ها و کالاها و غلات را از مردم کشور خود و با سخت‌گیری در ستاندن خراج و ستمگری با آن‌ها به چنگ آورده است، نه در جنگ‌های پیروزمندانه با دشمنان و از سرزمین‌های بیگانه (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۰/۲، ۷۷۵). خسرو بسیار خشمگینانه، شیرویه را برای گفتن چنین سخنی نادان و ناخرم‌مند می‌خواند و به او می‌گوید در آغاز نمی‌خواسته است به آن‌ها پاسخ دهد اما می‌ترسد ندادن پاسخ نشانه‌ی درستی این اتهام انگاشته شود. او به شیرویه می‌گوید کشور پادشاهان را پس از خداوند، خواسته و سپاهیان نگاه می‌دارند به ویژه کشور ایران را که دشمنان گرداگرد آن را گرفته‌اند تا آنچه دارد تاراج کنند. تنها راه بازداشتن دشمنان از تاختن به ایران، داشتن سپاه بسیار و سازوبرگ جنگی فراوان است و سپاه و سازوبرگ جنگی را با زر و سیم بسیار می‌توان به دست آورد و راه گردآوردن زر و سیم برای روز نیازمندی، گرفتن خراج از مردم خواهد بود. از سوی دیگر، گرفتن خراج بدعتی نیست که او خود به وجود آورده باشد، چراکه پدران و گذشتگان او هم زر و سیم بسیار گرد می‌آورده‌اند که با آن سپاه را نیرومند سازند و کارهای کشور را انجام دهند. خسرو یادآور می‌شود که بهرام چوبین دورو، با گروهی از مردمان مرگ‌ارزان همانند خود، زر و سیم و گوهرهای گنج‌خانه‌ها را به تاراج بردند و پراکندند و از آن همه، آنچه در گنج‌خانه‌ها به جای گذاشتند پاره‌ای سازوبرگ‌های جنگی بود که نتوانستند با خود ببرند و یا نیازمند آن‌ها نبودند. آنگاه خسرو به خواست خداوند پادشاه شد، مردمان فرمانبردار شدند، و او چهار اسپهد را به بخش‌های چهارگانه کشور فرستاد، پادگوسپانانی در این بخش‌ها گماشت، مرزبانان را به مرزها گسیل داشت و کار گزاران دلیر و کارآمد را حاکم گرداند. پادشاه سپاه بسیار به آن‌ها داد و این گماشتگان پادشاهان و دشمنان را شکست‌ها دادند، و از سال سیزدهم فرمانروایی او سپاهیان ایران چندان دشمنان را تاراج کردند و از آن‌ها کشتند و اسیر

گرفتند که دشمنان حتی در خاک کشورهای خود می ترسیدند، چه رسد به این که خواسته باشند به ایران بتازند. در این سال‌های دراز از کشورهای دشمن چندان غنائم جنگی همچون زر و سیم و گوهرهای گوناگون و مس و پولاد و پرنده و حریر و جامه‌های ابریشمی و دیا و چهارپایان و سازوبرگ جنگی به چنگ آمد و چندان زنان و کودکان و مردان اسیر شدند که اندازه و اهمّیت آن‌ها از هیچ کس پوشیده نیست. او می گوید دستور داده بوده است که بازمانده خراج سال‌های گذشته و آنچه از زر و سیم و گوهرها که از گنج‌خانه‌ها برده شده بود، دوباره گرد آورند، چنان که در پایان سال سی‌ام فرمانروایی او که سکه‌های تازه‌ای ضرب شدند، گذشته از زر و سیم دستمزد سپاهیان و آنچه که پیشتر برای او شمرده بودند، چهارصد هزار همیان سکه سیمین به وزن هزار هزار مثقال، و ششصد هزار مثقال در گنج‌خانه‌های او وجود داشت. خسرو در زندان شنیده بود که شیرویه می‌خواهد این گنجینه‌ها را پراکنده سازد و از این‌رو، در پایان پیغام خود به شیرویه می‌گوید این گنجینه‌ها و زر و سیم‌ها، با جانفشانی‌ها و رنج و کوشش بسیار گرد آمده‌اند تا بتوان با آن به جنگ دشمنان دست گشود، چراکه پس از یاری خداوند، تنها با زر و سیم و سپاه می‌توان با دشمن جنگید، و سپاه را تنها با زر و سیم می‌توان نیرومند نگاه داشت، و زر و سیم آنگاه سودمند است که فراوان باشد. پس مبادا این گنجینه‌ها و زر و سیم پراکنده سازی، چون اینها پشتوانه فرمانروایی و کشور تو در جنگ با دشمنان خواهند بود (همان، ۷۷۵-۷۷۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۹-۸۱۰).

۶) نگاه‌داشتن سپاهیان در مرزها و دور داشتن آنان از زن و فرزند خویش (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۰/۲. همچنین نک: ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۹؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۶/۸). در تاریخ طبری به این موضوع پاسخی داده نشده است، اما ثعالبی پاسخ خسرو را چنین بازگو کرده است که نگاه‌داشتن سپاهیان در مرزهای ایران برای نیک‌خواهی خود آن‌ها و نگهبانی از ایران بوده است، چون به این سپاهیان مزد و بخشش‌هایی بیشتر از آنچه در شهر خود می‌گرفتند، می‌داده‌اند و از سوی دیگر آن‌ها می‌توانستند زن و خانواده خویش را هم با خود به مرزها ببرند. همچنین با فرستادن سپاهیان به مرزها و جنگیدن

آن‌ها با دشمنان، از ایران نگاهبانی و پاسداری می‌شده است چراکه ایران همچون ناف جهان و گوهر میانی گردنبد کشورهاست و چون بوستانی است با میوه‌های گوناگون و سپاهیان ایران در مرزها، همانند نگاهبانان این بوستانند. دشمنان ایران، همچون دزدان هستند و اگر سپاهیان را از مرزها بازمی‌گردانیدم دشمنان به مرزهای ایران می‌تاختند و ایران و ایرانیان نابود می‌شدند (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۴۰۰-۴۰۱).

(۷) ناسپاسی در برابر نیکی‌های موریکیوس، امپراتور روم که هم خسرو را پناه داده بود و برای جنگ با بهرام چوین سپاه بخشید و هم دختر دلبند خویش را به همسری او در آورده بود. اما خسرو با ناسپاسی درخواست‌های موریکیوس را برای بازگرداندن چلیپای مسیح، که خود او و دیگر ایرانیان هیچ نیازی به آن نداشتند، نپذیرفته بود (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۰/۲؛ همچنین نک: بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۲؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۸؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۵-۳۵۶؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۶/۸). چنان‌که نولدکه می‌گوید مفهوم این پیغام شیرویه را درست دریافته‌اند، چون نویسنده پیغام که این همه آگاهی‌های درست داشته است، نمی‌تواند بگوید چلیپا در زمان موریکیوس ربوده شده است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۸۶ پانوش ۱). احتمالاً منظور متن اولیه پیغام این است که خسرو پرویز با ستاندن کمک‌های جنگی بسیار از موریکیوس مسیحی، هنگامی که چلیپای مسیح را به ایران آورد، به روح او خیانت و ناسپاسی کرده است (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۶۵۲). طبری پاسخ خسرو به این اتهام را نیاورده است، اما دیگران آن را نگاه داشته‌اند. بلعمی پاسخ را چنین آورده است که «اما آنچه گفتی که حق ملک روم نشناختم، اگر مرا سپاه داد و با من پسر فرستاد، و دخترش، مریم را به من داد، من چون بهرام چوین را به هزیمت کردم، چندان مال و نعمت به وی دادم و به قیصر فرستادم، که هرگز چشم وی ندیده بود و نه به دل اندیشید، و پسرش را چندان خواسته دادم که متحیر بماند، و هر کسی از سپاه او همچنین. و چون چلیپا به دست من افتاد، مرا بر ایشان چیرگی افتاد، از بهر آن بدیشان بازندادم که تا آن چوب به دست ما بود و به خزانه ما، ما را بر ایشان دست بود و ایشان ذلیل و مقهور باشند، و نگر تا آن چوب

بدیشان بازنده‌ی، که تو ایشان را بر مملکت خویش چیره کنی» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۱۱-۸۱۲؛ همچنین نک: دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۹-۱۴۰؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۴۶/۸-۳۴۸).

بلعمی گذشته از یادکرد این هشت گناه، در نامه شیره چهار گناه دیگر هم گنجانده است؛

(۱) زندانی کردن بیست هزار جنگاور و اندیشه کشتن آن‌ها که چرا از جنگ با رومی‌ها بازگشته‌اند و یا در ذوقار ایستادگی نکرده و گریخته‌اند. پادشاه باید به جای اندیشه کشتن آن‌ها، می‌دانست که همیشه در جنگ‌ها پیروزی به دست نمی‌آید و باید سیاستمداران آن‌ها را می‌نواخت و همه را درهم و سلاح می‌داد تا دوباره به جنگ روند (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۱). خسرو پاسخ می‌دهد «این مردمان بودند که من ایشان را پروردم و سی سال اجری و طعام دادم، تا روزی با دشمن جنگ کنند، ایشان آن روز که مرا بدیشان حاجت افتاد، هزیمت شدند و مرا یاری نکردند، و حقوق مرا نشناختند و خون ایشان به حکم سیاست حلال باشد، که مرا به ایشان هیچ امید نماند، عالمان را گرد کن و بپرس تا ترا معلوم کنند که خون ایشان حلال است یا نه. و من همی شنوم که تو ایشان را عفو خواهی کردن و نام ایشان در دیوان خواهی آوردن، و تو هرگز از ایشان منفعت نینی» (همان، ۷۹۱-۷۹۲، ۸۰۷-۸۰۸؛ همچنین: دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷، ۱۴۰؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۴۷-۳۴۸، ۳۵۰-۳۵۲). گویا اندیشه خسرو برای کشتن این مردان، آتش خشم بزرگان را شعله‌ور ساخته بود. بلعمی پس از گزارش داستان کشته شدن مردانشاه هم می‌گوید: «از آن سبب دل همه عجم بر کسری تباه شد از بهر مردانشاه، و همه گرد آمدند و از کسری حاجت خواستند که آن بیست هزار مرد محبوس را یله کن، اجابت نکرد، گفتند: اگر ایشان را رها نکنی، این هزار مرد سرهنگان‌اند، یله کن هم نکرد، و سوگند خورد که همه را بکشم. پس لشگر و سرهنگان همه متفق شدند و تدبیر کردند، که مُلک از وی بازستانند و یکی از پسران وی را دهند» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۱-۷۹۲).

۲) اندیشه کشتن یزدگرد پسر شهریار. از همه نویسندگانی که از پیغام شیرویه به پدرش آگاهی داده‌اند، تنها بلعمی از اندیشه خسرو برای کشتن نوۀ او، یزدگرد پسر شهریار همچون یکی از گناهان او یاد می‌کند و از زبان شیرویه می‌گوید چرا «پسر شهریار، یزدجرد را بخواستی کشتن و بر بالای سر بردی که بر زمین زنی؛ تا شیرین از تو بگرفت و پنهان کرد» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۲). خسرو وجود چنین اندیشه‌ای را می‌پذیرد، اما در پاسخ می‌گوید «بدان سبب بود که منجمان مرا گفته بودند که از فرزندان تو فرزندی آید، که این ملک عجم بر دست او برود، و بر عرب افتد. و علامتی که گفته بودند بدین یزدجرد پیدا بود، چون من او را بدیدم، یقینم شد که اینست، و واجب مرا که او را بکشتمی، که بر روی زمین فرزندی نژاد از مادر شوم‌تر از آن فرزند که ملک چندین ساله پدر بر پدر از دست او برود، و شما را همچنین باید که او را دشمن دارید و هر کجا یابید، او را بکشید» (همان، ۸۱۱). پاسخ خسرو، فشرده افسانه‌ای درباره زاده شدن یزدگرد است که گویا بافندگان آن کوشیده‌اند با زبانی داستانی بدشگونی یزدگرد را برای ایرانیان یادآور شوند (نک: طبری، ۱۳۵۲: ۷۶۷/۲-۷۶۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۲-۷۹۴). این گناه باید یک افزوده به پیغام‌نامه شیرویه بوده باشد و حتی اگر همه داستان زاده شدن یزدگرد هم درست باشد، باید پرسید برای آن بزرگان و اشراف که خسرو را به زندان انداخته و شیرویه را پادشاه خوانده بودند، این که خسرو خواسته بود نوه‌اش را بکشد و بسیار زود از این اندیشه خود بازگشته بود، تا چه اندازه می‌توانست اهمیت داشته باشد؟

۳) کشتن نعمان بن منذر پادشاه حیره. بلعمی در پیغام شیرویه به خسرو، کشتن نعمان بن منذر را هم یکی از گناهان او شناخته است (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۲-۸۰۳؛ همچنین: دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۸؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۶). شیرویه پدرش را نکوهش می‌کند که «نعمان بن منذر را بیاوردی و بی‌گناه بکشتی از بهر زنی، و جدّ او منذر بن امرؤالقیس کندی بود که بهرام گور را پرورده بود و پادشاهی به بهرام گور، وی داده بود و جدّان و پدران ما نعمان را حق می‌شناختند و تو حقّ او شناختی و به دروغ دبیری او را بکشتی از بهر آن که دختر به تو نداد» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۲-۸۰۳؛ همچنین: گمنام، ۱۳۷۳: ۱۳۷۳).

۳۵۶). خسرو آشکارا کشتن نعمان بن منذر را هم می‌پذیرد، اما می‌گوید «آنچه گفتی از نعمان بن منذر که من او را بکشتم و حق او و پدران او نشناختم، از بهر زنی به دروغ دبیری، او را هلاک کردم، من او را نه از بهر زن بکشتم و نه بگفتار دبیر»، و یادآور می‌شود آنگاه که از دست بهرام چوبین به روم می‌گریختم در میانه راه، راهبی گفت «این ملک از خاندان ما برود و به دست مردی بزرگ شود از عرب، و نگفت آن مرد کیست. و من اندر عرب ازو بزرگ‌تر کس ندیدم و نمی‌دانستم، به دلم چنان آمد که این عرب او بود، و بر او بهانه جستم، و او را از بهر صیانت مُلک بکشتم، و نگاهداشتن مُلک بر اهل بیت خویش» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۱۱-۸۱۲). دینوری پاسخ خسرو را چنین می‌آورد که نعمان بن منذر و خاندان او با عرب‌ها توطئه کرده بودند و چشم به راه روزی بودند که شهر یاری از دست ساسانیان بیرون رود و به چنگ عرب‌ها افتد. آن‌ها نامه‌هایی درباره این موضوع نوشته بودند که ما از آن‌ها آگاه شدیم و از این رو، نعمان بن منذر را کشتیم و پادشاهی خاندان او را به ایاس بن قبیصه طایی که چنین اندیشه‌ای نداشت، واگذاشتم (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۰). نولدکه عقیده دارد گناه کشتن نعمان که در پاسخ آن به نابودی ساسانیان و عرب‌ها اشاره می‌شود، به پیغام‌نامه شیرویه افزوده شده است و روی هم‌رفته کشتن نعمان بن منذر از دیدگاه ایرانیان نمی‌توانست کرده ناشیستی بوده باشد (نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۸۶؛ پانوشت ۴؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۵۲).

۴) کشتن مردانشاه، پادگوسپان نیمروز (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۳). مردانشاه فرماندهی بزرگ و فرمانبردار خسرو پرویز بود و همه ایرانیان او را بزرگ می‌داشتند و از سوی پادشاه پادگوسپان نیمروز شده بود. با وجود فرمانبرداری و وفاداری مردانشاه، چون ستاره‌شناسان و پیشگویان به خسرو گفته بودند مرگ او از سوی نیمروز خواهد بود، وی از مردانشاه که در نیمروز بلندپایه‌تر و نیرومندتر از دیگران بود، بیمناک شد و برای کشتن او آماده شد. از این رو، خسرو در پیغامی به مردانشاه او را به دربار خواند، و او بیامد. اگرچه پادشاه در اندیشه کشتن مردانشاه بود، اما هیچ لغزش و گناهی در او نمی‌دید و چون اندازه وفاداری و فرمانبرداری او را دید، از کشتن او درگذشت و اندیشید که تنها دست راست مردانشاه را بریده و او را خواسته بسیار دهد. دست

مردانشاه بریده شد و او چند روز سخت می‌گریست و می‌خروشید. خسرو که از کرده خود پشیمان شده بود یکی از بزرگان را برای پوزش خواستن از مردانشاه فرستاد و مژده داد که آنچه مردانشاه بخواهد پادشاه برای او انجام خواهد داد. مردانشاه هم در پیغام به خسرو با سپاس از او خواست که پادشاه پیش موبد بزرگ سوگند یاد کند آنچه او می‌خواهد انجام دهد. خسرو، موبد را گواه گرفت و سوگندهای سخت خورد که آنچه مردانشاه می‌خواهد اگر مایه سستی پادشاهی او نباشد، به جای آورد. آنگاه مردانشاه از پادشاه خواست که او را بکشد تا از این ننگ رها شود، و پادشاه هم که نمی‌خواست سوگندهای خود را بشکند ناگزیر فرمان داد تا مردانشاه کشته شود (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۸/۲-۷۷۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۹۵-۷۹۶؛ گمنام، ۱۳۷۳: ۳۶۰). بلعمی در پیغام شیرویه به خسرو از کشتن مردانشاه همچون یکی از گناهان بزرگ او یاد می‌کند و می‌گوید هنگامی که شیرویه، مهرهمزد پسر مردانشاه را برای کشتن پدرش به زندان فرستاد، او با دیدن مهرهمزد گفته بود که «تو مرا خواهی کشت، که منجمان مرا گفته بودند که: مرگ من بر دست کسی باشد از ولایت نیمروز و ندانستم که تو خواهی بودن، و ترا نشناختم و پدرت را بکشتم و تو پسر اویی و هر که کشنده پدر را نکشد، حرامزاده بود، و من پدرت را بدین تهمت کشتم و ندانستم که این بر دست تو خواهد بود» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۱۴).

دینوری در نامه شیرویه به پدرش، از شش گناه خسرو و پاسخ‌های او یاد کرده است؛ (۱) کشتن پدرش هم‌مزد و ستاندن پادشاهی از او؛ (۲) بدخویی و نامهربانی با فرزندان و نگهداشتن آن‌ها در خانه‌ای همچون زندان و بازداشتن از رفت و آمد با دیگران؛ (۳) ناسپاسی در برابر نیکی‌های امپراتور روم و نادیده گرفتن درخواست‌های پسر و نزدیکان او برای بازگرداندن چلیپای مسیح که شاهین از اسکندریه به چنگ آورده بود و خسرو پرویز هیچ‌گونه نیازی به نگهداری آن نداشت؛ (۴) به زندان افکندن سی هزار جنگاور از مرزبانان و بزرگان و اندیشه کشتن آنان که چرا از جنگ با رومی‌ها گریخته‌اند؛ (۵) به زور گرفتن خراج و مالیات فراوان از مردم و انباشتن در گنج‌خانه‌ها، که این شایسته پادشاهان نیست و

آن‌ها باید گنج‌خانه‌ها را با پیروزی در جنگ‌ها و از غنیمت‌های جنگی دشمنان انباشته کنند؛ ۶) کشتن نعمان بن منذر و واگذاشتن فرمانروایی او به ایاس بن قبیصه طایی و نادیده گرفتن نیکی‌های نعمان در پرورش بهرام گور و یاری دادن به او در گرفتن پادشاهی (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۸).

ثعالبی در گزارش خود دربارهٔ محاکمه خسرو پرویز می‌گوید شیرویه، اسفادگشسب را با نامه‌ای نکوهش‌آمیز، که خون از آن می‌چکید، به سوی پدرش فرستاد و چهار گناه او را یادآور شد: ۱) کشتن پدر و بزرگان شاهنشاهی؛ ۲) بدخویی با فرزندان و بازداشتن آنان در زندان؛ ۳) ستادن دارایی‌های مردم به زور و انباشتن در گنج‌خانه‌ها؛ ۴) نگاه داشتن سپاهیان در مرزها و دور داشتن آنان از زن و فرزند خویش (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۹۶-۳۹۹). فردوسی در یک گزارش بسیار همانند و نزدیک به گزارش طبری، از شش گناه خسرو یاد می‌کند: ۱) گرفتن پادشاهی از پدر و کشتن او؛ ۲) بدخویی با فرزندان و بازداشتن آنان از همشینی با دیگران؛ ۳) سختگیری و خشونت فراوان در گرفتن خراج از مردم؛ ۴) ستادن دارایی‌های مردم به زور و انباشتن در گنج‌خانه‌ها؛ ۵) نگاه داشتن سپاهیان در مرزها و دور داشتن آنان از زن و فرزند خویش؛ ۶) ناسپاسی در برابر نیکی‌ها و کمک‌های امپراتور روم و نادیده گرفتن درخواست‌های روم برای بازگرداندن چلیپای مسیح (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۳/۸-۳۵۴). در یک گزارش تاریخی دیگر، فهرست گناهان خسرو چنین آمده است: ۱) ستاندن پادشاهی از پدر و کشتن او به دست بندوییه و بستام؛ ۲) در خانه نگهداشتن فرزندان و گرفتن آسایش از آن‌ها؛ ۳) بازداشتن نزدیک بیست هزار مرد از مرزبانان و اشراف در زندان‌ها و اندیشهٔ کشتن آن‌ها که چرا از جنگ گریخته‌اند؛ ۴) نگاه داشتن چند هزار زن بیچاره در کاخ خود و بازداشتن آنان از گرفتن شوی و زادن فرزند؛ ۵) گماشتن خرداذین اللئیم بی‌اصل و نسب و ستمگر، برای ستاندن اموال مردم به زور و انباشتن در گنج‌خانه‌ها، اما پادشاهان باید از سرزمین‌های دشمنان و به زور شمشیر گنج‌خانه‌ای خود را انباشته کنند نه از راه زور و ستمگری با مردم خود؛ ۶) ناسپاسی در برابر نیکی‌های امپراتور روم و نادیده گرفتن حق خویشاوندی با او که برای نابودی دشمن خسرو سپاه و پسر خود تبادوس را فرستاده بود، اما او چلیپای مسیح را که هیچ نیازی به آن نداشت، به روم پس نفرستاد؛ ۷)

کشتن نعمان بن منذر، به خاطر زنان و بخشیدن پادشاهی او به دیگران، اما منذر بن نعمان، پدر بزرگ او تاج و تخت ربه شده بهرام گور را به او بازگردانده بود و از این رو، پادشاهان گذشته همگی فرزندان منذر را بزرگ داشته بودند (گمنام، ۱۳۷۳: ۳۵۴-۳۵۹؛ گمنام، ۱۳۷۵: ۴۳۰-۴۳۱).

مرگ خسرو پرویز

منابع ایرانی و عربی همداستانند که شیرویه می کوشید تا بزرگان از کشتن پدرش درگذرند و خسرو بتواند سال‌های پایانی زندگانی خود را در زندان بگذراند. حتی گفته می‌شود شیرویه پاسخ‌های پدرش را در دل پسندید، اما به زبان آن را ناخوش داشت و خواست تا پدرش را به دژ اصطخر بفرستد تا او در آنجا گرامی و آسوده زندگی کند. اما فرماندهان و مرزبانان ترس داشتند که مبادا خسرو از زندان بیرون آید و دوباره پادشاه شود و از این رو، به شیرویه گفتند «شهریار! دو شمشیر در یک نیام ننگند و ایران دو شاه را بر نمی‌تابد. ما نیز دو شاهنشاه نمی‌خواهیم، یا به کشتن پرویز فرمان بده و یا از کار کناره گیر». شیرویه پاسخ گفت که تا فردا می‌اندیشد و سپس پاسخ خواهد داد. روز دیگر، دوباره بزرگان از شیرویه کشتن پدرش را خواستار شدند و شیرویه که از آن‌ها می‌ترسید ناگزیر با خواست بزرگان همداستان شد (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۴۰۱). بلعمی هم کوشش شیرویه و درخواست او از بزرگان برای درگذشتن از خون پدرش را یادآور شده است. شیرویه در پایان پیغام خود به پدرش گفته بود «این همه بی‌حسابی‌ها در عالم کردی تا به افعال سیئه خود مأخوذ گشتی و مُلک از تو بشد، و خدای عزّ و جلّ خلقی را گماشته کرد تا امروز مرا می‌گویند اگر او را نکشی، ما نخست تو را بکشیم. اگر حُجّت داری بگوی تا من ایشان را بگویم تا از کشتن برهی، و مرا حُجّت باشد و جواب ایشان به آن باز توانم دادن» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۳). از این رو بود که چون اسپاد گُشنَسپ با پیغام خسرو پیش «سپاه و بزرگان عجم» بازگشت و «آن پیغام را حرف به حرف به شیرویه بگفت ... شیرویه بگریست و درد آمدش از کشتن پدر. دیگر روز همه نزدیک او گرد شدند، و رسول بخواندند، گفتند: عرض کن آنچه در جواب و سؤال شیرویه و پرویز گفته است. رسول همچنان که او گفته بود، پیش سپاه و

بزرگان عجم بازگفت. شیرویه گفت: هر آنچه ما پنداشتیم که او خطا کرده است همه حُجّت پیش آورد و خون او ریختن حلال نیست، او را هم آنجای می‌باید داشتن. مردمان سپاه این سخن نپسندیدند و گفتند: پادشاهی به دو مَلِک راست نشود و اندر میان رعیت، بیشش آنند که پدرت را می‌خواهند، اگر تو او را نکشی، ما این ملک بدو بازدهیم، از بهر آن که ایشان خلاف کنند و حیلت انگیزند، به میان مردمان اندر، و این ملک بر تو راست نشود، و چون ملک بدو بازدهند تو دانی که او در کشتن تو با کسی مشورت نکند، و نگذارد که بر تو یک روز بگذرد تا تو را نکشد» (همان، ۸۱۳). بار دیگر بزرگان پیش شیرویه رفتند و گفتند «روا نیست که ما دو پادشاه داشته باشیم. یا فرمانی بده تا خسرو را بکشند و ما فرمانبردار تو خواهیم شد، یا تو را از تخت شهریاری می‌گیریم و دوباره او را پادشاه می‌خوانیم» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۷/۲). با شنیدن این سخنان شیرویه سست شد و سرانجام به کشتن پدرش تن داد (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۱۳/۱؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۰-۱۴۱؛ گمنام، ۱۳۷۵: ۴۳۰). در گزارش‌های تاریخی ایرانی و نایرانی، چگونگی مرگ خسرو پرویز با شاخ‌برگ‌های داستانی فراوان بازگو شده است که در اینجا نمی‌توان به همه آنها پرداخت (نک: طبری، ۱۳۵۲: ۷۷۹/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۱۴-۸۱۵؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۱؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۴۰۱-۴۰۲؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۳۸؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵۸/۸-۳۶۳؛ Theophanes, 1997: 453-455; Nikephoros, 1990: 63; Chronicon Paschale, (1989: 182-189; Sebeos, 1999: 84-85).

نتیجه‌گیری

در سال ۶۲۸ م. گروه‌هایی از بزرگان و نژادگان ایرانی و فرماندهان سپاه، در تختگاه ساسانیان، خسرو پرویز را به زندان انداختند و شیرویه، بزرگ‌ترین پسر او را به تخت نشانند. آن‌ها که از سیاست‌ها و شیوه ستمگرانه فرمانروایی خسرو بیزار بودند، گستاخانه از شیرویه خواهان مرگ پدرش شدند. او در پیغامی به پدرش یکایک گناهان او را یادآور شد، تا اگر پاسخی دارد بازگوید تا شاید شورشیان از کشتن او چشم‌پوشند. خسرو به زبانی آمیخته با نکوهش، برای همه کارها و سیاست‌های خود استدلال‌هایی آورد و یکایک گناهان را چنان پاسخ داد که حتی شیرویه با شنیدن آن‌ها، هیچ بهانه‌ای برای کشتن

پدرش نمی‌دید، اما بزرگان همچنان خواستار کشتن او بودند. نامه‌ شیرویه به پدرش، همانا گزارش محاکمه خسرو پرویز است که در آن، بزرگان ایرانی ناخشنود از خسرو، از زبان شیرویه سیاست‌های زیان‌آور پادشاهی خسرو را نکوهیده‌اند تا گناهکاری او و حقانیت بزرگان ایرانی آشکار گردد. پاسخ‌های خسرو به نامه‌ شیرویه هم، دفاعیه‌ خسرو در این محاکمه است که در آن می‌کوشد تا حقانیت و درستی همه‌ سیاست‌های خود را بازگوید. منابع تاریخی در گزارش گناهان خسرو، و پاسخ‌های او گهگاه با همدیگر همخوانی ندارند، اما شاید درست‌ترین گزارش درباره‌ گناهان خسرو، فهرستی باشد که در تاریخ طبری دیده می‌شود و هشت گناه برای خسرو آمده است. دینوری، بلعمی، ثعالبی و فردوسی، اگرچه در خطوط کلی داستان محاکمه خسرو پرویز و یادکرد گناهان او با طبری همداستانند، اما گهگاه به گناهایی اشاره می‌کنند که سخت می‌توان پذیرفت از دیدگاه شورشیان و دشمنان خسرو پرویز این گناهان چندان مهم بوده باشند.

منابع و مأخذ

- ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارسنامه ابن بلخی*. براساس متن مصحح لسترنج و نیکلسن. توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۵). *تاریخ بلعمی*. به تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد. (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن: پارسی تاریخ غرور السیر*. ترجمه سید محمد روحانی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- دینوری (ابن قتیبه دینوری)، أبو محمد عبدالله بن مسلم (۱۴۱۸/۱۹۹۸م). *عیون الأخبار*. المجلد الاول. بیروت.

- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۸۱). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۹). **تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شیمان، کلاوس (۱۳۸۴). **مبانی تاریخ ساسانیان**. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). **تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک**. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان». **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت اول)**. پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده: احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر. ص ۲۱۷-۲۷۶.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). **شاهنامه**. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دیره المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب.
- کولسنیکف، آ. ای. (۱۳۸۹). **ایران در آستانه سقوط ساسانیان**. ترجمه محمدرفیق یحیایی. تهران: کندوکاو.
- گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود (۱۳۴۷). **زین الأخبار**. به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گمنام (۱۳۷۳). **تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم**. به کوشش رضا انزایی نژاد و یحیی کلانتری. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- گمنام (۱۳۷۵). **نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب**. به تصحیح محمدتقی دانش پژوه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۴ الف). **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی**. تهران: توس.
- محمدی (ملایری)، محمد (۱۳۷۴ ب). **الترجمه و النقل عن الفارسیه فی القرون الاسلامیه الاولی، الجزء الأول: کتاب التاج و الأیین**. تهران: توس.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۲). **تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی**. ج ۱. تهران: یزدان.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸). **تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان**. ترجمه عباس زریاب‌خوئی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- وینتر، انگلبرت و بناته دیگناس (۱۳۸۶). **روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی**. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۶۶). **تاریخ یعقوبی**. ج ۱. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.
- *Chronicon Paschale*. (1989). English tr. Michael and Mary Whitby as *Chronicon Paschale 284-628 AD*. Liverpool.
- Nikephoros Patriarch of Constantinople. (1990). *Berviarium historicum*. ed. and tr. Cyril Mango as *Short History*. Corpus frontium historiae Byzantinae 13. Washiington, D. C.
- Sebeos. (1999). *The Armenian History Attributed to Sebeos I*. tr. with notes Robert W. Thomson. historical commentary by James Howard-Johnston. Assistance from Tim Greenwood. Liverpool.
- Tafazoli, Ahmad. (1986). "Asfād Jošnas". *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater. Routledge & Kegan Paul. London. Boston and Henly. Vol. II. p. 473.
- Theophanes. (1997). *The Chronicle of Theophanes Confessor. Byzantine amd Near Eastern History AD 284-813*. tr. With introduction and commentary by Cyril Mango and Roger Scott. with the assistansce of Geophrey Greatrex. Oxford.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

بررسی روند شکل‌گیری و علل رقابت‌های تجاری در خلیج فارس و بازتاب آن در بندر کانتون چین (قرون یکم تا سوم هجری / هفتم تا نهم میلادی)^۱

عبدالرسول خیراندیش^۲
سیده زهرا زارعی^۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۱۰

چکیده

در دوران ساسانی تاجران زردشتی (پوسه) از مشهورترین تاجران اقیانوس هند و از جمله سواحل چین بودند که تجارت را در انحصار خود داشتند و اغلب نیازمندی‌های سرزمین‌های عرب‌نشین را نیز برآورده می‌کردند. زیرا تجار عرب غالباً به سفرهای تجاری شرق آفریقا می‌پرداختند؛ اما فتح ایران توسط عرب‌های مسلمان و تسلط آنان بر بنادر و سواحل خلیج فارس در قرون یکم و دوم هجری موجب فعال‌شدن تجار

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.11376.1191

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه شیراز؛ akheirandish@rose.shirazu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شیراز؛ z.zarei88@yahoo.com

عرب (اباضی عمان و سپس عراقی) در کنار بازرگانان زردشتی در اقیانوس هند شد؛ چنان‌که آنان برای تجارت به سواحل چین به خصوص بندر «خانفوا» (کانتون یا گوانجوی امروزی) سفر می‌کردند. اما تحولات سیاسی خلیج فارس همواره منجر به رقابت یا اتحاد تاجران می‌شد که بر روابط و جایگاه آنان در بندر کانتون نیز تأثیرگذار بود. مقاله حاضر در پی مطالعه تأثیر تحولات تاریخ سیاسی خلیج فارس و رقابت‌های مذهبی - اقتصادی گروه‌های بازرگان در جامعه مبدأ در شکل‌گیری رقابت‌های مذکور در مهاجرنشین بندر کانتون چین است.

واژه‌های کلیدی: جامعه بازرگان خلیج فارس، کانتون (خانفوا)، تاجران پوسه (زرتشتی)، تاجران عراقی، تاجران اباضی.

۱. مقدمه

از سده سوم میلادی ساسانیان به تدریج به عنوان دولتی فراگیر بر سراسر خلیج فارس و برای مدتی بر دریای سرخ و شرق مدیترانه مسلط شدند و تجارت دریایی آنان تا چین نیز گسترش یافت. این امر به تأسیس مهاجرنشین‌های تجاری در اقیانوس هند منجر شد. در آن دوران در سایه وحدت سیاسی ایجادشده در مرزهای دولت ساسانی، تاجران «پوسه» (زرتشتی) انحصار تجارت هند و چین را در دست داشتند؛ اما با سقوط ساسانیان، دوره‌ای از تشتت سیاسی و تجاری آغاز گشت که از فتوحات تا برآمدن خلفای عباسی ادامه داشت. تفرقه سیاسی در ایران و قیام‌های علویان و خوارج موجب ناامنی و آشفتگی در فعالیت‌های تجاری و قطع ارتباط دریایی با چین شد. با برآمدن عباسیان در عراق (از ۱۳۲ هـ.ق) بصره از اردوگاهی نظامی برای فتح ایران، به بندر اصلی خلافت برای انجام تجارت در دریای چین تبدیل شد که این امر موجب رونق آن بندر از حدود ۱۴۰ تا ۲۵۵ هـ.ق شد. در این دوره تاجران عراقی به علت ثبات سیاسی در عراق، در بنادر چین نیز به برتری اقتصادی دست یافتند، چنان‌که در خانفوا به رقابت با تاجران زرتشتی پرداختند.

با توجه به شواهد فوق تحقیق حاضر بر آن است که تأثیر شرایط سیاسی حکومت‌های «بوم»^۱ خلیج فارس و گروه‌بندی‌های دینی (زرتشتی - مسلمان) جامعه تجار خلیج فارس در قرون اول تا سوم هجری را بر اوضاع تاجران مذکور در بندر کانتون بررسی کند. سؤال تحقیق: چه علل و روندی بر شکل‌گیری رقابت و گروه‌بندی بازرگانان زردشتی و مسلمان خلیج فارس در قرون یکم تا سوم هجری در بندر کانتون تأثیر نهادند؟ فرضیه، آن است که رقابت‌های دینی میان مسلمانان و زرتشتیان و دوره‌های بی‌ثباتی در خلیج فارس باعث اختلاف در امور مربوط به تجارت و رقابتی مخرب در میان جامعه بازرگانان خلیج فارس شده بود، به طوری که حتی دامنه این رقابت مخرب در بندر کانتون انعکاس یافت.

۲. پیشینه تحقیق

در این زمینه جورج حورانی کتاب *دریانوردی عرب در دریای هند* را تألیف کرده است که بیشتر بر امور دریانوردی عرب تمرکز دارد؛ البته مطالب مفیدی درباره احوال تاجران خلیج فارس خصوصاً فعالیت تاجران در چین دارد. مقاله عبدالرسول خیراندیش «*دریانوردی و تجارت زرتشتیان در خلیج فارس در قرون نخستین اسلامی*» نیز بر تجارت زرتشتیان و احوال آنان تمرکز دارد و همان‌طور که از عنوان مقاله برمی‌آید به اقتضای موضوع، ایشان به قشر تاجران زردشتی و سیرافی و دریانوردی آنان پرداخته که نقطه‌ای تاریک از روزگار گذار از عهد ساسانی به اسلامی و دگرگونی احوال تجار خلیج فارس در آن زمان را به تصویر می‌کشد. لوویتسکی محقق لهستانی نیز مقاله (*Les premiers commrcants Aarabes en Chine*) را تألیف کرده‌اند که مطالب مفیدی درباره پیشگامان عرب اباضی در امر تجارت با چین ارائه می‌دهد. از میان آثار محمدباقر وثوقی کتاب *علل و عوامل جابه‌جایی کانون‌های تجاری در خلیج فارس* برای بررسی زمینه رقابت‌های تجاری در خلیج فارس سودمند است. کتاب دیگر ایشان «*میراث دریانوردان ایرانی در*

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره واژه بوم ر.ک: عبدالرسول خیراندیش، (۱۳۹۱). «بازشناسی روابط ویژه بوم و بر در مرزهای جنوبی فلات ایران»، سومین همایش دوسالانه بین‌المللی خلیج فارس. صص ۱۸-۳۲.

بنادر چین» نیز به فعالیت تاجران ایرانی، عرب و مهاجرنشین‌های مسلمان در چین تمرکز دارد که با توجه به استفاده از منابع چینی و شواهد باستان‌شناختی در آن سامان، اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی بازرگانان قابل‌پی‌گیری است. اما موضوع مقاله حاضر این تفاوت ماهوی را با کتاب دکتر وثوقی دارد که این مقاله با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی نوشته شده است، در صورتی که کتاب دکتر وثوقی از جنس مطالعه سندی - باستان‌شناختی است.

۳. روش تحقیق

در مقاله مورد نظر، روش تحقیق تاریخی با رویکرد توصیفی - تحلیلی به کار رفته است. ابزارهای مورد استفاده در این مقاله منابع مکتوب در وسیع‌ترین شکل آن از منابع تاریخی، جغرافیایی، سفرنامه‌ها، و منابع ادبی تا گزارش‌های باستان‌شناختی و نیز مشاهده میدانی برخی بنادر و سواحل خلیج فارس به خصوص سیراف است.

۴. مقایسه منزلت اجتماعی و همبستگی بازرگانان در ادیان زردشتی و اسلام

به نظر می‌رسد منشأ تفاوت صنف (پیشه)^۱ تجار زرتشتی و صنف تجار مسلمان ناشی از نوع نگاه آنان به تجارت و وجه غالب معیشت هر دو گروه بوده است، چنان‌که در نظر زرتشتیان کشاورزی مبنای تولید ثروت (دینکرد پنجم، ۱۳۸۸: ۵۸) و تاجران در کنار پیشه‌وران چهارمین و پائین‌ترین^۲ طبقه جامعه عصر ساسانی را تشکیل می‌دادند (Tafazzoli, 1974) (191) اما در کارنامه اردشیر بابکان ضمن نکوهش شغل بازرگانی، از طبقه تجار یا حتی رئیس آنان به عنوان درباریان ذکر نیامده است (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۳ و ۱۴۳). بازرگانان نیز رئیسی غیرزرتشتی و اغلب مسیحی با لقب «هوتخشان»^۳ داشتند. بنابراین چنین دینی قاعدتاً نمی‌توانسته مشوق تجارت باشد، یا دست کم تاجران زردشتی

1. Pēšah
2. Wāzārgānīh
3. Hutusān

فقط به اتکای دلایل دینی نمی توانستند به همبستگی دست یابند. اما در عوض رقیبی چون اعراب مسلمان می توانست عامل اتحاد و همبستگی آنان علیه دیگران باشد.

تجارت در اسلام، جایگاه متفاوتی داشت. اسلام اساساً دینی شهری و تجاری بود و در محافل تجاری چون مکه ظهور یافته بود و پیامبر (ص) و اجداد و برخی از صحابه ایشان چون ابوبکر، عمر و عثمان بن عفان تاجر پیشه بودند (ابن رسته، ۱۸۹۲: ۲۱۴).^۱ بنابراین با توسعه اسلام در منطقه خاورمیانه (دنیای اسلام) زمینه های دینی برای تحرک اجتماعی و اعتلای طبقه بازرگان پدیدار گشت. از سوی دیگر آموزه های قرآنی،^۲ سنت پیامبر (ص) و احادیث بزرگان اسلام (ابن بابویه، ۱۴۰۹: ۴ / ۲۲۰، ۲۵۹، ۲۶۱؛ کلینی، ۱۳۶۹: ۵ / ۱۴۸، ۳۱۹) مسلمانان را به تجارت توصیه و تشویق فراوانی کرده اند. اهمیت روزافزون تجارت نزد مسلمانان چنان شد که از حدود سده سوم هجری در کتب فقه، بابتی در احکام تجارت نوشته شد و تاجران قبل از پرداختن به کار تجارت ملزم به آموختن آن بودند. تاجر توانگر در قرن چهارم هجری مظهر تمدن اسلامی به شمار می آمد (متز، ۱۳۶۲: ۲ / ۲۰۶-۲۰۵). اهمیت سرمایه در احکام اسلام تا حدی بود که مال (سرمایه) ستون مهره حیات مادی و زیور زندگانی دنیا معرفی و علاقه به ثروت همپایه عشق به فرزند مشروع دانسته شده است (سوره الکهف، آیه ۴۶).^۳

از نظر اجتماعی آنچه باعث همبستگی جامعه خصوصاً زردشتیان تاجر در این دو قرن می شد، طبق نظریه ی تقسیم کار اجتماعی دورکیم همان معیارهای همبستگی اجتماعی همانندی یا خودبه خودی (مکانیکی)^۴ بود که حتی شاید در ابتدا این معیارها باعث اتحاد

۱. چنان که ابوطالب عطر فروش، ابوسفیان بن حرب کشمش فروش و چرم فروش بود. همچنین ابوبکر صدیق و عثمان و

طلحه شغل بزازی داشتند. رک: احمد بن عمر ابن رسته. *الأعلاق النفیسة*. بیروت: دار صادر ۱۸۹۲م. ص ۲۱۴

۲. در قرآن کریم در چندین سوره کلمه «تجارت» به کار رفته است که از آن جمله اند: سوره بقره در آیه ۱۶ و

آیه ۲۸۲؛ سوره فاطر آیه ۲۹؛ سوره نساء آیه ۲۹؛ سوره نور آیه ۳۷؛ سوره جمعه آیه ۱۰ و ۱۱

۳. «المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثواباً و خیر املاً».

۴. طبق نظریه تقسیم کار اجتماعی دورکیم، دو مدل همبستگی اجتماعی عامل اتحاد جوامع بوده است؛ «همبستگی خودبه خودی (مکانیکی)» یا «همبستگی از راه همانندی» و دیگری «همبستگی ناشی از تقسیم کار» یا «همبستگی آلی». اما همبستگی همانندی با جامعه های اولیه تطبیق داشت که دین اساس آن را تشکیل می داد و هیچ گونه فرقه گرایی را بر نمی تافت. آنچه باعث انسجام این جامعه می شد، «وجدان عمومی» یا «وجدان جمعی» بود. حقوق مربوط به این نوع

بیشتر تاجران زردشتی می‌شد، چنان‌که عقاید مشترک و محافظت از آن عقیده، عامل اتحاد و همبستگی و مقاومت جمعی بود (دورکیم، ۱۳۹۲: ۹۵)، زیرا در این جوامع دین پایه ساختمان خانوادگی را تشکیل و در تمامی عناصر حیات اجتماعی نفوذ داشت (همان: ۱۶۰). بنابراین شاید اعتقاد مشترک به آیین زردشت ضامن بقای جامعه تاجر زردشتی در دو قرن اول هجری در برابر اعراب فاتح در سواحل خلیج فارس بود. اما با مهاجرت اعراب به سواحل ایران، ساحل‌نشینان خلیج فارس دارای ساختار اجتماعی عشیره‌ای خاص خود شدند، که به قول دورکیم «همبستگی خودبه‌خودی ناشی از همانندی‌ها» (همان: ۱۴۵) با تغییر دین زردشتیان به اسلام به تدریج سست‌تر شد. بنابراین می‌توان در تطبیق این نظریه گفت که گرویدن زردشتیان به دین اسلام همانندی‌های سنتی را از میان برد و به همبستگی اجتماعی زردشتیان ضربه وارد کرد. بنابراین شاید رابطه تاجران ایرانی (زردشتی) با سایر تاجران عرب سواحل خلیج فارس رابطه‌ای همراه با رقابت بوده است. از سوی دیگر شاید بتوان گفت در طول دو قرن نخستین اسلامی، «همبستگی اجتماعی از نوع همانندی» (دوره ساسانی) به عنوان تقریباً رایج‌ترین همبستگی اجتماعی سنتی، اندک‌اندک رو به زوال رفت، و به تدریج با رشد شهرنشینی، «همبستگی آلی (تقسیم کار)» (دورکیم، ۱۳۹۲: ۱۵۷) بر آن تفوق یافت. به عبارت دیگر، دو قرن نخستین هجری را شاید بتوان دوره گذار تاجران خلیج فارس از «همبستگی همانندی» به «همبستگی آلی» (ناشی از تقسیم کار) معرفی کرد.

شواهدی چند در تقویت فرضیات فوق در منابع به چشم می‌خورد که از آن جمله‌اند: همبستگی میان تاجران قبیله عدولی از هَجَرِ بحرین به رهبری ابن یامین در عهد جاهلیت (طرفه‌بن‌العبد، ۱۳۷۷: ۴۴ و ۳۱ و ۳۹) که شاید قابل مقایسه با اتحاد میان تیره‌ها و کلان‌های اشراف ایرانی زمین‌دار (قارن، سورن و مهران) در عهد ساسانی (کیان‌راد، ۱۳۸۵: ۱۷) باشد. بنابراین شاید اشاراتی به مبانی خویشاوندی (توارث طبقاتی و خونی برای تخصیص مزایای

همبستگی حقوق جزایی (تنبیهی) بود. بنابراین در این نوع حقوق، منافع فردی نیستند بلکه اجتماعی هستند (دورکیم، ۱۳۹۲: ۸۷، ۹۳ و ۹۶). اما همبستگی اجتماعی ناشی از تقسیم کار یا همبستگی آلی دارای معیارهای خاص خود بود. عامل اصلی تشکیل همبستگی آلی، توزیع پیوسته انواع کارهای متفاوت بشری بود. بنابراین تقسیم کار عامل تعیین‌کننده و انسجام جوامع آلی است (دورکیم، ۱۳۹۲: ۶۳).

اجتماعی و اقتصادی) و همانندی همبستگی در میان تاجران عهد باستان اعم از ایرانی و عرب باشد.

ظهور اسلام و مورد تهدید قرار گرفتن آیین زردشتی موجب شد که هر گروه در آغاز به دفاع از دین خود پرداخته، و جنبش‌های بومسلمیه، زنادقه و حتی انتساب خلافت عباسی به «عجمیه» در برابر خلافت اموی موسوم به «شامیه» برپا شد. اینان کمابیش همه در پی احیای ایرانیت بودند (سرخوش کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۰) اما اسلام آوردن تدریجی ایرانیان به ویژه تاجران سواحل خلیج فارس که در نام‌های تاجران نومسلمان زردشتی زاده (الرامهرمزی، ۱۸۸۶: ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶ و ۱۴۴) اشاره به درهم ریختن مبانی خویشاوندی، وراثت و حتی مبانی دینی و اهمیت یافتن روابط همشهری‌گری (از قبیل رقابت کوفیان و بصریان) (الیعقوبی، ۱۴۲۲: ۲۳۸-۲۳۹) یا رقابت عمانیان با قرامطه و سیرافیان (ابن- جوزی، ۱۹۹۲ / ۱۲: ۲۹۰؛ و همان، ۱۰ / ۶۵) و در نتیجه تغییر نوع همبستگی میان تاجران از همانندی به نوع آلی (تقسیم کار) شد.

بنابراین شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که در یک سیر کلی، عامل همبستگی صنفی جوامع تجار خلیج فارس از روابط نزدیک خویشاوندی (ارث و خون مشترک) در عهد ساسانی به منافع جمعی قبیله‌گی در قرن اول هجری و بعد از آل‌بویه به همبستگی ناشی از تقسیم کار، تخصص و منافع مشترک تغییر یافت.

۵. میراث سیاست اقتصادی ساسانیان و فعالیت تاجران پو-سی (پارسی)

در مبادلات دریایی با چین

سواحل و بنادر خلیج فارس در دوره ساسانی بسیار پررونق بودند. توجه ویژه شاهان ساسانی به سیاست شهرسازی در این منطقه (از قبیل بندرسازی‌های اردشیر بابکان و شاپور یکم) (الاصفهانی، بی تا: ۸-۳۷) موجب تحولاتی در سطوح منطقه‌ای (فتح عمان و هجر توسط شاپور) و جهانی (رقابت خسرو انوشیروان و خسرو پرویز با رومیان بر سر راه‌های دریایی اقیانوس هند) شد. همچنین سلطه موقت ساسانیان بر هر دو دریای سرخ و خلیج فارس، نوعی اتحاد جغرافیایی و چرخه کاملی از تجارت دریایی در نیمه غربی اقیانوس هند را پدید آورد که زمینه‌های توسعه خلیج فارس طی سده‌های سوم تا هفتم میلادی را ممکن

ساخت و تاثیرات وسیعی در دادوستدهای دریایی خلیج فارس داشت. بقایای سرامیک‌های کوره‌ها و سبک‌های متنوع واردشده به جنوب ایران در دوره سلسله تانگ، گواه این حقیقت است که بنادر فارس به عنوان مراکز بازرگانی و دادوستد کالا با چین خصوصاً بندر کانتون عمل می‌کردند. در همان حال موقعیت سیاسی بر اهمیت تجارت دریایی افزود و از عهد ساسانی بنادر خلیج فارس مرکزیت بیشتری در دریانوردی اقیانوس هند یافتند و بازرگانان ایرانی و هیئت‌های رسمی از سوی دولت ساسانی از خلیج فارس به چین می‌رفتند؛ چنان که صاحب‌منصبی ساسانی با واژه چینی «سا- پائو»^۱ شناخته می‌شد و در «سی- نان»^۲ استقرار داشت (Daryae, 2003: 9). از سوی دیگر، اوضاع سیاسی چین (۴۲۰ تا ۵۹۸ میلادی) منجر به تقسیم چین به دو بخش «شمالی و جنوبی» شد که مهم‌ترین نتیجه آن مهاجرت بزرگ قوم «هان» به نواحی جنوب رودخانه یانگ - تسه و استقرار قبایل شمالی در مسیر جاده ابریشم و ناامن شدن این جاده برای بازرگانان بود و زمینه لازم برای گسترش ارتباط دریایی بین چین، هند و ایران فراهم شد (وثوقی، ۱۳۹۵: ۳۹)، چنان که تاجران ساسانی کالاهای منطقه خلیج فارس را با کشتی‌های ایرانی به خاور دور حمل می‌کردند. بنابراین بنادر و مراکز تجاری مهمی در عهد ساسانیان در سواحل و بوم خلیج فارس چون توچ (محل اتصال بیشاپور پایتخت شاپور یکم به دریای پارس)، ریشهر، سیراف (محل اتصال مسیر شهر گور به خلیج فارس) صحار، قلهاات و اوال (جزیره بحرین) سر بر آوردند (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۹-۴۳).

بندر ابله در اواخر عهد ساسانی (انوشیروان تا جانشینان خسرو پرویز) مهم‌ترین بندر تجاری عراق خصوصاً در تجارت با چین بود. آنجا در رأس خلیج فارس و گلوگاه ارتباطی پایتخت (تیسفون) مبدأ تجارت مستقیم بازرگانان ایرانی (غالباً بازرگانان عمده پایتخت‌نشین) با بازرگانان چینی عهد سلسله تانگ بود. منابع قرون اولیه اسلامی نیز ابله را «فرج الهند» نامیده، (طبری، ۱۳۸۷: ۳/۳۴۳) و تاجران از آنجا با کشتی‌هایی موسوم به «خیطی» که ساخت ابله بود تا چین سفر می‌کردند (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۹۹).

1. Sa-pao
2. Si-nan

در واقع بنادر اصلی ایرانی خلیج فارس (سیراف و ابله) از طریق راه‌های بوم «ایران شهر» به پایتخت‌های ساسانیان (بیشابور، گور، تیسفون) متصل می‌شد و احتمالاً محل تجمع بازرگانان مسافر (سواحل) را به محل تجمع بازرگانان بزرگ خزان (خزانه‌دار) (تاجران پایتخت‌نشین بازار معروف تیسفون) متصل می‌کرد. با توجه به زیرساخت‌های فوق‌الذکر، به تدریج طبقه‌ای از بازرگانان در عهد ساسانیان احیا شد و دامنه فعالیت‌های خود را در دریاها تا چین توسعه داد، که شرح آن در زیر آمده است:

۶. تاجران «پو-سه» (پارسی یا زردشتی) در چین

در اسناد چینی میانه سده‌های چهارم تا دوازدهم میلادی از ایرانیان زرتشتی و سرزمین آنان با نام «پو-سه»، «پو-سو»^۱ معادل چینی «پارسا» و «پارس» یاد شده است؛ (Whitehouse and Williamson, 1569: 43). همچنین در منبع چینی تانگ شو مملکت پارس ساسانی را «پو-سه» و در مقابل اعراب را «تا-شه» (مظاهری، ۱۳۸۸: ۲/ ۱۹-۷۱۸)، «تاشیه» (مسلمانان عربی زبان ایرانی) نوشته‌اند (سیرافی، ۱۳۸۱: ۲۴) و به قیافه‌های ملوانان ایرانی و به ویژه بینی‌های بزرگ و قوس دار آن‌ها اشاره شده است (ستوده‌نژاد، ۱۳۸۳: ۶-۵۵). منابعی چون تواریخ «کیو-وی»^۲ (تألیف ۳۰۶ م.) و هسو پیائو^۳ (تألیف قرن پنجم میلادی)، (Whitehouse and Williamson, 1569: 44-46)، وی-شو^۴ و سوی-شو^۵ اشاراتی به کالاهای پو-سه کرده‌اند که حکایت از حضور ایرانیان در چین دارد. فهرست کالاهای صادراتی توسط تاجران «بو سی»^۶ (پوسه) به چین، از قبیل مرجان، عنبر، عقیق جگری، مروارید درشت، شیشه‌های شفاف و کدر، سنگ بلور، الماس، فولاد، جیوه، کندر، گیاه مُر، زردچوبه، حریر گلدار و مشجر، زربفت (پارچه ابریشمی گل برجسته)، ململ موصلی، فلفل سیاه، فلفل دراز، خرما، گیاه تاج‌الملوک (اقونیطون)، خولنجان شیرین (=خسرودار، از خانواده زنجبیل) و ... (Chau-ju-kua, 1965:16) حکایت از اهمیت، وسعت، تنوع و

1. Po-ssü
2. Ku-wei
3. Hsu Piao

۴. Wei-shu کتابی تاریخی است که در سال ۵۷۲ م. نگاشته شده است. (Chau-ju-kua, 1965: 16)

۵. این کتاب مربوط به وقایع سلسله سوئی میان ۶۱۷-۵۸۱ م. است. (Chau-ju-kua, 1965: 16)

6. Bosi

بین‌المللی بودن کسب و کار تاجران ساسانی و نقش واسطه‌گری آنان میان شبه‌جزیره عربی و چین دارد؛ چنان‌که لوویتسکی بازرگانان ایرانی را اصلی‌ترین واردکنندگان محصولات شبه‌جزیره عربی به چین دانسته است. او چنین استدلال کرده است که دلیل این امر آن بود که دریانوردان و تاجران عرب در زمان قبل از اسلام و نیز در عهد خلافت اموی به بنادر مختلف آسیای جنوبی و آفریقای شرقی رفت‌وآمد می‌کردند و خطر رفتن به دوردست‌های شرق را متحمل نمی‌شدند (Lewicki, 1935: 174-175).

منابع باستان‌شناختی نیز روابط تجاری ایران ساسانی با بندر گوانجو (کانتون) از طریق مسیر دریایی خلیج فارس را تأیید می‌کنند (Frye, 1993: 62-64).^۱ از سوی دیگر، تاجران ایرانی نیز برای به انحصار درآوردن تجارت شرق آسیا، مراکزی را در چین احداث کردند، چنان‌که در پایان قرن دوم هجری / هشتم میلادی دادوستد منظم و دائمی با چین استوار شده بود (Whitehouse and Williamson, 1969: 47-49) و تاجران پوسه کمابیش تاجرانی بی‌رقیب و واسطه تجارت چین با شبه‌جزیره عربی بودند.

تجارت دوره ساسانی توسط شرکایی از افراد عادی موسوم به «همبایی»^۲ [در فارسی نو: انباز به معنای شریک] یا جماعات دینی انجام می‌شد که سرمایه‌های خود را به اشتراک گذاشته و شرکت تشکیل داده بودند. این اتحادیه‌ها در زمینه قوانین و مقررات حاکم بر خرید و فروش تولیدات مهارت داشتند (Frye, 1993: 62-64). این شکل مالکیت در اواخر دوره ساسانی رواج داشت و نه تنها کتاب *مادیان هزاره‌دستان* (کتاب هزار حکم [حقوقی]) بلکه کتاب *یشوبوخت* (به زبان سریانی) از اصل شراکت یاد کرده‌اند (مرد بهرامان، ۱۳۹۱: ۹۳). اما با وجود تشکّل‌های صنفی کمابیش مستقل مذکور در میان بازرگانان پارسی، رشد بازرگانی دریایی ساسانیان بیش از هر چیز مرهون مداخلات مستقیم دولت بوده است (Whitehouse and Williamson, 1969: 40).^۳ لذا به نظر می‌رسد که سقوط دولت

1. Ying-dak
2. hambāyih

۳. زیرا هدف اولیه، سیادت تام بر خلیج فارس و دوم گسترش دادوستد پرسود بین هندوستان، سیلان و غرب بوده است و دولت ساسانی از حوزه فعالیت آنها تا عدن و سیلان پشتیبانی می‌کرد (Whitehouse and Williamson, 1969: 40).

ساسانی زمینه را برای زوال تدریجی کار و نفوذ بازرگانان پارسی و در نتیجه پیشی گرفتن تجار عرب فراهم کرد.

۷. دوره برتری و انحصار بصره در رأس خلیج فارس (قرون یکم تا سوم هجری)

در نیمه نخست قرن یکم هجری / هفتم میلادی فتوحات مسلمانان منجر به سقوط ساسانیان و از بین رفتن نظام مرزبانی و وحدت سیاسی ایران شد. این امر منجر به توجه مسلمانان و مهاجرت آنان به بنادر شمالی خلیج فارس و تحرک اجتماعی فعال تری شد. بنابراین یکی از جبهه های فتوحات اسلامی در همان مسیر تجاری خلیج فارس صورت گرفت که از عمان و بحرین به ایالت فارس می آمد، چنان که فتح بحرین در سال ۱۴ هـ ق مقدمه ای برای فتح عمان، جزیره بنی کاوان (قشم)، جزیره قیس (کیش)، توج و سراسر فارس (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۷۵-۲۷۱) و بندر ابله (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۳۳) مشهورترین بندر خلیج فارس شد. (اصطخری، ۱۳۴۷: ۸۳؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱/۲۳، ۳۰). فتوحات اسلامی در نواحی ساحلی و داخلی فارس نتایج متنوعی برای بازرگانان و تجارت منطقه خلیج فارس دربر داشت که از آن جمله اند:

۱. سلطه اعراب مسلمان بر بسیاری از زمین های زیر کشت «بوم» (نواحی داخلی اردشیرخوره و شاپورخوره) و «بر» (کرانه و سواحل، سیفها) خلیج فارس موجب رانده شدن زمینداران سابق ساسانی زردشتی به تجارت و حضور بیشتر زرتشتیان در نواحی گرمسیر ساحلی شد؛ (خیراندیش، ۱۳۹۱: ۱۵۴ و ۱۵۸) مانند سکونت زرتشتیان در سیراف (Whitehouse and Williamson, 1569: 19).
۲. تشدید روند و افزایش حجم مهاجرت اقوام، به خصوص اعراب، به خلیج فارس به معنی تراکم جمعیت در منطقه بود. در نتیجه عدم پاسخ گویی اقتصاد کشاورزی و زمینداری برای تأمین نیازهای معیشتی جمعیت متراکم خلیج فارس، بسیاری از مردم به تجارت رو آوردند.

۳. تراکم جمعیت به‌نوبه خود بازاری متراکم و پرتقاضا در خلیج فارس به وجود آورده بود. این امر کسب و کار بازرگانان را به تدریج رونق داد و جاذبه‌ای برای افزایش جمعیت تجار شد؛ امری که احتمالاً به تدریج به پیدایش تقسیم کار و تخصص حرفه‌ای میان اصناف مختلف بازرگانان منجر شد.

از سوی دیگر، بصره که در ابتدا (اصطخری، ۱۳۴۷: ۸۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱/۱۶۳-۱۶۲) لشکرگاه بود، در قرن دوم هجری پس از برقراری ثبات در نواحی فتح‌شده، به پررونق‌ترین مرکز تجاری رأس خلیج فارس و حتی نیمه غربی اقیانوس هند تبدیل شد و به عنوان مهم‌ترین بندر عراق عباسی، گروه‌های ثروتمندی از تجار را در خود گرد آورد و آبادانی و رونق آنجا عاملی برای جذب نیروی کار گسترده به خصوص پیشه‌وران از دیگر نواحی شد. بنابراین بصره بندر اصلی تجارت شهری، لنگرگاه و بارانداز کشتی‌ها و قایق‌های حمل کالا، مراکز مالی، آزادی تجارت مسیحیان و یهودیان و دیگر گروه‌های دینی (وثوقی، ۱۳۸۹: ۹-۶۸) و بازاری برای تجارت با هند شد (ندوی، ۱۳۸۴: ۱۳۴). از سوی دیگر، انتقال پایتخت از دمشق اموی به بغداد عباسی (۱۴۹هـ.ق) موجب بازگشت اهمیت سیاسی خلیج فارس در عهد عباسی شد. این امر موجب تمرکز اقتصادی خلافت اسلامی در بصره شد، چنان‌که کالاها از واسط، بصره، اهواز، فارس، عمان، یمامه و بحرین از یک سو به دجله و از سوی دیگر تاجران کالاهای رقه، سوریه، مصر و آفریقای شمالی را با قایق به فرات حمل و سپس از طریق نهر عیسی به بغداد می‌رساندند. بدین ترتیب، تاجران عراقی به صادرات خرما، حنا، خز بصری، پارچه‌های ابله، انواع پوشاک ابریشمی و حصیرهای زیبا مشغول بودند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱/۱۶۵، ۱۸۱-۱۷۸).

۸. برآمدن تجار عرب (عمانی و عراقی) و رقابت با بازرگانان زرتشتی در خانفوا (قرن یکم تا سوم هجری)

منابع چینی غالباً به مبلغان مذهبی و سفارت‌های سیاسی اعزامی از سوی خلافت به دربار تانگ اشاراتی دارند: طبق روایت منبع چینی مین - شو،^۱ اولین بار در سال ۶۱۸م. فردی

مسلمان برای ترویج اسلام به کانتون سفر کرده است (Chau-ju-kua, 1965: 14-15). البته برخی از این مبلغان، محدثان و علما برای تأمین معاش و خرج سفرهای خود به تجارت می‌پرداختند (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۳۳۱-۳۲۵). پس بعید نیست که کسب سود تجاری نیز از انگیزه‌های این سفرها بوده باشد. خلیفه سوم عثمان بن عفان نیز در سال ۳۱ هـ/ ۶۵۱ م سفیری را با هدایا و نامه‌ای به دربار چین فرستاد و به پادشاه چین اعلام کرد که سه خلیفه به مدت سی و چهار سال حکومت کرده‌اند. با توجه به این که عثمان بن عفان پیش از اسلام تاجر بوده است، شاید علاوه بر اعلام سقوط ساسانیان و تبلیغ پیام اسلام، برای برقراری ارتباط تجاری اقدام به اعزام سفیر به چین کرده است. ارسال سفرا در سال ۹۴ هـ/ ۷۱۳ م. و ۱۰۸ هـ/ ۷۲۶ م. به چین ادامه داشت و سفرا در آن سال اسبان زیبایی را با خود به چین بردند (Bretschneider, 1871: 8) که شاید مقدمه‌ای برای تجارت اسب از خلیج فارس به هند و چین بوده است. همچنین کتیبه‌ای به تاریخ ۱۲۴ هـ/ ۷۴۲ م. در یکی از مساجد چین وجود دارد که اشاره به ورود اسلام به چین دارد (پوزان و دیگران، ۱۳۷۱: ۱۹). ساخت مسجد به معنی گردآمدن جمعیت قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان در آن ناحیه بوده است. از سوی دیگر با سقوط دولت ساسانی به دست اعراب مسلمان، عرب‌ها وارث دریانوردی میان خلیج فارس و چین شدند (سیرافی، ۱۳۸۱: ۲۵)، چنان که تجار عرب برای سفرهای طولانی از خلیج فارس به افریقا، چین و هند از تقویم دریانوردی (نوروز دریا) زرتشتیان استفاده می‌کردند (خیراندیش، ۱۳۸۷: ۳۴۷-۲۵۱). البته پیشگامان مسلمانان در تجارت به سوی چین دریانوردان ایرانی بودند که قبل از آن در دربار خلفا خدمت می‌کردند (Lewicki, 1935: 175-176). وجود بقایای کشتی عربی یا هندی یافت شده (قرن سوم هجری) در اعماق آب‌های ساحلی اندونزی، سفر تاجران عرب به چین را تأیید می‌کند؛ خصوصاً که محموله این کشتی سرامیک‌های چینی بوده است که در شهر چین تولید می‌شد و به احتمال به سمت خاورمیانه در راه بوده است (Flecker, 2001: 335-354). از سوی دیگر، هم‌زمان با تأسیس بغداد، توسعه و رونق بندر بصره در قرن دوم هجری، فعالیت اعراب و ایرانیان مسلمان در کار بازرگانی در هند و چین و... نیز افزایش یافت. البته این بدان معنا نیست که تاجران زرتشتی به یک‌باره از کار تجارت با چین دست

برداشتند یا از گردونه رقابت خارج شدند؛ زیرا پس از فتح فارس توسط اعراب، زرتشتیان به مناطق گرمسیر، سواحل و مناطقی چون هندوستان مهاجرت کردند و به امر تجارت روی آوردند اما از اواخر قرن دوم هجری، خلافت با جابه‌جا کردن و استقرار قبایل عرب بنی‌زهیر، بنی‌صفار و بنی‌عمار در «سیف»‌های (ساحلی) و دریافت عشور دریا، بر تاجران زرتشتی مسلط شد (خیراندیش، ۱۳۹۱: ۱۵۴-۱۵۸). همچنین در قرن دوم هجری، تاجران عمانی - اباضی چون ابوعبیده عبدالله بن قاسم (حدود ۱۴۰ هـ ق / ۷۵۸ م) و النضر بن میمون (حدود اواخر قرن دوم هجری) برای تجارت به چین سفر کرده‌اند. ابوعبیده از پیشگامان و تاجران نامدار عرب در شرق خصوصاً در زمینه تجارت مُر^۱ و عود با چین بوده است. ظاهراً در زمان ابوعبیده نیز تاجران به صورت شراکت با اتحادیه‌های تجاری به امر تجارت می‌پرداختند، چنان‌که او برای خرید و فروش عود با یک شرکت تجاری شریک شد و بابت آن ۲۰ دینار پرداخت کرد (Lewicki, 1935: 179-181). یکی از دلایل برآمدن تاجران عمانی در تجارت با چین، موقعیت مناسب جغرافیایی عمان بر سر راه مستقیم به چین و نیز برقراری ثبات در عمان به واسطه سلطه اباضیان بود. در این دوران تاجران «تایشه» در کنار تاجران «پوسه» (زرتشتیان پارسی‌گوی) به امر دریانوردی و تجارت مشغول شدند (حورانی، ۱۳۳۸: ۸۲) و با آغاز قرن یکم هجری مهاجرنشین‌های خارجی ساکن در کانتون را اغلب ایرانی‌ها و عرب‌ها تشکیل می‌دادند؛ البته به تدریج تعداد زیادی از این مهاجران بین سال‌های ۶۱۸-۶۲۶ م. به کانتون وارد شده‌اند. اما این مهاجرنشین‌ها از قرن سوم هجری در تجارت با چین اهمیت یافتند (Chau-ju-kua, 1965: 14-15). ظاهراً تاجران اموی در چین مشهور به «تاشی‌های سپیدجامه» و تاجران عراقی مشهور به «تاشی‌های سیاه‌جامه» بودند (Bretschneider, 1871: 8-10) و عواملی چند تا قرن سوم هجری باعث فعال‌تر شدن تاجران عراقی در کنار تاجران زرتشتی در کانتون و دیگر بنادر جنوب و شرق چین شد: ۱- بغداد (پایتخت عباسیان) به‌عنوان مرکز مدیریت تجارت با چین عمل می‌کرد، زیرا بغداد دارای جمعیت و ثروت فراوانی شده بود و دربار خلافت خود از مصرف‌کنندگان

۱. صمغی بود که از درختی خاردار (خار مُغیلان) تولید می‌شد و در عربستان می‌روید. از این صمغ در ترکیب روغن

مقدس کلیساها استفاده می‌شد. ر.ک: ابن العبری، ۱۳۷۷: ۴۵۱

کالاهاى تجملی و زینتی بود و این بر فعال شدن تاجران عراقی می افزود. بازارهای بغداد چنان رونق داشت که چینی ها آنجا را «بازار عمومی بومیان بهشت غربی» به شمار می آوردند که بازرگانان خارجی سرزمین تاي - شی (مسلمانان) در آنجا گرد می آمدند (Chau-ju-kua, 1965: 102). علاوه بر تاجران مسلمان، تعداد بسیاری از تجار بزرگ ایرانی، یهودی (رازانیه؟) و مسیحی در این شهر سکونت و ثروت های عظیم گرد آورده و برای وزرای خلفا به منزله بانکداران دولتی بودند (دوری، ۱۳۷۵: ۱۲۴-۱۲۵). همچنین برخی از سیاست های مالی خلفا، تاجران بصره را در موقعیتی برتر از تاجران زردشتی و دیگر تاجران قرار می داد و به عبارتی دیگر تاجران مسلمان در رقابت با دیگر تاجران فرصت و امتیاز بیشتری را برای کسب سود به دست می آوردند؛ چنان که در زمان خلفای راشدین از «تاجر مسلم» پنج صدم (پنج درهم از هر صد درهم) از «تجار العهد» (تاجران اهل ذمه) یک بیستم، و از «تجار الحرب» (که به لشکرگاه مجاهدان کالا می آوردند) یک دهم برحسب درهم، مالیات اخذ می شد (المقریزی، ۱۴۱۸: ۱/۱۹۴). همچنین برخی از خلفا در دوران عباسی چون خلیفه واثق بالله (۲۳۲-۲۲۷هـ.ق) گاه با بخشیدن مالیات ده یک تاجرانی که وارد دریای چین می شدند، تاجران را تشویق به تجارت با چین می کرد. البته این بخشش پس از وقوع آتش سوزی وسیعی در بغداد و در نتیجه کمبود کالاهاى چینی در آنجا اتفاق افتاد (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۵۱۱). یکی از بازارهای شهر بغداد مشهور به «بازار خضیر» بود که مرکز «طرائف الصین» (طرفه های چین) بود (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۴۹). البته یافته های ظروف چینی در سیراف نشان می دهد که کالاهاى چینی از بندر سیراف به بغداد برده می شد (Whitehouse, 1968: 16). بنابراین بغداد بزرگترین مصرف کننده کالاهاى وارداتی بود و به دلیل حضور تاجران ثروتمند در آنجا، سیل کالاهاى تجملی به این شهر سرازیر می شد. به احتمال خضیر نام تاجر یا فردی ثروتمند بود که بانی یا مستأجر راسته بازار کالاهاى چینی بوده است. زیرا بازارهای بغداد به فروشندگان و تجار به طور سالانه به قیمت دوازده میلیون درهم اجاره داده می شد (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۵۰).

۲- سیاست تجاری سلسله تانگ عامل مهمی در جذب بازرگانان به خانقوا بود، چنان که در چین از مسلمانان مالیات اخذ نمی شد (Chaffee, 2008: 117). این امر در قیمت نهایی

کالا تأثیر می‌گذاشت و این خود انگیزه‌ای برای تشکیل نمایندگی‌های تجاری توسط تاجران خلیج فارس، خصوصاً تاجران عراقی، و در نتیجه تشکیل جماعت‌های تجاری اسلامی در بلاد دیگر از جمله بندر خانفوا می‌شد. به نظر می‌رسد در این صورت تاجر ساکن در خانفوا نماینده تاجر انباردار (عمده‌فروش - مقیم) در خلیج فارس (بصره - بغداد و سیراف و دیگر نواحی خلیج فارس) بود که معمولاً تاجری ثروتمند به شمار می‌آمد که توسط پسران یا غلامانش در دیگر بلاد نمایندگی تجاری تأسیس می‌کرد و تاجران سفار^۱ را به عنوان مباشر سفرهای تجاری شرکت اقتصادی خود استخدام می‌کرد. رسم دادوستد و بازرگانی در خانفوا به گونه‌ای بود که تاجران را تشویق به آمدن و آمدن به آنجا می‌کرد، چنان که هرگاه بازرگانان از راه دریا کالا به چین وارد می‌کردند، کالاهای آنان انبار می‌شد تا آخرین تاجران دریا به بندر وارد شوند. کالاهای انبارشده برای شش ماه در برابر هرگونه خسارتی ضمانت می‌شد، سپس دولت سی درصد کالاها را از تاجران به صورت نقدی و به بالاترین قیمت خریداری می‌کرد و مابقی کالاها را به بازرگانان بازمی‌گرداند و پادشاه در خرید کالا به کسی ستم نمی‌کرد (سیرافی، ۱۳۸۱: ۶۹). امپراتور تانگ خود با فرستادن خواجگان مورد اعتمادش، از خریداران اصلی کالاهای وارده به خانفوا بود. او همچنین برای خرید کالای تجار، همگی آنان را احضار می‌کرد و سپس اقدام به خرید کالا می‌کرد و به امنیت تجار در خانفوا اهمیت فراوانی می‌داد، چنان‌که در موردی از تاجری سمرقندی که از خلیج فارس به خانفوا سفر کرده بود، به شکایت او رسیدگی کامل کرد. (مسعودی، ۱۳۸۲: ۱/ ۳۹-۱۳۸). بنابراین امپراتور چین با اتکا به قدرت خود حامی امنیت، سود و سرمایه تاجران بود و با کیفیت‌ترین کالاهای وارداتی را به گران‌ترین قیمت از تاجران خارجی می‌خرید که این شرایط به تجمع و اقامت تجار در کانتون منجر شد. در قرن سوم هجری حضور تاجران عراقی در کانتون چندان بود که رونق دریای چین و هند به واسطه

۱. برخی بازرگانان کثیرالسفر بودند و منابع عربی قرن چهارم هجری در ضمن تعریفی از مسافره و تاجران سفار از اینان با اصطلاح «التجار الموغلین فی الأسفار» (تاجرانی که به سفرهای دور و دراز می‌روند) یاد کرده‌اند (تنوخی، ۱۹۷۱: ۲: ۳۶۰). در قرن پنجم هجری عنصرالمعالی بازرگانی را به دو شکل مسافره و معامله به قرار ذیل تقسیم کرده است: «بر هر دو روی بازرگانی دلیری است و ناپاکی بر مال و بر تن. و با دلیری باید که راستی و امانت دارد و طریق دیانت سپرد و از بهر سود خویش زیان دیگران نخواهد و به طمع سود سوزش دل خلق نجوید» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۳: ۱۶۷).

آمد و شد آنان به آن بندر بوده است (سیرافی، ۱۳۸۱: ۸۹). سیرافی نیز تأکید می‌کند که «خانفوا همان شهری است که بازرگانان عرب بدانجا می‌رفتند» (همان، ۹۰). بنابراین به سبب احترام و تشویق فراوان حکومت تانگ، تعداد زیادی از بازرگانان عرب و ایرانی در چین سکونت گزیدند. برخی از تاجران با خانواده خود مهاجرت، و برخی دیگر در چین با دختران چینی ازدواج می‌کردند. از سوی دیگر چینیان همسران غیرچینی تاجران را «زنان پارسی» و یا «زیبارویان بوسارمان» می‌نامیدند. ظاهراً واژه چینی «بوسارمان» تصحیفی از کلمه فارسی «مسلمان» بوده است. فرزندان آنان که در چین متولد می‌شدند به «میهمانان متولد چین» مشهور بودند (جین یوان، بی تا: ۱۵). امپراتوران تانگ معمولاً تاجری مسلمان را برای صادر کردن احکام و قضاوت میان جماعت مسلمان در آنجا انتخاب می‌کردند (سیرافی، ۱۳۸۱: ۵۶، ۸۹) که اغلب از میان محتشم‌ترین تجار مسلمان تعیین می‌شد و با تأیید و فرمان رسمی دولت چین انجام وظیفه می‌کرد. در کانتون نیز دیوانی تحت فرمان ملک‌التجار (شاه بندر؟) وجود داشت که مسئول پاسخ‌گویی به شکایات چینیان در باب عدم پرداخت وام‌ها، قرض‌ها، بهره و سود وام‌های خارجی و مسئول بررسی مدت زمان بازپرداخت وام‌ها بود. بازپرداخت قرض‌ها معمولاً با کالا و طبق قیمت و نرخ آن‌ها در زمان آغاز اقامت در بازار آنجا تعیین می‌شد و از تاجران دو برابر مبلغ وام، دریافت می‌شد (Chau-ju-kua, 1965: 16).

اعطای حقوق مدنی و حتی کنسولی به جماعات مهاجرنشین مسلمان توسط حکومت تانگ هم نشانه همبستگی روبه‌افزایش و نفوذ روبه‌رشد تجار مسلمان در اقتصاد و جامعه چین بود و هم نشانه اراده سیاسی دربار چین برای توسعه ارتباط تجاری و سیاسی با خلافت عباسی و آسیای غربی بود. این امر تاجران مسلمان به خصوص عراقیان (و بصریان) را در تجارت دریایی چین در موقعیتی برتر از دیگران قرار داد.

۹. بازتاب رقابت تاجران عراقی و تاجران زرتشتی در خانفوا و قطع موقت تجارت دریایی با چین (۱۴۱ هـ.ق / ۷۵۸ م.)

در سال ۷۵۸ م. / ۱۴۱ هـ.ق در «آغاز دوره کی-ین-یون» (۷۵۹-۷۵۸ م.) گروهی از مردم پو-سه به دنبال تا-شه-ها (تازیان) بناگاه به ولایت (دریایی) کانتون حمله بردند، انبارهای غلات و

مخازن سکنه آنجا را به آتش کشیدند و سپس از همان راه دریا پس نشستند. ولی طی دوره تا-لی (۷۷۹-۷۶۶ م) از نو به ادای احترام آمدند» (مظاهری، ۱۳۸۸: ۲/۷۲۷). البته دلایل آن غارت (Chau-ju-kua, 1965: 14-15) و این عذرخواهی نامعلوم است. هادی حسن و به تبع او حورانی نیز چنین برداشت کرده‌اند که مردمان تازی و پارسی باهم شهر بندری کانتون را غارت کردند، سوزاندند و از راه دریا برگشتند (Hasan, 1928: 102 و حورانی، ۱۳۳۸: ۸۴) این واقعه موجب کمبود کالا در کانتون، و گرانی و کمیابی کالا در بغداد شد (سیرافی، ۱۳۸۱: ۵۶). اما علی مظاهری در تعلیقه‌ای که بر این قسمت از تانگ‌شو نوشته، چنین برداشت کرده است: «این پارسیانی که از طریق دریا به کانتون تجاوز می‌کنند، پارسیان بصره و خلیج فارس یعنی خوارج [اباضی؟] اند که به تابعیت حکومت عباسیان درآمده بودند» (مظاهری، ۱۳۸۸: ۲/۷۲۷). استنباط نگارندگان موافق با برداشت مظاهری است، اما با این تکمله ادامه می‌یابد که ایرانیان همچنان در برابر سلطه عرب مقاومت می‌کردند و این بار در اواسط قرن هشتم میلادی در قالب خوارج به مهاجرنشین‌های عربی حمله کرده بودند که جایگزین مهاجرنشین قدیمی‌تر پارسیان زردشتی روزگارساسانی شده بودند. در واقع ایرانیان می‌خواستند با این حمله، مهاجرنشین ایرانی را جایگزین مهاجرنشین عرب کنند، زیرا به نظر می‌رسد که در این بین، خلافت با اعزام سفیرانی، با ابزارهای دیپلماتیک خواسته - و موقتاً توانسته بود- که مهاجرنشین نویناد عرب مسلمان را در برابر مهاجرنشین قدیمی‌تر پارسی زرتشتی تقویت کند و ترجیح بخشد. اما از آنجا که تانگ‌شو می‌نویسد که حمله ایرانیان خوارج خلیج فارسی به کانتون موقت بود و پس از حمله دوباره از راه دریا عقب نشسته بودند، و بعد از مدتی نیز دوباره روابط احترام‌آمیزی میان پارسیان و دربار چین برقرار شد، بنابراین حمله بیشتر ایدایی یا غارتی به منظور تخریب تأسیسات اقتصادی (انبارها و مخازن) و سرمایه مهاجرنشین عرب در آنجا بوده است. به احتمال قوی انگیزه اقتصادی این امر، بازگرداندن مسیرهای تجاری به بنادر ایرانی - خوارجی خلیج فارس چون سیراف و عمان بود تا از سلطه‌گری عباسیان و تجار عرب مسلمان عراقی بر تجارت دریایی چین و تغییر راه‌های آن به عراق، جلوگیری کنند. در واقع در زیر پوسته این حوادث، رقابت جامعه بازرگانان ایرانی (زرتشتی) با جامعه تجاری عرب سنی حامی

خلافت عباسی (تجّار عراقی) را می‌توان دید. بنا به گزارش حورانی در سال‌های ۷۵۸ م. / ۱۴۱ هـ.ق در تاریخ تانگ (ماجرای کانتون و سوزاندن آنجا) این آخرین ذکری است که از پو-سه در سالنامه‌های چینی به میان می‌آید؛ درحالی‌که همان زمان مردم تاشه همچو یک جامعه بیگانه در کنار آن‌ها پیدا شده‌اند (حورانی، ۱۳۳۸: ۸۴). به نظر می‌رسد آمدن نام پوسی‌ها برای آخرین بار در سال ۷۵۸ م. / ۱۴۱ هـ.ق و ماجرای سوزاندن کانتون شاهدهی بر رقابت تاجران زرتشتی و عرب و بیرون رانده شدن تاجران ایرانی و کم‌اهمیت شدن آنان است. بنابراین نظریه رقابت میان تاجران ایرانی و عرب و سوزاندن کانتون به دنبال گرفتن انتقام از اعراب تقویت می‌شود. یکی دیگر از شواهد تاییدکننده تحلیل فوق و از مستندات حاکی از تداوم نفوذ ایرانیان در بندر کانتون و حتی در دربار و پایتخت چین، مقاماتی است که خانواده ایرانی لی-سو در مراکز نامبرده به دست آورده بود: چنان‌که سنگ قبری در نزدیکی شهر «شی-آن» پایتخت سلسله تانگ پیدا شده است، که طبق کتیبه آن، متعلق به یکی از اشراف ایرانی است که نام خانوادگی او «لی-سو» و همسرش از یک قبیله ترک به نام «بی-شی» بوده است. لی-سو در گوانجو (کانتون) رشد یافته و پدر او بین سال‌های ۷۷۰-۷۵۶ م / ۱۵۳-۱۳۹ هـ.ق معاون حاکم بندر گوانجو بوده است. لی-سو خود در سال ۷۷۶ م / ۱۵۹ هـ.ق در یکی از بخش‌های اداری سلسله تانگ استخدام شده، و پس از مهاجرت به پایتخت، این کتیبه در شهر شی-آن به دستور او نوشته شده است. لی-سو شش فرزند داشته که البته ابتدای اسم همه آنان همچون نام معمول نسطوری‌ها «جیانگ» بوده و همگی آنان در دستگاه اداری سلسله تانگ و در بخش‌های مختلف کار می‌کرده‌اند. (وثوقی، ۱۳۹۵: ۷۶-۷۷).

اما این سؤال باقی می‌ماند که چرا پسر لی-سو به پایتخت مهاجرت کرده بود؟ آیا این بدان معنی بود که ایرانی‌ها در کانتون دیگر محبوب یا صاحب نفوذ نبودند؟ در پاسخ می‌توان فرض کرد که با توجه به این که آنان در طی دوره تا-لی (۷۷۹-۷۶۶ م.) از نو به ادای احترام آمدند، به احتمال از عقب‌افتادن تدریجی ایرانیان در رقابت با اعراب حکایت داشت.

در سال ۱۷۶۰م. / ۱۴۳هـ ق فردی شورشی به نام «تین سین کینگ» شهر هانگ‌چو^۱ را مورد تاخت و تاز قرار داد و به روایتی «هزاران» تن از ساکنان تاشی و پو-سه‌ها را از دم تیغ گذرانید. آنچه از این شواهد استنباط می‌شود این است که در سال ۱۷۶۰م. / ۱۴۳هـ ق گروهی از جمعیت پوسه در چین سکونت و کشتی‌های آنان به چین رفت و آمد داشته‌اند. البته در کنار تاجران پوسه گروهی از شیعیان فراری از خلافت اموی نیز به جزیره‌ای در چین پناهنده (Whitehouse and Williamson, 1569: 44) و واسطه دادوستد میان چینی‌ها و بیگانگان شدند (حورانی، ۱۳۳۸: ۸۴). شاید بتوان چنین حدس زد که کشتار هزار تن از تایشه‌ها و پوسه‌ها به دلیل شورش آنان در سال ۱۵۷۸م. / ۱۴۱هـ ق بوده است.

در سال ۱۸۴۵م. / ۲۳۱هـ ق به فرمان فغفور و و-تسونگ، خانقاه‌های بودائیان دولتی شد و موبدان زرتشتی (مو-هوب) و نسطوری (راهبان تا-تسین) که ظاهراً تعداد آنان به سه هزار نفر می‌رسید، طرد شدند (مظاهری، ۱۳۸۸: ۲/۷۲۶). حال این سؤال پیش می‌آید که آیا اخراج زرتشتیان از چین حکایت از رقابت مسلمانان با زرتشتیان ندارد؟ در صورتی که در تمام خیابان‌های اصلی شهر «چانگ‌آن» (پایتخت) بازرگانان مسلمان دیده می‌شدند و در شرق و غرب شهر مغازه‌های خارجیان و اقامتگاه‌های متعلق به مردم تاشی و پارسیان وجود داشته است که در آن‌ها کالای غرب آسیا و آفریقا از جمله عاج، شاخ کرگدن، ادویه و جواهرات عرضه می‌شد (جین‌یوان، بی تا: ۱۳ و Williamson, 1974: 78).

از سوی دیگر دولت چین به محصولاتی چون شاخ کرگدن و لاک لاکپشت احتیاج داشت و این کالاها در شرق آفریقا تهیه می‌شد، لذا اعراب نیز به دریانوردی در شرق آفریقا مشغول بودند، بنابراین تاجران خلیج فارس به عنوان واسطه‌هایی در اتصال شرق آفریقا به چین نیز فعال شدند. ارسال سفیرهای متعدد و رفت و آمد تجار حکایت از نفوذ و رقابت عرب‌ها با زرتشتیان در چین دارد؛ چنان‌که تاجری عراقی از خاندان قریش، که از فرزندان هبار بن اسود و از ثروتمندان شهر بود، به دلیل ویرانی بصره، در اثر شورش صاحب‌الزنج (۲۵۵-۲۶۵هـ)، به سیراف مهاجرت کرد و از آنجا با یک کشتی هندی و سپس از کشتی به کشتی دیگر نشسته تا به چین رسید. او در چین ادعا کرده که از خاندان

نبوت عرب است. نماینده فغفور نیز درباره او از تجار خانفوا تحقیق و آنان ادعای او را تأیید کردند. میان این تاجر عرب و فغفور چین صحبت‌هایی رد و بدل شده است که حکایت از رقابت تاجران عراقی با تاجران زرتشتی دارد؛ چنان‌که او زرتشتیان را از عبادت کنندگان آتش و سجده کنندگان به خورشید و ماه معرفی می‌کند که اعراب با کمک خدای یگانه آنان را شکست دادند و بر مملکت ثروتمند آنان چیره شدند (مسعودی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۴۳-۱۳۹).

از تحلیل این روایت چنین برمی‌آید:

۱. ساسانیان در نظر پادشاه چین مردمی محترم، عاقل و ثروتمند و با شهرتی جهانی بودند. پادشاه چین از سقوط ساسانیان و تسلط اعراب بر ایران خبر داشته است و شاید تاجران و یا مهاجران زرتشتی به چین او را از این امر آگاه کرده بودند. البته از اواخر دوره ساسانی، پیروز دوم (۶۳۱ تا ۶۳۷ م.) سفیران متعددی برای کمک گرفتن از پادشاه چین در برابر اعراب به دربار پادشاه فرستاد که البته بی نتیجه مانده بود.
۲. این گزارش‌ها نشان از رفت و آمد پر رونق اعراب و تاجران عرب به چین دارد و پادشاه خانفوا برای اثبات ادعای تاجر قریشی از دیگر تاجران تحقیق کرده که این به احتمال نشان‌دهنده مهاجرنشین تاجران عرب در خانفوا و یا حداقل تعداد زیادی از آنان در خانفواست که نسب تاجر عرب قریشی را تأیید کردند. بنابراین تاجران اعراب در کنار تاجران زرتشتی افرادی شناخته شده بودند.
۳. پادشاه چین پیامبر اسلام را می‌شناخته برای ایشان احترام قائل بوده و تصویر پیامبران را نگاه می‌داشته است. این نشانه‌ای از نفوذ فزاینده مسلمانان در جامعه و اقتصاد چین آن دوران به شمار می‌آید.
۴. به نظر می‌رسد در دربار پادشاه چین اعرابی بودند که مسلط به زبان چینی و عربی بوده‌اند، زیرا این مترجمان گفته‌های پادشاه را برای عرب قریشی ترجمه می‌کردند. در روایتی دیگر سخن از مترجمانی است که سخنان یک

سمرقندی (به زبان سغدی؟) را به چینی ترجمه می‌کردند. آیا تعداد و اهمیت مترجمان عربی‌دان نسبت به مترجمان ایرانی (از قبیل سغدیان سمرقند) افزایش یافته بود؟ آیا رقابت میان عرب و ایرانی، که در روایت فوق در خلال صحبت امپراتور و سید قریشی آشکار است، در رقابت میان زبان عربی و زبان‌های ایرانی بر سر احراز جایگاه زبان بین‌المللی تجارت در اقیانوس هند نیز منعکس می‌شد؟

۵. سید قریشی مذکور که از فرزندان هبار بن اسود بود، در ملاقات با فغفور تانگ خود را از عموزادگان پیامبر و خویشاوند او معرفی کرده و خلیفگان از جمله عباسیان معاصرش را بازماندگان و جانشینان او معرفی کرده و حتی از ایشان دفاع کرده است. این شواهد این حدس را به ذهن متبادر می‌کند که شاید این تاجر مال‌باخته به تجارت پرسود اما خطرناک اطلاعات (جاسوسی) به چین رفته بود یا حتی به نوعی فرستاده‌ای غیررسمی از سوی خلفا به دربار چین بوده است. به طور مشابهی فغفور نیز با پرسیدن سؤالاتی از جریان انتقال قدرت از ایرانیان زردشتی به اعراب مسلمان، می‌خواسته آگاهی و موضع خود را در روابط با «عراق» به‌روز کند. آشکار است که چنین آگاهی و در نتیجه تغییر موضعی، بر سرنوشت تاجران زردشتی و مسلمان تأثیری ملموس می‌نهاد.

نتیجه

در دوره ساسانی تاجران زرتشتی پارسی (پو-سی) تنها فعالان تجاری خلیج فارس در کانتون به شمار می‌آمدند. اما با سقوط دولت ساسانی و برآمدن اعراب در ایران طی دو قرن اول هجری، تاجران زرتشتی و عرب نیز در آنجا فعال شدند. به دلیل تفاوت‌های دینی میان آنان رقابت وجود داشته است و حتی فعالیت‌های برای حذف یکدیگر انجام داده‌اند. اما در قرن سوم در اثر یکدستی خلیج فارس از نظر مذهبی و مسلمان شدن تاجران زرتشتی، دوران نفوذ و غلبه تاجران مسلمان در کانتون آغاز شد. هرچند غلبه با تاجران زردشتی‌زاده نومه‌مسلمان بود، اما تاجران عرب که شامل تاجران عراقی و عمانی می‌شدند در تجارت با

کانتون فعال بودند. به طور کلی می‌توان روند شکل‌گیری رقابت و علل برآمدن و زوال گروه‌های مختلف تاجران خلیج فارس در تجارت با بندر کانتون را در تحولات سیاسی منطقه خلیج فارس جستجو کرد که عبارت بودند از: برافتادن ساسانیان زردشتی و برآمدن اعراب مسلمان در قرن یکم هجری، انتقال پایتخت از دمشق اموی به بغداد عباسی در نیمه نخست قرن دوم هجری، تشکیل امامت اباضی در عمان در قرن سوم هجری. برآمدن هر یک از این مناطق و دولت‌ها موجب رونق موقت کسب و کار بازرگانان مربوطه و برتری آنان در رقابت مورد بحث در بندر کانتون می‌شد، که این خود شرایط عمومی تجارت را تحت تأثیر قرار می‌داد.

در پاسخ به سؤال اصلی و در ارزیابی فرضیه تحقیق به نظر می‌رسد که به دلایل فوق، روند این تغییرات سیاسی - اقتصادی گروه‌بندی میان تاجران خلیج فارس را از واسطه‌گری تاجران عرب در سطح منطقه‌ای در اواخر عهد ساسانی، به هم‌نمایی در عین تفاوت در قرون اول و دوم هجری، به رقابت و در نهایت برتری تاجران مسلمان بر زردشتی در قرن سوم هجری رساند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابن العبری (۱۳۷۷). *مختصر تاریخ الدول*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: علمی فرهنگی.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۹). *من لایحضره الفقیه*، ترجمه علی‌اکبر غفاری و محمدجواد صدر بلاغی، تهران: صدوق.
- ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارسنامه ابن بلخی*. تصحیح منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- اردشیر بابکان. *کارنامه اردشیر بابکان*. ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۸۲.

- اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد (۱۳۴۷). **المسالک و الممالک**. تصحیح ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پرو کوپوس (۱۳۶۵). **جنگ‌های ایران و روم**. ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- جین یوان، فنگ (بی‌تا). **فرهنگ اسلامی در چین**. ترجمه محمدجواد امیدوارنیا، تهران: بین‌المللی الهدی.
- حورانی، جرج (۱۳۳۸). **دریانوردی عرب در دریای هند**. تهران: بی‌نا.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۷). «نوروز دریا مبنای تقویمی دریانوردی، تجارت و زراعت در منطقه خلیج فارس»، **همایش خلیج فارس: فرهنگ و تمدن**. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی. صص ۲۵۹-۲۴۷.
- _____ (۱۳۹۱). «بازشناسی روابط ویژه بوم و بر در مرزهای جنوبی فلات ایران»، **سومین همایش دوسالانه بین‌المللی خلیج فارس**. تهران: دانشگاه تهران، صص ۳۲-۱۸.
- _____ (۱۳۹۱). «دریانوردی و تجارت زرتشتیان در خلیج فارس در قرون نخستین اسلامی»، **مجموعه مقالات همایش خلیج فارس**. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۱۶۱-۱۵۲.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). **شاهنشاهی ساسانی**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دورکیم، امیل (۱۳۹۲). **درباره تقسیم کار اجتماعی**. ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز. چاپ پنجم.
- **دینکرد پنجم** (۱۳۸۸). آوانویسی. ترجمه و تعلیقات ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: معین.
- ستوده‌نژاد، شهاب (۱۳۸۳). **بازتاب تمدن‌های اشکانی - ساسانی بر سه پادشاهی در شبه جزیره کره**. تهران: آشیانه کتاب.

- سرخوش کرتیس، وستا و استوارت، سارا (۱۳۹۲). **برآمدن اسلام**. ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: مرکز.
- سیرافی، سلیمان تاجر (۱۳۸۳). **سلسله‌التواریخ یا اخبارالصین والهند**. ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: اساطیر.
- عنصرالمعالی. کیکاوس بن اسکندر بن قابوس (۱۳۸۳). **قابوس‌نامه**. مصحح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قیم، عبدالنبی (۱۳۸۴). **فرهنگ معاصر عربی - فارسی**، تهران: فرهنگ معاصر.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹). **أصول الکافی**، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: کتاب‌فروشی علمیه اسلامیة.
- کیان‌راد، خسرو (۱۳۸۵). **جامعه و اقتصاد عصر ساسانی**. تهران: سخن.
- متز، آدام (۱۳۶۲). **تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری**. ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگوزلو، تهران: امیرکبیر.
- مردبهرامان. فرخ (۱۳۹۱). **مادیان هزار دادستان**. تهران: نشر علمی.
- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین (۱۳۸۲). **مروج الذهب**. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مظاهری، علی‌اکبر (۱۳۸۸). **جاده ابریشم**. ترجمه ملک ناصر نویان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله (۱۳۶۱). **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**. ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایرانی.
- ندوی، سلیمان (۱۳۸۴). «روابط بازرگانی مسلمانان و هندوستان»، **نامه تاریخ پژوهان**. سال یکم، شماره اول.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴). **تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار**. تهران: سمت.

_____ (۱۳۸۹). **علل و عوامل جابه‌جایی کانون‌های تجاری در خلیج فارس**. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

_____ (۱۳۹۵). **میراث دریانوردان ایرانی در بنادر چین (بندر گوانجو، چوانجو، خانجو)**. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

منابع عربی و لاتین

_____ ابن الجوزی، أبو الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۹۹۲). **المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک**. تصحیح محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.

_____ ابن خردادبه، عیبدالله بن عبدالله (۱۹۹۲). **المسالك و الممالك**. بیروت: دار صادر.

_____ ابن رسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲). **الأعلاق النفیسة**. بیروت: دار صادر.

_____ اصفهانی، حمزة بن الحسن (بی‌تا). **تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلاه و السلام**. بیروت: دار مکتبه الحیاة.

_____ بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸ م). **فتوح البلدان**. بیروت: دار و مکتبه الهلال.

_____ تنوخی، أبوعلی محسن بن علی (۱۹۷۱). **نشوار المحاضره و أخبار المذاکره. تنوخی**. بیروت.

_____ الحصری، احمد (۱۹۸۶). **السیاسه الاقتصادیه و النظم المالیه فی الفقه الاسلامی**. بیروت: دارالکتاب العربی.

_____ خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷). **تاریخ بغداد**. تصحیح: عطا، مصطفی عبدالقادر، بیروت: دارالکتب العلمیه.

_____ الدوری، عبدالعزیز (۱۹۹۹). **تاریخ العراق الاقتصادی فی القرن الرابع الهجری**. الطبع الرابعه. بیروت: مرکز دراسات الواحده العربیه.

_____ الرامهرمزی، بزرگ بن شهریار (۱۸۸۶)؛ **کتاب عجایب الهند** ou Livre des marvilles de l'Inde, edit. P.A. Lith. Leide

- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ ق). **تاریخ الامم والملوک**، تاریخ الطبری. مصحح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی.
- القیس. امروء، ابن العبد. طرفه و ابی سلمی، زهیر و دیگران (۱۳۷۷). **معلقات سبع**. ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش.
- المقریزی، تقی الدین احمد بن علی، (۱۴۱۸). **المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار المعروف بالخطط المقریزیه**، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- الیعقوبی، احمد ابن اسحاق (۱۴۲۲). **البلدان**. مصحح محمد امین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- Bretschneider. E, "On the knowledge possessed by the ancient Chinese of the Arabs and the Arabian colonies and the other western countries mentioned in Chinese books. (London: Trübner and paternoster row, 1871).
- Chaffee. John, (2008). "Merchants and Quanzhou in the late Yuan- early Ming: Conjectures on the ending of the Medieval Muslim trade diaspora", *the EastAsian> Mediterranean<: Maritime crossroads of Culture, Commerce and Human Migration. Edited by Angela Schottenhammer* . Wiesbaden: Harrssowitz.
- Chau. Ju-kua, chu-fan-ehi: on the Chinese and Arab Trad in the Twelfth and Thirteenth Centuries, Friedrich Hirth and W.W.Rockhill, (Taipei , Literature House, Ltd: 1965).
- Daryee, Touraj. (2003) "The Persian Gulf Trade in Late Antiquity", *Journal of World History*. Vol. 14, No 1, pp.1-16.
- Flecker. Michael (Feb. 2001)" A ninth-century AD Arab or Indian Shipwerck in Indonesia: first evidence for direct trade with China" *World Archaeology*,pp.335-354.
- Frye. R.N, (1993). "Commerce III. In The Sasanian periods", *Encyclopaedia Iranica*. Vol VI, pp.62- 64.
- Hasan. Hadi. (1928). *A History of Persian Vavigation*.London.
- Lewicki. Tadeusz , "Les premiers commrcants Aarabes en Chine". (*Rocznik Orientalistyczny*, 1935), V. 11, pp. 173- 186 .

- Tafazzoli. A, "A list of the trades and crafts in the Sassanian period", (Archaeologische Mitteilungen aus Iran, 1974), Vol 7, pp. 191-196.
- Whitehouse, David, (1968) "Excavations at Sīrāf; First Interim Report" Iran, Vol. 6, pp. 1-22.
- Whitehouse. David, Andrew Williamson ,(1569). *Sasanian maritime trade*. Arya national shipping lines.
- Williamson, Andrew (28-29 June 1974) "Harvard archaeological survey in Oman, 1973: III-Sohar and the sea trade of Oman in the tenth century A.D", *Proceedings of the seminar of seventh Seminar for Arabian Studies*, Cambridge: the Middle East Centre. pp. 78-96.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس و سرمایه اجتماعی^۱

نظام علی دهنوی^۲

هوشنگ خسروییگی^۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱/۱۹

چکیده

انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس یکی از نخستین انجمن‌های ایرانی مدرن و دموکراتیک در تاریخ معاصر بود که توانست با سرمایه اجتماعی نسبتاً گسترده‌اش به تأسیس مدرسه، کمک به نیازمندان و بسیاری از امور خیریه دیگر بپردازد. پژوهش حاضر درصدد است به توصیف و تبیین رابطه انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس و سرمایه اجتماعی از سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۳۰ م. بپردازد. سرمایه اجتماعی دارای مؤلفه‌های متعددی است که البته تکیه این پژوهش بر مؤلفه شبکه اجتماعی است. این تحقیق با تکیه بر حوزه نظری شبکه اجتماعی، به تبیین نظری موضوع پرداخته است و به خصوصیات شبکه اجتماعی با ویژگی‌های سه‌گانه ساختی، تعاملی و

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.3105.

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور؛ N-dehnavi@pnu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور؛ kh_beagi@pnu.ac.ir

نیز کارکردی شبکه در انجمن خیریه مذکور توجه نموده است. پژوهش در صدد است به این سؤالات اساسی پاسخ دهد که انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس چگونه زمینه را برای شکل‌گیری سرمایه اجتماعی فراهم کرد؟ آیا انجمن نقشی در ایجاد همبستگی، تعامل، تسهیل روابط اجتماعی و مشارکت اجتماعی و به‌طور کلی سرمایه اجتماعی ایرانیان مهاجر ایفا نمود؟ روش پژوهش در این تحقیق از نوع توصیفی - تحلیلی و در حوزه مطالعات کتابخانه‌ای است. یافته‌ها حاکی از آن است که مؤلفه شبکه اجتماعی تأثیر مثبت و مهمی بر شکل‌یابی و نیز استمرار فعالیت انجمن خیریه مذکور داشت.

واژه‌های کلیدی: سرمایه اجتماعی، شبکه اجتماعی، انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس.

مقدمه

تعدادی از ایرانیان از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه به عللی چون مشکلات اقتصادی و بیکاری و نیز فساد سیاسی و خودکامگی حکومت راهی شهر تفلیس شدند که در آن زمان مهم‌ترین شهر روسیه در منطقه قفقاز به شمار می‌رفت. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بر تعداد مهاجران ایرانی در این شهر بسیار افزوده شد. پراکندگی این مهاجران و مسائلی چون کمک به نیازمندان مهاجر و ایجاد مدرسه‌ای برای آموزش فرزندان آنها و حمایت از کارگران بیسواد ایرانی در مقابل کارفرمایان تفلیسی از عواملی بود که جمعی از ایرانیان مقیم تفلیس به تأسیس انجمن خیریه‌ای برای ایرانیان آن شهر در سال ۱۳۲۳ ه.ق / ۱۹۰۵ م. اقدام نمودند. مسئله اصلی این تحقیق، شناسایی و ارزیابی نقش این انجمن در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی در میان ایرانیان مهاجر در تفلیس و میزان تأثیرگذاری آن در افزایش همبستگی، همکاری و مشارکت اجتماعی در میان اقلیت ایرانیان مقیم تفلیس در نیمه اول قرن بیستم است.

هدف از این پژوهش، بررسی و تحلیل رابطه انجمن خیریه مذکور و سرمایه اجتماعی با تأکید بر مؤلفه شبکه اجتماعی با استفاده از پژوهش‌ها و منابع متعدد تاریخی است. روش پژوهش در این تحقیق از نوع توصیفی-تحلیلی و در حوزه مطالعات کتابخانه‌ای است. این تحقیق در تحلیل روابط و تعامل انجمن خیریه ایرانیان و سرمایه اجتماعی، سطح تحلیل میانی را مبنا قرار داده است؛ یعنی با انتخاب سطح تحلیل میانی یا بعد ساختاری، بر انجمن خیریه متمرکز شده است.

چون پرداختن به انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس با تکیه بر تمامی مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی به پژوهش‌های متعدد نیاز دارد، بنابراین این پژوهش بر شاخصه شبکه اجتماعی تأکید دارد. روشن است که جهت رسیدن به درک کاملی از مؤلفه شبکه اجتماعی در انجمن، سنجش امر ضروری است. لذا در این تحقیق به بخشی از ویژگی‌های شبکه اجتماعی این انجمن با تکیه بر موضوعاتی چون نوع و ساخت شبکه (متشکل از آشنایان یا دیگران)، اندازه شبکه، همگونی یا ناهمگونی شبکه (ترکیب یا تنوع ارتباطات در شبکه‌های اجتماعی)، نوع روابط و فراوانی آن و کارکردهای متصور از این شبکه‌ها پرداخته می‌شود.

ادبیات و پیشینه پژوهش

در خصوص پیشینه پژوهش انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس و سرمایه اجتماعی بایستی به دو مبحث به طور جداگانه اشاره نمود: نخست پیشینه پژوهش درباره انجمن است که به غیر از کتاب «ایرانیان مهاجر در قفقاز: اقدامات فرهنگی آنان» اثر نظام‌علی دهنوی، یکی از نویسندگان این سطور، پژوهشی صورت نگرفته است. گرچه در اثر مذکور به بحث انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس پرداخته شده است، اما این مطالعه صرفاً با رویکرد تاریخی صورت گرفته است و فاقد بسیاری از اطلاعات مندرج در این پژوهش می‌باشد.

مقاله «مدرسه اتفاق ایرانیان در تفلیس» نیز یکی از تحقیقاتی است که نگارنده مذکور به اتفاق علیرضا علی‌صوفی آن را به رشته تحریر درآورده است. این مقاله در کل به بحث مدرسه اتفاق از پیدایش تا تعطیلی آن اشاره دارد، اما از آن جهت که مدرسه مذکور توسط

انجمن تأسیس و با هزینه عایدات آن اداره می‌شد، پس به اقدامات انجمن در حوزه مدرسه نیز در آن پرداخته شده است که در این پژوهش تا حدودی مورد استفاده واقع شد. نکته اساسی در خصوص استفاده از مقاله مذکور در این پژوهش آن است که به علت حجم زیاد نوشتار حاضر، امکان پرداختن به بحث رابطه مدرسه، انجمن و سرمایه اجتماعی در سطحی بیشتر وجود نداشت.

به طور کلی، منابع موجود تاریخی این پژوهش شامل جراید هم‌زمان با موضوع تحقیق، اسناد آرشیوهای مختلف، خاطرات و متون تاریخی بودند که تا حدود زیادی ظرفیت مناسبی برای انجام این تحقیق به خصوص در حوزه علل شکل‌گیری، فعالیت و دستاوردهای انجمن به دست دادند. مشکل اساسی این پژوهش، عدم دسترسی به اسناد موجود در آرشیوهای منطقه قفقاز و به خصوص در تفلیس است که شاید گزارش‌های باقی مانده در آن منطقه، نگاه جدیدی فراروی محققان می‌گذاشت. نکته مهم‌تر آنکه، فقدان اطلاعات آماری دقیق و کافی، سنجش سرمایه اجتماعی را با مشکل روبه‌رو می‌کند که شاید اسناد و مدارک موجود در کشورهای دیگر در باب موضوع تا حدودی این مشکل را حل می‌کرد. تاکنون در خصوص سرمایه اجتماعی با تأکید بر مؤلفه شبکه اجتماعی، تحقیقات ارزشمندی به رشته تحریر درآمده است. در این پژوهش گرچه به مفهوم سرمایه اجتماعی از نگاه برخی از اندیشمندان پرداخته شده، اما در تحلیل شبکه با تکیه بر مدل ویژگی‌های شبکه در «سرمایه اجتماعی شبکه و جنسیت: بررسی ویژگی‌های ساختی، تعاملی و کارکردی شبکه اجتماعی زنان و مردان در تهران» اثر سوسن باستانی و دیگران، به تحلیل شبکه اجتماعی انجمن خواهیم پرداخت. باستانی و همکارانش با استناد بر داده‌های کمی به سنجش مبادرت ورزیده‌اند، اما این پژوهش با تکیه بر حوزه نظری و برپایه روش کیفی به تحلیل موضوع پرداخته است.

مفهوم سرمایه اجتماعی

سابقه استفاده از این مفهوم به سال ۱۹۱۶ م. برمی‌گردد، زمانی که این اصطلاح برای نخستین بار توسط لیدا جی. هانیفان، رئیس شورای مدارس ویرجینیای غربی مطرح شد

(جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۳۵؛ شارع‌پور، ۱۳۸۳: ۲۹۷). پیر بوردیو، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، نخستین محقق بود که یک تحلیل نظام‌مند از سرمایه اجتماعی ارائه کرد (ریتزر، ۱۳۷۴: ۷۲۵). غیر از بوردیو، اندیشمندانی چون جیمز کلمن، رونالد برت، رابرت پاتنام و آلخاندرو پورتس مفهوم سرمایه اجتماعی را بسیار بسط و گسترش دادند (Woolcock, 1998: 159).

سرمایه اجتماعی به عنوان مفهومی میان‌رشته‌ای تقریباً در تبیین مسائل و موضوعات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مورد توجه واقع شده است که یکی از این زمینه‌ها موضوع انجمن‌های خیریه و داوطلبانه است. از این منظر، سرمایه اجتماعی قابلیت و کارایی بالایی در تبیین و توضیح عناصر و نتایج این انجمن‌ها دارد. در تقسیم‌بندی بر مبنای محتوا و سطح تحلیل می‌توان مباحث نظری مطرح شده را در سه سطح خرد، میانی و کلان مورد توجه قرار داد. در این راستا، هر محقق با اختیار نمودن سطح تحلیل خرد با فرد و کنشگر سروکار دارد و با لحاظ واقعیت‌ها در سطح میانی و کلان با فرایندها و ساختارها درگیر خواهد شد. به هر روی، پژوهش مذکور سعی بر آن دارد که مفهوم سرمایه اجتماعی را در سطح میانی به کار گیرد.

سطح میانی برداشت گسترده‌تری از سطح خرد است که محققانی چون کلمن، پاتنام و پورتس ارائه کرده‌اند و شامل روابط افقی و سلسله‌مراتبی، فرافردی چون مؤسسه‌ها و سازمان‌ها و روابط بینابین اعم از باشگاه‌ها، انجمن‌ها و احزاب سیاسی می‌شود، به‌طور کلی ساختار اجتماعی که کنش‌های شخصی و گروهی را تسهیل می‌کند (Pawar, 2006: 216). پاتنام سرمایه اجتماعی را دربردارنده خصایص یا مشخصات سازمان اجتماعی شامل شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد اجتماعی می‌داند که همکاری متقابل و هماهنگی در جهت منافع مشترک را تسهیل می‌کند (پاتنام، ۱۳۸۰: ۲۸۵).

بررسی دقیق‌تر مؤلفه شبکه اجتماعی و انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس به شناخت خصوصیات آن مؤلفه در ابعاد مشخصی چون تعداد اعضا، دفعات جلسات، ابعاد عضویت در حوزه قومیت، جنسیت، مذهب و... نیاز دارد. از همین روی، اطلاعات مشروحی که در خصوص این انجمن جمع‌آوری شده است شامل: ۱. نوع سازمان (رسمی یا غیررسمی) ۲.

میزان همگونی یا ناهمگونی درونی (از نظر جنسیت، قومیت، مذهب و اشتغال یا طبقه اجتماعی ۳. شرایط عضویت ۴. عملکرد انجمن و نوع خدمات ارائه شده و مشارکت در تصمیم سازی می باشد. در تعریفی گسترده از خیریه در این پژوهش، پنج معیار برای آن مشخص شده است: ۱. دارای سازماندهی رسمی ۲. به لحاظ نهادی جدای از دولت ۳. توزیع غیرانتفاعی ۴. خودگردانی ۵. مبتنی بر عضویت و کمک های داوطلبانه.

اوضاع ایرانیان مهاجر در تفلیس

مهاجرت از ایران در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (از حدود ۱۲۹۰ق) به صورت پدیده ای اجتماعی در آمد. هزاران روستایی، پیشه ور، دکان دار، کاسب خرده پا، بازرگان یا افراد بیکار در جستجوی کار و موقعیت اقتصادی مناسب تر عازم کشورهای پیرامون ایران شدند (حکیمیان، ۱۳۷۴: ۵۲-۵۳). قفقاز به علت رشد بالای اقتصادی و صنعتی و نیز نزدیکی به ایران بیشترین تعداد مهاجران ایرانی را پذیرا بود. در مورد شمار ایرانیان مهاجر در قفقاز آمار و ارقام صحیحی در دست نیست، اما اسناد و مدارک نشان از گسترش روبه رشد مهاجرت ایرانی ها در اواخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم به این منطقه دارد.

شهر تفلیس یکی از مراکز عمده فرهنگی در منطقه قفقاز در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، اصلی ترین شهر و پایتخت فرهنگی این منطقه به شمار می رفت. پس از اتصال بندر پوتی، واقع در ساحل دریای سیاه، به تفلیس در نیمه دوم دهه ۱۸۶۰م. از طریق راه آهن و نیز بهره برداری از راه آهن تفلیس - باکو در سال ۱۸۸۲، این شهر رو به توسعه فراوانی نهاد (تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران در گرجستان، ۱۳۸۰: ۲۰۲). جمعیت تفلیس از حدود ۷۸ هزار نفر در سال ۱۸۸۶ م. به ۱۶۰ هزار نفر در سال ۱۸۹۷ م. رسید (یزدانی، ۱۳۹۱: ۶۹). به نظر می رسد این توسعه جمعیتی به همراه توان بالای فرهنگی، تأثیر زیادی در توسعه اقتصادی تفلیس داشت و در نتیجه شمار زیادی از مهاجران جویای کار ایرانی و یا آنانی که از ظلم و ستم حکام و خفقان سیاسی حاکم بر ایران راهی دیار غربت بودند، راهی آن منطقه شدند. روزنامه کاوکاز، چاپ تفلیس، شمار رعایای ایرانی را که در سال ۱۸۵۸ م. در شهر تفلیس اقامت داشتند، در حدود ۵ هزار نفر تخمین زده است (روزنامه

وقایع اتفاقیه، شماره ۴۰۲، ۶ ربیع الاول ۱۲۷۵: ۵). میرزا حسین فراهانی در سال ۱۸۸۵م. شمار اتباع ایرانی در تفلیس را حدود ۴ هزار نفر می‌داند (فراهانی، ۱۳۶۲: ۷۹ - ۸۰). میرزا رضا ارفع‌الدوله، ژنرال کنسول ایران در تفلیس، تعداد ایرانیان مقیم تفلیس را در سال ۱۸۹۰ را ۱۰ هزار نفر نوشته است (ارفع‌الدوله، ۱۳۴۵: ۳۱۶). حکیمیان، پژوهشگر ایرانی، برپایه منابع، تعداد ایرانیان را در آن شهر بین ۱۰ و ۱۲ هزار نفر تخمین زده است (حکیمیان، ۱۳۷۴: ۴۹).

در پی نابسامانی‌های دوران انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷م. تا استقرار کامل حکومت شوروی در منطقه قفقاز، بسیاری از ایرانیان از اقشار مختلف راهی ایران شدند و از آنجایی که اغلب ایرانیان مهاجر در آن منطقه از رعایا و تهیدستان روستایی بودند با بازگشت به ایران با عواملی چون بیکاری و ظلم و ستم زمینداران یا همان اربابان روبه‌رو شدند. آنان در طی مدت اقامت در ایران بسیار دچار تنگدستی شدند و بار دیگر عازم قفقاز شدند (اسناد وزارت امور خارجه ایران، کارتن ۱۸، پرونده ۱۸۳).

با استقرار دولت شوروی در قفقاز، به علت منافع فراوانی که کارگران ایرانی برای آن دولت داشتند، آن دولت اقدام به وضع قوانین جدید نمود که این مهاجران را به ماندن در قفقاز تشویق نماید (اسناد وزارت امور خارجه ایران، کارتن ۱۸، پرونده ۱۸۳).

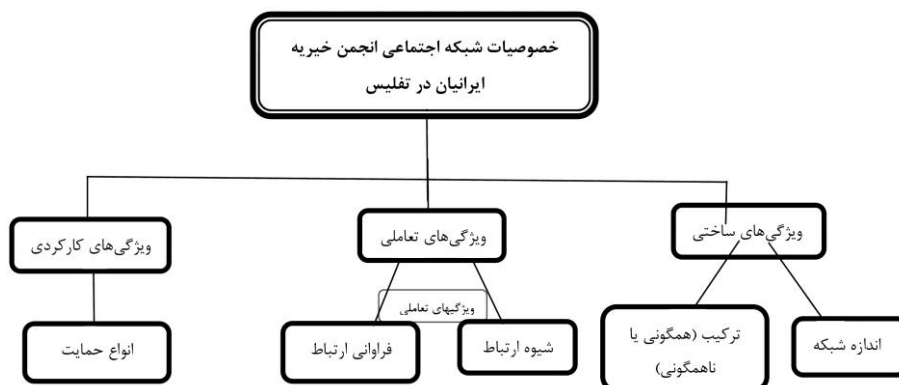
انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس و سرمایه اجتماعی

این پژوهش سعی دارد با تکیه بر مفهوم سرمایه اجتماعی به بررسی و تحلیل انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس پردازد. یکی از مؤلفه‌های مهم سرمایه اجتماعی، شبکه‌های اجتماعی هستند که در یک نهاد یا انجمن داوطلبانه شکل می‌گیرند. برای شناخت شبکه‌های اجتماعی در یک انجمن داوطلبانه همچون انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس نیاز به فهم روشن نمودن خصوصیات است که محققان آن را در سه بُعد طبقه‌بندی کرده‌اند:

خصوصیات ساختی: اندازه، ترکیب.

خصوصیات تعاملی: شیوه تماس، فراوانی تماس، دوام رابطه.

خصوصیات کارکردی: انواع حمایت (باستانی و دیگران، ۱۳۸۷: ۵۰).



نمودار خصوصیات شبکه اجتماعی انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس

(باستانی و دیگران، ۱۳۸۷: ۵۳).

این پژوهش سعی دارد رابطه انجمن خیریه ایرانیان و سرمایه اجتماعی را بر مبنای خصوصیات و ویژگی‌های شبکه‌های اجتماعی که در نمودار فوق ترسیم شده است، بررسی و تحلیل نماید. به همین منظور، هر سه ویژگی شبکه‌های اجتماعی انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس که به آن اشاره شده است، در ذیل به تفصیل مورد بررسی و کاوش قرار می‌گیرد:

بُعد ساختی شبکه اجتماعی انجمن

در خصوص بُعد ساختی شبکه اجتماعی انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس، بحث اندازه شبکه و ترکیب آن مطرح می‌شود که می‌توان به آن «نوع شبکه» نیز اطلاق کرد. منظور از اندازه شبکه، تعداد اعضای است که در انجمن با یکدیگر در تعامل و ارتباط هستند. منظور از ترکیب شبکه، همگونی یا ناهمگونی یا تنوع ارتباطات در شبکه اجتماعی انجمن خیریه می‌باشد. نسبت‌های مختلف اعضا، تنوع قومی و زبانی در شبکه انجمن خیریه از مباحث بسیار مهم این قسمت است. از ویژگی‌های بااهمیت دیگر این بحث، توجه به ساختار تشکیلاتی انجمن می‌باشد که سعی بر آن است غیر از موضوعات ذکر شده، به مؤلفه‌هایی

دیگر چون جنس، وضع و نوع فعالیت و پایگاه اقتصادی - اجتماعی اقشار و اعضای متشکل در انجمن را تا حد امکان بررسی و تحلیل نمود.

در خصوص اندازه و ترکیب ابتدایی انجمن بایستی یادآور شد که تعدادی از ایرانیان متشکل از تمامی تجار، رؤسای اصناف و کسبه با حضور ژنرال کنسول وقت ایران در شهر تفلیس در اواسط دسامبر ۱۹۰۵ / ذیقعده ۱۳۲۳ در تکیه تبریزی‌ها در آن شهر جلسه‌ای تشکیل دادند و در آن روز دوازده نفر به‌عنوان اعضای اصلی انجمن انتخاب شدند (حبل‌المتین، سال ۱۴، شماره ۲۰: ۲۲-۲۳). پس هسته اولیه ترکیب انجمن متشکل از تجار، رؤسای اصناف و بزرگان کسبه ایرانی بودند. در این ترکیب، اقشار دیگری چون کارگران فصلی و غیر فصلی، که بیشترین تعداد ایرانیان مهاجر را تشکیل می‌دادند، حضور نداشتند. در ضمن دیگر اقشار چون عطار، قهوه‌چی، بقال، قصاب، دباغ، آشپز، و... نیز از منتخبان هسته اولیه انجمن نبودند. پس می‌توان ادعا نمود که نخستین جلسه جهت تشکیل انجمن و نیز انتخاب اعضای آن با حضور طبقات و اقشار بالای هرم جامعه ایرانی مهاجر در تفلیس شکل گرفت. در تجزیه و تحلیل شبکه‌های اجتماعی انجمن از همان ابتدای تأسیس می‌توان جایگاه سلسله‌مراتبی افراد منتخب و محوریت آنان در میان لایه‌های بالای هرم قدرت اقتصادی و اجتماعی ایرانیان مهاجر را دریافت. نکته دیگر آن‌که، در هسته اولیه انجمن همگونی بیشتری دیده می‌شد که در ادوار دیگر و نیز در جلسات بعدی مدام بر ناهمگونی شبکه درونی انجمن خیریه افزوده شد. در تحلیل سرمایه اجتماعی شبکه هر قدر میزان ناهمگونی اعضا بیشتر باشد، میزان سرمایه اجتماعی زیادتر است.

عضویت و مشارکت در انجمن خیریه ایرانیان امری داوطلبانه بود و بررسی نظامنامه انجمن به وضوح مؤید آن است. ساختار تشکیلاتی انجمن از طریق بررسی و تحلیل نظامنامه آن به نیکی قابل شناخت است که این ساختار خود یکی از موضوعات مهم شبکه درونی و اجتماعی انجمن محسوب می‌شود. عمده‌ترین بخش ساختار انجمن، مبحث عضوگیری و چگونگی انجام فعالیت داوطلبانه بود. طبق نظامنامه، اعضا به سه دسته تقسیم می‌شدند: اعضای افتخاری، اعضای حقیقی و اعضای مجاهد.

این انجمن شخص محور نبود و کلیه تصمیم‌های آن بر پایه نظر عمومی اعضا و نیز توسط افرادی که با رأی و نظر اکثریت انتخاب می‌شدند، اتخاذ می‌شد. بررسی نظامنامه نشان می‌دهد که امور انجمن بر عهده «اداره انجمن» و «مجلس عمومی» بود. «اداره انجمن» متشکل از ۶ الی ۱۲ نفر بودند که توسط مجلس عمومی و از میان اعضای انجمن به مدت سه سال انتخاب می‌شدند. این اعضا متصدی امور بوده و در کارهای انجمن رأی قاطع داشتند. این افراد بایستی از سوی بالاترین مقام دولتی روسیه در شهر تفلیس نیز تأیید می‌شدند (نظامنامه انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس، ۱۳۲۳ق: کارتن ۷، پرونده ۱).

بررسی نظامنامه انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس، به خوبی کنش داوطلبانه اعضای انجمن را نشان می‌دهد. طبق نظامنامه، اداره انجمن مجاز بود اشخاصی را که عضو آن اداره یا حتی از اعضای انجمن نبودند به مجالس خویش دعوت نماید. چنانچه حضور افراد دعوت شده به نفع پیشبرد اهداف خیرخواهانه انجمن بود از آن بهره لازم برده می‌شد، در غیر این صورت، نظرات آنان لازم‌الاجرا نبود. اعضای انجمن آزاد بودند تا نظرات و عقاید خود را در باب هر موضوعی در اختیار انجمن بگذارند تا از این طریق در مجلس عمومی مطرح شود (نظامنامه انجمن خیره ایرانیان در تفلیس، ۱۳۲۳ق: کارتن ۷، پرونده ۱).

در خصوص ساختار و تشکیلات انجمن داوطلبانه خیریه ایرانیان در تفلیس بایستی اشاره کرد که چرخش اعضا و تغییر مناصب در آن طبق نظر و رأی کلیه اعضا و مطابق نظامنامه آن صورت می‌گرفت. نمونه این چرخش را می‌توان در تعیین اعضای اداره انجمن به وضوح مشاهده کرد. اعضای این اداره در جلسه انتخابات مجلس عمومی و با رأی اکثریت برای سه سال انتخاب می‌شدند. به دلیل اهمیت اداره انجمن در رسیدگی به امور انجمن خیریه، می‌بایستی دو سوم اعضای اداره انجمن همیشه بر مصدر امور باقی می‌ماندند. از این رو، سالی یک سوم اعضا از اداره انجمن خارج و جای خود را به اعضای جدید می‌دادند. مجلس عمومی دو الی چهار نفر معاون برای اعضای اداره انجمن انتخاب می‌کرد، زیرا اگر هر یک از اعضای انجمن به مدت طولانی غایب یا پیش از اتمام دوره سه‌ساله استعفا می‌داد، این افراد به جای عضو مذکور به کار مشغول می‌شدند. اعضای اداره انجمن در قبال کارها و خدمات خویش حقوق و دستمزدی دریافت نمی‌کردند (نظامنامه

انجمن خیره ایرانیان در تفلیس، ۱۳۲۳ق: کارتن ۷، پرونده ۱؛ حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۳، دوشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۳: ۱۷).

گزارشی از وضعیت و عملکرد انجمن از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ ه.ق / ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ م. در دست نیست که با تکیه بر آن بتوان تصویری دقیق‌تر از تعداد جلسات، اندازه شبکه یا تعداد اعضای انجمن و نیز ترکیب آن‌ها در ابعاد مختلف را نشان داد، اما گزارشی کامل تحت عنوان «حساب دخل و خرج‌های انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس و مدرسه اتفاق» مربوط به سال ۱۹۱۰ م. یافت شد که اقدامات و عملکرد انجمن را در آن سال روشن می‌نماید. طبق این گزارش ارزشمند، جلسه عمومی انجمن در حدود اواسط مارس ۱۹۱۰ / ربیع‌الاول ۱۳۲۸ بر گزار گردید که در آن اعضای اداره انجمن انتخاب شدند. اعضای افتخاری انجمن در آن سال شش نفر بودند که یکی از آن‌ها زن بود (اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۸ق، کارتن ۱۲، پرونده ۳).

طبق نظامنامه انجمن، عضویت در انجمن مذکور محدود به ایرانیان ساکن تفلیس نبود و هر فردی بدون توجه به جنسیت، زبان و مذهب می‌توانست عضو باشد. بررسی لیست اسامی اعضای انجمن در گزارش سال ۱۳۲۸ ه.ق / ۱۹۱۰ م. نشان می‌دهد که در میان اعضای افتخاری انجمن نام مهدی‌قلی‌خان هدایت ملقب به «مخبرالسلطنه»، حکمران آذربایجان، نیز وجود داشت. تعداد اعضای حقیقی انجمن در سال مذکور بیش از ۸۲ نفر بودند. مشاغل اعضای انجمن در این گزارش از تنوع بالایی برخوردار بود که این موضوع نشان از ناهمگونی شبکه اجتماعی انجمن و نیز اعتماد متقابل میان اعضاست. چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، هر چقدر ترکیب شبکه اجتماعی ناهمگون باشد میزان سرمایه اجتماعی زیادتر است، زیرا شبکه اجتماعی مبتنی است بر روابط اجتماعی و روابط نیز معمولاً بر پایه اعتماد متقابل شکل می‌گیرد. در بررسی گزارش مذکور، محقق با تعداد قابل توجهی از اسامی اعضا با عناوین و مشاغل عطار، قهوه‌چی، بقال، قصاب، دباغ، آشپز، تاجر روبه‌رو شد که غالب اعضای انجمن را تشکیل می‌دادند (اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۸ق، کارتن ۱۲، پرونده ۳). پس آن یکدستی و همگونی نخستین که تنها معدودی از ایرانیان از طبقات بالای هرم قدرت اقتصادی و اجتماعی را شامل می‌شد در این گزارش دیده نشد،

حتی افرادی از مشاغل دون پایه با تعدادی قابل توجه در انجمن حضور داشتند. در میان اعضای حقیقی انجمن افرادی از تبعه روسیه و با نام روسی نیز وجود داشتند که ماهیانه مبلغی به عنوان حق عضویت پرداخت می کردند (اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۸ق، کارتن ۱۲، پرونده ۳). در اسناد به جای مانده در باب انجمن خیریه و مدرسه اتفاق در سال ۱۳۰۲ ش / ۱۹۲۳م. نیز اسامی تعدادی از تجار مسلمان غیر ایرانی تبعه گرجستان به عنوان اعضای انجمن خیریه ذکر شده است. این افراد در این سال مبلغی برای مخارج دانش آموزان نیازمند مدرسه اتفاق به صندوق انجمن کمک کردند (اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۸ق، کارتن ۱۲، پرونده ۳؛ مظهر، شماره ۱۳، ۲۷ ذی قعدة ۱۳۲۸: ۱۱)؛ اما در باب تعداد اعضای مسلمان غیر ایرانی تبعه گرجستان در انجمن و میزان همکاری و مساعدت آنان به انجمن اسنادی به دست نیامد. همچنین مدارکی در دست نیست که این غیر ایرانیان چه مدت عضو انجمن خیریه بوده اند.

به طور کلی، در خصوص رده های شغلی و شرایط اقتصادی - اجتماعی اعضا در انجمن، طیف متنوعی به چشم می خورد. به عبارت دیگر، در این طیف می توان گستره ای از افراد فقیر، افراد نسبتاً ثروتمند و ثروتمند و مقاماتی چون کنسول ها و مأموران ایرانی و... مشاهده کرد. پس می توان نتیجه گرفت که اعضای حقیقی انجمن از بعد طبقه اجتماعی، نوع شغل، جنسیت، ملیت و مذاهب بسیار ناهمگون بودند که این خود نشان از ترکیب ناهمگون اعضای انجمن است. چنان که ذکر شد، گستردگی شبکه ناهمگون اجتماعی که از پیوندهای بسیار قوی میان اعضا برخوردار نیست؛ یعنی افراد را به خودی و غیر خودی تقسیم نمی کند و از تمامی اقشار، مذاهب و ملیت ها را در خود جای می دهد. این همان شبکه پیوند دهنده ضعیف است که وولکاک (Woolcock, 1999: 28) و تعدادی دیگر از اندیشمندان سرمایه اجتماعی از آن به عنوان یکی از شاخص های برجسته سرمایه اجتماعی نام می برند. از لحاظ داخلی نیز چنین انجمنی، عادات همکاری، همبستگی و روحیه جمعی را در بین اعضای ناهمگونش تلقین می کرد. به هر روی مشارکت در همچون سازمان مدنی، مهارت های همکاری و نیز حس مسئولیت پذیری جمعی را در بین افراد تلقین می کرد. این انجمن تجسم یک همکاری اجتماعی مؤثر بود. شاید بتوان ادعا کرد که

زندگی انجمنی در بین ایرانیان مهاجر در تفلیس یک شاخص مهم در همبستگی مدنی به شمار می‌رفت.

بُعد تعاملی شبکه اجتماعی انجمن

در این بُعد از شبکه اجتماعی انجمن خیریه به مباحثی چون فراوانی تماس اعضا و نوع رابطه پرداخته و تحلیل می‌شود. منظور از فراوانی تماس، تعداد جلساتی است که اعضای انجمن هرچند وقت یک‌بار تشکیل می‌دادند. برای سنجش بُعد تعاملی شبکه اجتماعی انجمن هم می‌توان به نظامنامه آن استناد کرد و هم به گزارش‌هایی که همگونی یا ناهمگونی شبکه را نشان می‌دهند، اشاره نمود. در نظامنامه انجمن هدف از تأسیس آن، مساعدت مالی و اخلاقی به فقرا و درماندگان اتباع ایرانی در تفلیس بدون توجه به سن، جنس، صنف و مقام یا مذهب آن‌ها، تأسیس مدرسه جهت تحصیل کودکان ایرانی، کفن و دفن فقرای ایرانی، نگهداری از یتیمان، بیوه‌زنان و درماندگان ایرانی ذکر شده است (نظامنامه انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس، ۱۳۲۳ق: کارت‌ن ۷، پرونده ۱). مذاقه در اهداف مندرج در نظامنامه به‌خوبی گویای نوع رابطه و حس صمیمیت اعضا به‌عنوان شبکه به اتباع ایرانی و به‌خصوص اقشار درمانده و آسیب‌پذیر می‌باشد. این دغدغه‌ها از همان ابتدای تصمیم‌گیری در تأسیس انجمن تا پایان دوره فعالیت آن، چه در جلسات و چه در گزارش‌های ارسالی به ایران و... وجود داشت.

یک بُعد تعاملی شبکه انجمن، برگزاری تعداد جلسات میان اعضا می‌باشد که درخصوص آن اطلاعات بسیار اندک است. همچنین اطلاعاتی در باب برنامه‌ای جامع راجع به نحوه برگزاری جلسات به‌طور ماهیانه، چند ماه یک‌بار یا سالیانه و غیره تاکنون به دست نیامده است، اما در نظامنامه درخصوص تعداد جلسات انجمن آمده است که برگزاری مجالس عمومی توسط اداره انجمن به دو صورت عادی و فوق‌العاده صورت می‌گرفت. مجالس عمومی عادی اغلب سالی یک مرتبه تشکیل می‌شد، اما مجالس فوق‌العاده به خاطر ضرورت و یا گفتگو در مورد امر مهم، که اداره انجمن از عهده انجام

آن ناتوان یا از حوزه اختیار آن خارج بود، تشکیل می‌شد (نظامنامه انجمن خیره ایرانیان در تفلیس، ۱۳۲۳ق: کارتن ۷، پرونده ۱).

آزادی عمل اداره انجمن در دعوت از افراد خارج از شبکه انجمن برای حضور در جلسات و بهره‌گیری از دیدگاه‌ها و نظرات آنان نشان از پویایی و باز بودن شبکه تعاملی انجمن داشت. هریک از اعضای انجمن نیز آزاد بودند که نظرات و عقاید خود را در باب هر موضوعی در اختیار انجمن بگذارند که از این طریق در مجلس عمومی مطرح شود (نظامنامه انجمن خیره ایرانیان در تفلیس، ۱۳۲۳ق: کارتن ۷، پرونده ۱) که این موضوع نیز افقی بودن شبکه اجتماعی انجمن را نشان می‌دهد.

بُعد کارکردی شبکه اجتماعی انجمن

انجمن خیریه ایرانیان تعهدات با برنامه‌ای در قبال بسیاری از موضوعات عمومی جامعه ایرانی در تفلیس داشت. چنان‌که یکی از نمودهای ارزشمند و تأثیرگذار این تعهدات خود را در کارکردهای شبکه اجتماعی انجمن نشان داد. بعد کارکردی شبکه اجتماعی انجمن خیریه موضوعات بسیار مهم انواع حمایت‌هایی که افراد و خانواده‌ها از انجمن دریافت می‌کردند و نیز حمایت‌هایی را که انجمن از دیگران دریافت می‌نمود، شامل می‌شد. این پژوهش سعی دارد به حمایت‌های مذکور در قالب شش نوع حمایت مالی، عاطفی، مشورتی، مصاحبتی، عملی و اطلاعاتی پردازد.

از بررسی دقیق گزارش سال ۱۳۲۸ق. / ۱۹۱۰ م. تحت عنوان «حساب دخل و خرج‌های انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس و مدرسه اتفاق» می‌توان انواع حمایت‌ها به انجمن و بالعکس را بازشناخت. تنوع اقشار و طبقات، مشاغل، قومیت و محل زندگی اعضای انجمن خیریه تأثیر زیادی نیز بر تنوع منابع حمایتی انجمن داشت. این گزارش به‌خوبی به مشاغلی چون عطاری، قهوه‌چی، بقالی، قصابی، دباغی، آشپزی، تاجر و غیره اشاره دارد که هریک مبالغی به عنوان حق عضویت و نیز اعانه به انجمن پرداخت می‌کردند. غیر از ایرانیان، چندین روس و گرجی‌زبان نیز عضو بودند و مبالغی کمک می‌کردند. اگر از منظر کارکردی به تنوع فراوان اعضای انجمن در حوزه‌هایی چون مشاغل، دین و مذهب، زبان و

قومیت نگریت به خوبی می توان انواع شاخه های حمایتی را در این شبکه بازشناخت. از جانب دیگر، مذاقه در این گزارش روشن می سازد که با وجود گستردگی حمایت های مالی انجمن به ایرانیان مهاجر، انجمن از بُعد اقتصادی وابسته به دولت ایران یا روسیه نبود و کاملاً یک نهاد مبتنی بر کمک های داوطلبانه مردمی و مستقل از دولت های ایران و روسیه به شمار می رفت (ر.ک جدول شماره ۱ و ۲).

جدول ۱. حمایت های مالی به انجمن در سال ۱۹۱۰ ق.م.

منابع حمایت مالی به انجمن	مبلغ
حق عضویت اعضای افتخاری	۱۱۹۵ منات و ۴۵ کپک
حق عضویت اعضای حقیقی	۱۴۰۰ منات و ۸۰ کپک
هدیه سردار همایون، ژنرال کنسول ایران در تفلیس	۵۰۰ منات
هدیه مخبر السلطنه در تبریز	۱۰۰ منات
اعانه شرکت چای	۱۲ منات
اعانه های متفرقه	۱۹۲۰ منات و ۸۹ کپک

جدول ۲. حمایت های مالی انجمن به ایرانیان مهاجر در سال ۱۳۲۸ ق.م.

نحوه حمایت های مالی انجمن	مبالغ حمایتی
هزینه برای مدرسه اتفاق ایرانیان در تفلیس	۳۳۵۸ منات و ۹۴ کپک
هزینه بابت دفن اموات بی بضاعت ایرانی در تفلیس	۶۶ منات و ۴۰ کپک
اعانه به فقرا اتباع ایرانی در تفلیس و هزینه بازگشت ایرانیانی که توان بازگشت به ایران را نداشتند.	۱۱۱۹ منات و ۲۰ کپک

(اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۸ ق، کارتن ۱۲، پرونده ۳).

حمایت مالی انجمن به ایرانیان مهاجر در تفلیس، که یکی از مهم ترین انواع خصوصیت کارکردی شبکه اجتماعی انجمن داوطلبانه ایرانیان محسوب می شد، از تنوع و گوناگونی خاصی برخوردار بود. اسناد و شواهد نشان می دهد که بخش اعظم ایرانیان مهاجر در تفلیس افراد فرودست و بیسواد بودند که جهت یافتن اندک اندوخته ای راهی دیار غربت

شده بودند. چتر کارکردهای مالی، علمی، عاطفی، مشورتی، مصاحبتی و اطلاعاتی انجمن خیریه ایرانیان توانست کمک فراوانی به جمعی از مهاجران بنماید. جمعی از فرزندان این طبقات ناتوان و فرودست ایرانی با مساعدت و همکاری شبکه اجتماعی گردآمده در انجمن، از نعمت آموزش و علم برخوردار شدند و توانستند در ساختار جامعه ایرانی در گرجستان رشد کنند. تعدادی از آنان از خانواده‌هایی بودند که غیر از ناتوانی در پرداخت شهریه فرزندان خود، حتی از عهده تهیه کتاب، دفتر و البسه آنان نیز عاجز بودند. همچنین حمایت از فقرا و نیازمندان ایرانی ساکن تفلیس و نیز کمک به افراد کم‌بضاعتی که توان مالی رفتن به ایران را نداشتند، شامل حمایت مالی بسیار اثرگذار انجمن بود. از دیگر وظایف انجمن، که در نظامنامه نیز به آن اشاره شده بود، پرداخت هزینه دفن اموات ایرانیان فقیر در تفلیس بود که در این زمان بخشی از عایدات انجمن صرف این موضوع گردید (ر.ک: جدول شماره ۲).

از دیگر کارکردهای شبکه اجتماعی انجمن داوطلبانه مردمی ایرانیان می‌توان به حمایت‌های علمی و اطلاعاتی آن در راستای افزایش توان علمی و فرهنگی ایرانیان ساکن تفلیس اشاره نمود. انجمن با تأسیس قرائتخانه، خرید کتاب و راه‌اندازی کتابخانه و اشتراک برخی روزنامه‌های چاپ ایران و قفقاز برای مطالعه عموم مردم در سال ۱۳۳۴ق. / ۱۹۱۶ م. گام مهمی در زمینه ارتقای علمی و اطلاعاتی ایرانیان برداشت (اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۳۵ق، کارتن ۱۳، پرونده ۱۵). راه‌اندازی و تشکیل چنین مراکزی، منجر به گسترش رابطه چهره‌به‌چهره میان ایرانیان در محل مشخصی می‌شد که به قول وولکاک این تعامل جمعی باعث می‌شد افراد از اقشار مختلف با یکدیگر پیوندهای ضعیفی برقرار نمایند (Woolcock, 1999: 28) و این خود نقش مهمی در افزایش سرمایه اجتماعی در بین ایرانیان مهاجر داشت.

روابط اجتماعی به‌خصوص در غربت، هویت و اعتبار افراد و گروه‌ها را تقویت می‌کند. اطمینان فرد از ارزش خود به عنوان عضوی از یک گروه اجتماعی، که در منافع و منابع مشابهی شریک است، موجبات حمایت عاطفی و تأیید عمومی وی را فراهم می‌نماید. پس می‌توان نتیجه گرفت که جمع‌کثیری از ایرانیان به‌غربت‌افتاده در دیار تفلیس با

گردد هم آمدن در کنار یکدیگر تحت عناوین مختلفی چون عضویت داوطلبانه در انجمن، حضور در کنسرت و تئاتر ایرانی، قرائت‌خانه، کتابخانه و نیز در برنامه‌ها و مراسم دیگر می‌توانستند حمایت عاطفی، مشورتی، مصاحبتی و اطلاعاتی خوبی دریافت نمایند. همان‌طور که ذکر شد، اهمیت روابط در زندگی گروهی و فردی آن‌چنان فزون است که نظریه پرداز بزرگی چون نان لین برای سرمایه اجتماعی اصطلاح «دارایی ارتباطی»^۱ را به کار برد (Lin, 1999: 11).

در فاصله سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۱ق. / ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۳ م. هرچند عرایض و نامه‌هایی فاقد اطلاعات کافی از جانب انجمن به دست آمد، اما گزارشی با جزئیات کامل در باب آن ارگان یافت نشد. به هر روی، گزارش ارزشمندی از فعالیت‌های انجمن از شوال ۱۳۴۱ تا محرم ۱۳۴۴ / مه ۱۹۲۳ تا اوت ۱۹۲۵ به دست آمد که شرایط آن نهاد داوطلبانه را در ابعاد مختلف مالی به خوبی روشن می‌سازد. اطلاعات اساسی در گزارش مذکور را جهت تحلیل و بررسی در دو جدول به شرح ذیل طبقه‌بندی شد:

جدول ۳. حمایت‌های مالی به انجمن از

شوال ۱۳۴۱ تا محرم ۱۳۴۴ / مه ۱۹۲۳ تا اوت ۱۹۲۵

مبلغ	حمایت‌های مالی به انجمن
۱۴۲۷ منات و ۸۰ کپک	از بابت اجاره کاروانسرای اجاره‌ای از شوروی که مجدد به اجاره داده می‌شد
۷۲۲ منات و ۸۳ کپک	اعانه تذکره از اداره تذکره ژنرال کنسولگری ایران در تفلیس
۲۱۵۲ منات و ۸ کپک	اعانه‌های اتباع ایرانی
۹۱۷ منات و ۸۱ کپک	اعانه‌های اتباع ایرانی در تفلیس در ایام عید فطر و ایام عاشورا
۱۲۲۵ منات و ۸۰ کپک	اعانه‌های متفرقه از مسافران ایرانی در تفلیس

جدول ۴. حمایت‌های مالی انجمن به ایرانیان مهاجر

از شوال ۱۳۴۱ تا محرم ۱۳۴۴ / مه ۱۹۲۳ تا اوت ۱۹۲۵

مبلغ	حمایت‌های مالی انجمن به ایرانیان مهاجر
۵۳۶۷ منات و ۱۹ کپک	حقوق معلمان، مستخدمان و مصارف مدرسه اتفاق
۱۸۵ منات و ۷۰ کپک	دفن اموات بی‌بضاعت ایرانی در تفلیس
۳۴۰ منات و ۵۵ کپک	مقرری به بیوه زنان ایرانی مقیم تفلیس
۶۵۵ منات و ۶۵ کپک	هزینه تعمیر کاروانسرا، قنات، مسجد و قبرستان ایرانیان

(اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۵، پرونده ۷۵).

بررسی جداول شماره ۳ و ۴، کارکرد حمایتی انجمن به ایرانیان مهاجر و نیز وضعیت وصول و میزان عایدات آن را در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۴ ه.ق نشان می‌دهد. جدول شماره ۴ میزان حمایت‌های مالی به مدرسه اتفاق شامل حقوق معلمان، مستخدم، وسایل مدرسه، تعمیر و نگهداری آن و نیز تحصیل رایگان دانش‌آموزان نیازمند، تهیه پوشاک و... برای آنان را مشخص کرده است که این اقدامات تأثیر چشمگیری در ایجاد انواع دیگر حمایت‌ها چون حمایت علمی، عاطفی و اطلاعاتی داشته است.

از اقدامات شایسته انجمن، تأسیس مدرسه‌ای برای ایرانیان مهاجر تحت عنوان مدرسه اتفاق بود. این مدرسه با حمایت مالی انجمن در ۱۵ شعبان ۱۳۲۶ افتتاح شد (اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۳، پرونده ۵۹) و هر سال تعدادی از دانش‌آموزان را به دو صورت رایگان، برای خانواده‌های بی‌بضاعت، و دریافت شهریه اندک، برای دیگر خانواده‌ها، آموزش داد. اعضای انجمن با کوشش فراوان در بحرانی‌ترین شرایط از تعطیلی مدرسه جلوگیری کردند و توانستند تعدادی از کودکان ایرانی را آموزش دهند. طبق اسناد باقی‌مانده، از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۵ ه.ق / ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۶ ه.ش تعداد ۹۱۶ دانش‌آموز در مدرسه اتفاق ایرانیان به تحصیل اشتغال داشتند که از این میان تعداد ۶۹۵ نفر از آنان به صورت رایگان آموزش می‌دیدند (اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۸ق، کارتن ۱۲، پرونده ۳؛ اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۳۷ق، کارتن ۲۸، پرونده ۲۴؛ اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۴۱ق، کارتن ۱۲، ۲۴؛ اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۳ش، کارتن

۳۳، پرونده ۵۹؛ اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۵، پرونده ۷۵؛ سالنامه احصائیه ۱۳۰۴ش، اسناد دانشگاه تهران؛ دهنوی، ۱۳۸۳: ۱۸۹-۱۴۱؛ علی صوفی و دهنوی، ۱۳۸۹: ۱۸۷-۱۷۶).

سرانجام در پی توجه دولت شوروی به طبقات فرودست جامعه ایرانی و انجام بسیاری از اقدامات حمایت‌گرانه توسط کارگزاران آن حکومت، بخش بزرگی از جامعه ایرانی دیگر نیازی به اقدامات حامی‌گرایانه انجمن نمی‌دیدند و از آن پس به‌جای رجوع به انجمن، به سیستم قضایی و دیگر دستگاه‌های اداری حکومت محلی پناه می‌بردند و در نهایت نیز فرزندان خود را به مدارس مجانی و پیشرفته محلی تفلیس می‌فرستادند. مجموع این عوامل و نیز اقدامات مغرضانه دولت شوروی در برابر مؤسسات و انجمن‌های خارجی در آن کشور و نیز روی کار آمدن رضا شاه به عنوان حکمرانی دیکتاتور، که بسیاری از دستاوردهای انقلاب مشروطیت را زیر پا نهاد، باعث شد که از سال ۱۳۰۷ش. به بعد حضور انجمن خیریه ایرانیان کم‌رنگ شود و سرمایه اجتماعی آن دچار فرسایش زیادی گردد و در نهایت این انجمن پس از افزون بر سه دهه فعالیت خیرخواهانه سرانجام به کار خود پایان دهد (دهنوی، ۱۳۸۳: ۲۳۶).

نتیجه

مهاجرت در بطن جامعه ایران پدیده‌ای تاریخی است، اما مهاجرت ایرانیان به جنوب روسیه و از جمله قفقاز از دوره حاکمیت ناصرالدین شاه به بعد به دو دلیل عوامل داخلی (دافعه یا رانش) که خاستگاه آن در متن ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران بود و عوامل خارجی (جاذبه یا کشش) که تحولات اقتصاد منطقه قفقاز در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، که شرایط جذب مهاجران ایرانی را فراهم می‌کرد، از گستردگی فراوانی به‌ویژه در بین اقشار تهیدست ایرانی برخوردار بود. مهاجران ایرانی در تفلیس در دوره مذکور به مشاغل متعدد و گوناگونی می‌پرداختند که اغلب اموری دون‌پایه بودند. جایگاه اجتماعی اغلب مهاجران ایرانی در تفلیس در سطوح پایین جامعه آن دیار بود و به علت فقدان آگاهی و بی‌سوادی، همواره از جانب کارفرمایان محلی و حتی مأموران ایرانی در

تفلیس مورد استثمار قرار می گرفتند. شرایط ناگوار این مهاجران باعث شد که جمعی از ایرانیان مقیم آن سامان از اقشار بالای هرم قدرت اقتصادی و اجتماعی همچون تجار، رؤسای اصناف و کسبه اقدام به تأسیس انجمن خیریه‌ای جهت مساعدت به ایرانیان نیازمند و نیز ایجاد مدرسه برای تحصیل کودکان ایرانی مهاجر بنمایند.

در این پژوهش با تکیه بر حوزه نظری شبکه اجتماعی، به تبیین نظری موضوع پرداخته شد و هر سه خصوصیات ساختی (اندازه و همگونی و ناهمگونی شبکه)، تعاملی (فراوانی تماس و نوع تماس) و نیز کارکردی شبکه (انواع حمایت‌ها) در انجمن خیریه ایرانیان مورد تحلیل قرار گرفتند.

در تحلیل بعد ساختی شبکه اجتماعی انجمن به دو بحث اندازه و ترکیب شبکه پرداخته شد، اما ترکیب شبکه اجتماعی (همگونی یا ناهمگونی یا تنوع ارتباطات در شبکه) از مباحث عمده‌تر این پژوهش بود. ناهمگونی بسیار شبکه اجتماعی انجمن خیریه به دلیل تنوع قومی، زبانی و شغلی اعضا، نشان از سرمایه اجتماعی قابل توجه انجمن داشت و توان تحلیل موضوع را افزایش داد. زیرا انجمن توانسته بود افراد متعددی فارغ از ملیت، مذهب و زبان گردهم آورد تا بتوانند به افراد ناتوان و نیازمند و کودکان ایرانی برای تحصیل یاری رسانند. پس انجمن توانسته بود حس همدلی، همیاری، همبستگی، مشارکت اجتماعی و تعاون را در بین اعضای خود و دیگران افزایش دهد که این نشان از تولید سرمایه اجتماعی توسط شبکه اجتماعی انجمن دارد. به‌طور کلی، می‌توان ادعا نمود که مشارکت در انجمن خیریه ایرانیان، مهارت‌های همکاری و نیز حس مسئولیت‌پذیری جمعی را در بین افراد تلقین کرد. پیگیری‌های مداوم انجمن جهت رفع مشکل ایرانیان از طرق مختلف در تفلیس و ایران، حس اعتماد به نفس را در میان اعضا و به‌خصوص ایرانیان مهاجر افزایش داد. انجمن به ایرانیان ناتوان و بیسواد برای دادخواهی خود کمک فراوان نمود و به نوعی در حکم مشاور آنان عمل می‌کرد. نگارش عرایض برای ایرانیان مهاجر، چه برای درخواست‌های شخصی و یا پیگیری خواست‌های عمومی آنان، به یکی از اقدامات انجمن تبدیل شده بود. در بحث بُعد کارکردی شبکه اجتماعی انجمن خیریه به انواع حمایت‌هایی که افراد و خانواده‌ها از انجمن دریافت می‌کردند و نیز حمایت‌هایی که انجمن از دیگران دریافت

می نمود، در قالب شش نوع حمایت مالی، عاطفی، مشورتی، مصاحبتی، عملی و اطلاعاتی پرداخته شد. اعضای انجمن در حوزه حمایت مالی در طول سه دهه فعالیت خود زحمات و رنج های فراوانی کشیدند که ماحصل این اقدامات منجر به باسوادی تعداد زیادی از کودکان ایرانی شد. همچنین مساعدت به فقرا، یتیمان، بیوه زنان و دیگر کارهای عام المنفعه از خدمات عمده انجمن در حوزه مالی به شمار می رفت. انجمن به عنوان یک حامی نیرومند برای دسترسی ایرانیان مهاجر و ناآگاه به حقوق خویش با حمایت های مذکور در سه دهه فعالیت همواره قوت قلب نیرومندی محسوب می شد. انجمن در سال های پر آشوب و درگیری های دوره انقلاب روسیه، به مأمن ایرانیان تاجر و بازرگان از یک سو و اقشار فرودستی که به دلیل تعطیلی امور در تفلیس، کار خود را از دست داده و اما فاقد پول برای عزیمت به ایران بودند، تبدیل شد.

منابع و مآخذ

اسناد منتشر نشده

- سالنامه احصائیه ۱۳۰۴ش، **اسناد دانشگاه تهران**.
- تلگراف سفیر ایران در پترزبورگ به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، نمره ۱۵۳، ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۳۲، سال ۱۳۳۲ق، کارتن ۱۳، پرونده ۱.
- وزارت امور خارجه به وزارت مالیه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، نمره ۱۹۵/۴۸۶، ۱۷ فروردین ۱۳۰۶، سال ۱۳۰۶ش، کارتن ۱۸، پرونده ۱۸۳.
- وزارت مالیه به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، نمره ۱۸۲۱، ۱۳۰۶/۲/۱۹، سال ۱۳۰۶ش، کارتن ۱۸، پرونده ۱۸۳.
- نظامنامه انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، ۱۳۲۳ق، کارتن ۷، پرونده ۱.
- حساب مداخل - مخارج انجمن خیریه ایرانیان در تفلیس و مدرسه اتفاق، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، سال ۱۳۲۸ق، کارتن ۱۲، پرونده ۳.

- ژنرال قونسولگری ایران در قفقاز به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۲۴۴، ۴ شعبان ۱۳۳۵، سال ۱۳۳۵ق، کارتن ۱۳، پرونده ۱۵.
- ترجمه ورقه اجرائیه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۳۳۲، ۱۱ حمل ۱۲۹۸، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۵، پرونده ۴۸).
- سواد مراسله جمعیت خیریه ایرانیان، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۴۷، ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۷، سال ۱۳۳۸ق، کارتن ۱۵، پرونده ۱۵.
- ژنرال قونسولگری ایران در قفقاز به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۱۵۲۰، ۱۶ ذیحجه ۱۳۳۸، سال ۱۳۲۸ق، کارتن ۱۵، پرونده ۱۶.
- تلگراف جمعیت خیریه ایرانیان در تفلیس به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۱۴، ۱۲ ربیع الاول ۱۳۴۳، سال ۱۳۰۳ش، کارتن ۳۳، پرونده ۵۹.
- ژنرال قونسولگری ایران در تفلیس به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۲۰۷۱، ۱۱ مهر ۱۳۰۴، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۵، پرونده ۴۸.
- صورت عایدات انجمن خیریه ایرانیان از ۱۷ شوال ۱۳۴۲ الی ۲۵ محرم ۱۳۴۴، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، بدون شماره، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۵، پرونده ۷۵.
- ژنرال قونسولگری ایران در قفقاز به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۹۳۳، ۱۷ دلو ۱۳۰۳، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۳، پرونده ۵۹.
- ژنرال قونسولگری ایران در تفلیس به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۱۶۰۱، ۷ جمادی الثانی ۱۳۳۷، کارتن ۲۸، پرونده ۲۴.
- ژنرال قونسولگری ایران در قفقاز به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۴۶۴، ۱۰ اسد ۱۳۴۱، سال ۱۳۴۱ق، کارتن ۱۲، ۲۴.
- نمایندگی سیاسی ایران در کل قفقاز به وزارت امور خارجه، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، شماره ۹۳۳، ۱۷ دلو ۱۳۰۳، سال ۱۳۰۳ش، کارتن ۳۳، پرونده ۵۹.
- گزارش مدرسه اتفاق ایرانیان، **اسناد وزارت امور خارجه ایران**، بدون شماره، بدون تاریخ، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۵، پرونده ۷۵.

روزنامه‌ها

- **حبل‌المتین**، سال ۱۳، شماره ۳، دوشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۳.
- **مظهر**، شماره ۱۳، ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۸.
- **وقایع اتفاقیه**، شماره ۴۰۲، ۶ ربیع‌الاول ۱۲۷۵.

کتاب‌ها و مقالات

- ارفع‌الدوله، میرزا رضا خان (۱۳۴۵). **ایران دیروز (خاطرات پرنس ارفع)**. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- باستانی، سوسن؛ افسانه کمالی و صالحی هیکویی (۱۳۸۷). «سرمایه اجتماعی شبکه و اعتماد متقابل بین شخصی». **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی**. تابستان. سال ۱۶. شماره ۶.
- پاتنام، روبرت (۱۳۸۰). **دموکراسی و سنت‌های مدنی**. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: ناشر روزنامه سلام. چاپ اول.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۷). «کارگاه سرمایه اجتماعی». در **مبانی مفهومی سرمایه اجتماعی**. ترجمه محمد مهدی شجاعی باغینی و همکاران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. چاپ اول.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۰). **تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران در گرجستان**. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ اول.
- حکیمیان، حسن (۱۳۷۴). «کارمزدی و مهاجرت: کارگران ایرانی در جنوب روسیه ۱۸۸۰-۱۹۱۴». ترجمه افسانه منفرد. **تاریخ معاصر ایران**. کتاب هفتم.
- دهنوی، نظام علی (۱۳۸۳). **ایرانیان مهاجر در قفقاز: فعالیت‌های فرهنگی آنان در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۰م**. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ اول.

- ریتزر، جورج (۱۳۷۴). **نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شارع‌پور، محمود (۱۳۸۳). «ابعاد کارکردی سرمایه اجتماعی و پیامدهای حاصل از فرسایش آن». در کتاب **مجموعه مقالات مسائل ایران**. تهران: نشر آگه.
- علی صوفی، علیرضا و نظام‌علی دهنوی (۱۳۸۹). «مدرسه اتفاق ایرانیان در تفلیس». **مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ**. پاییز. سال ۲. شماره ۵.
- فراهانی، میرزا محمدحسین (۱۳۶۲). **سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی**. به کوشش مسعود گلزاری. تهران: انتشارات فردوسی. چاپ اول.
- یزدانی، سهراب (۱۳۹۱). **اجتماعیون عامیون**. تهران: نشر نی. چاپ اول.

منابع خارجی

- Lin, Nan (1999). "Building a Network Theory of Social Capital". In **Social Capital: Theory and Research**. Editors Nan Lin. Karen Kook. Ronald S. Bort. New York. Aldin de Gruyter.
- Putnam, R and Goss, K (2002). "Introduction". In **Democracies in flux, The Evolution of Social Capital in Contemporary Society**". Edited by Robert Putnam. Oxford University Press.
- Woolcock, Michael (1998). "Social Capital and Economic Development: Toward a Theoretical Synthesis and Policy Framework." **Theory and Society**. Vol. 27. No. 2. PP. 151 – 208.
- Pawar, Manohar (2006). Social Capita? **The social science Journal**. Vol. 43. Issue. PP. 211-226.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

دگرگونی ساختار اداری و اجتماعی ملایر از زوال ایلیخانان تا سقوط صفویه^۱

محسن رحمتی^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۶

چکیده

منازعات مداوم ایران با عثمانی و برآمدن سلسله زندیه از ملایر، جایگاه قلمرو علیشکر را در سرنوشت تاریخی ایران برجسته نموده است. یکی از نواحی قلمرو، ملایر است که با توجه به نزدیکی اش به مرکز قلمرو علیشکر، همچنین واقع بودن بر سر راه های ارتباطی شرق و غرب کشور به ویژه راه عتبات، در تحولات تاریخی نقشی قابل توجه داشته است. به رغم کمبود داده های تاریخی، این مقاله درصدد است تا ضمن معرفی اماکن جغرافیایی، به تبیین چگونگی دگرگونی در وضعیت اداری، فرهنگی، اجتماعی و نظامی ملایر، نتایج و عوامل مؤثر بر آن بپردازد. این مقاله نشان می دهد که در نتیجه فقدان شهر بزرگ، منطقه ملایر بعد از زوال ایلیخانان،

۱. شناسه دیجیتال: (DOI): 10.22051/hii.2017.12936.1255

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان؛ rahmati.mo@lu.ac.ir

به لحاظ اداری، به عنوان بخشی از قلمرو علیشکر تابع همدان بوده است. موقعیت ارتباطی مناسب منطقه و افتتاح راه عتبات و عبور آن از ملایر در عهد صفویه، تراکم و تجمع ایلات قزلباش در منطقه، دشت ملایر را به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز پشتیبانی از مرزها در برابر تجاوز لشکریان عثمانی در عهد صفویه درآورده و مقدمات ظهور یک بافت قدرتمند ایلی-نظامی را در آنجا فراهم ساخت.

کلیدواژه‌ها: صفویه، قلمرو علیشکر، ملایر، ساختار اداری، اوضاع اجتماعی و اقتصادی.

مقدمه

بخش غربی ایران از بروجرد تا دره رود قزل‌اوزن، و از فراهان تا شهرزور، که بعد از عهد ایلخانی با نام قلمرو علیشکر شناخته می‌شد، با دربرداشتن شهرهای مهم و سوق‌الجیشی شاهد تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چشمگیری بود. این قلمرو در تقسیمات اداری عهد صفوی به عنوان یکی از ایالات بیگلریگی نشین درآمد و حتی در مقطعی، به ایالت ولیعهدنشین ارتقاء یافت. از این رو، باز کاوی شرایط تاریخی و جغرافیایی قلمرو علیشکر (و توابع آن) به صورت تک‌نگاری، می‌تواند در فهم تاریخ گذشته ایران مؤثر باشد. یکی از نواحی این منطقه، ملایر است که در اواخر عهد ایلخانی به عنوان یکی از دهستان‌های تابع نهادند، مرکب از تعدادی روستای بزرگ و کوچک، در غایت گمنامی قرار داشت، ولی بعد از سقوط سلسله صفویه به عنوان مسقط‌الرأس خاندان زند درآمد. این که دشت ملایر از گمنامی دوره ایلخانی چگونه به آن جایگاه رسید که مسقط‌الرأس خاندان فرمانروایی بعد از صفویه باشد، باز کاوی تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نظامی ملایر در عهد صفویه را ضرورت و اهمیت می‌بخشد.

به‌رغم اهمیت سوق‌الجیشی ملایر و قرار گرفتن آن در کنار شبکه‌ای از راه‌های ارتباطی، به علت فقدان مرکز شهری قابل توجه، در متون تاریخی و جغرافیایی دوره مورد بحث، هیچ ذکری از ملایر نیست و نقش آن در تحولات تاریخی آن دوره منعکس نشده و

فقط از طریق ردیابی نام‌های روستاهای متعدد این منطقه، که در متون تاریخی به صورت پراکنده از آن‌ها سخن رفته، می‌توان به تبیین وضعیت این ناحیه پرداخت. این مقاله درصدد است تا ضمن بازشناسی نقاط معتبر جغرافیایی (اعم از شهر، روستا، قلاع و دژهای بزرگ) ملایر، دگرگونی در ساختار اداری و اجتماعی ملایر را در آن دوره تبیین کند.

ارزیابی منابع و پیشینه

پیش از دوره قاجاریه، منطقه ملایر، فاقد مرکز شهری بوده و شهر کنونی ملایر فقط در سال ۱۲۲۴ ه.ق توسط محمدعلی میرزا دولت‌شاه بنا شده و بیش از یک قرن، نام دولت‌آباد بر خود داشت. بنابراین در دوره‌های قبل از قاجار، بسیاری از حوادث مرتبط با ملایر به نام شهرهای مجاور و یا با نام روستاهایی که امروزه از میان رفته و یا تغییر نام داده‌اند، ثبت شده است. مطابق مدارک موجود، نخستین تاریخ محلی منطقه ملایر را سید مهدی زرین‌قلم نوشت که از میان رفته و حتی نام دقیق آن بر ما روشن نیست، اما دو نفر از رجال دربار ناصری، با بهره‌گیری از این اثر، برخی مطالب مرتبط با تاریخ ملایر در دوره پیش از قاجار را ثبت کرده و اکنون آن نوشته‌ها مهم‌ترین منابع تاریخ ملایر در دوران پیش از تأسیس دولت‌آباد به شمار می‌آیند. نخست، میرزا محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که شهرتش بیش از آن است که نیاز به توصیف داشته باشد. او در سفر ناصرالدین شاه به عراق عجم در سال ۱۳۱۰ ه.ق، اردوی شاهنشاه را همراهی کرد و سپس شرح مشاهدات این سفر را در روزنامه ایران در سال ۱۳۱۱ ه.ق چاپ رساند. اعتمادالسلطنه ضمن ثبت مشاهدات خود، با استفاده از متون کهن به ارائه داده‌های مفصلی درباره اوضاع تاریخی و جغرافیایی نواحی مورد بازدید پرداخته است. نوشته او با ارائه شرح قابل توجهی از تاریخ ملایر در عهد صفوی، مهم‌ترین منبع درباره تاریخ ملایر است. همچنین ادیب‌الممالک فراهانی، که او نیز مستغنی از معرفی است، به اذعان خویش بارها به ملایر سفر کرده و تاریخ زرین‌قلم را مطالعه نموده، در حاشیه روزنامه ادب، شرح مفصلی از تاریخ و جغرافیای ملایر به صورت سلسله‌مقالات آورده که داده‌های قابل توجهی درباره تاریخ ملایر در عهد صفوی و افشاری دارد. همچنین مجموعه اسناد برجای مانده از سران و خوانین شاملو که توسط علی بیگدلی گردآوری و

چاپ شده، داده‌های قابل توجهی راجع به این ایل و مناطق استقرارشان در ملایر عهد صفوی به دست می‌دهد.

فقدان متن تاریخی مستقل در باب ملایر در دوره مورد بحث، محقق را ناچار می‌سازد تا با مراجعه به متون متعدد جغرافیایی، تاریخی و حتی سایر متونی که برای اهداف و در موضوعات دیگر نوشته شده‌اند، داده‌هایی درباره تاریخ منطقه به دست آورد. در عین حال، داده‌های به دست آمده از این منابع، برای تبیین تاریخ ملایر در آن عهد کفایت نمی‌کند و محقق ناچار است با استناد به این پیش فرض که تغییر شرایط اقلیمی و جغرافیایی بسیار کند صورت می‌گیرد، به مطالعه منابع متعدد قبل و بعد از عهد مورد بحث پرداخته و از طریق قیاس این داده‌ها با دوره مورد مطالعه، به استنتاج در باب وضعیت آن منطقه پردازد، اگرچه ممکن است با توجه به فاصله زمانی بین این دو دوره، نتایج به دست آمده چندان دقیق نباشند.

توپوگرافی ملایر

منطقه ملایر که امروزه یکی از شهرستان‌های استان همدان است، به سرزمین‌های بین همدان، قهاوند، تویسرکان، نهاوند، بروجرد و منطقه سربند از توابع استان مرکزی محدود می‌شود (نیساری، ۱۳۵۰: ۳۵۹). این منطقه امروزه تنها یک رودخانه با نام کولان دارد که از ارتفاعات منطقه سربند سرچشمه گرفته و از جانب جنوب شرقی وارد شهرستان ملایر می‌شود و با طی یک مسیر منحنی از جانب غرب خارج شده و به سوی نهاوند می‌رود (دمورگان، ۱۳۳۹: ۱۴۵؛ کیهان، ۱۳۱۱: ۳۹۰). براساس شواهد تاریخی تصور می‌رود که این رود در دوره صفوی نیز ستون فقرات اقتصادی ملایر را تشکیل می‌داده است.

کوه الوند همه بخش شمالی ملایر را در بر گرفته و یک زائده از آن به سوی کوه‌های راسوند (= راسمند) در اطراف اراک، بخش شمالی و شرقی شهرستان را محدود می‌کند و زائده دیگری از الوند، به صورت منحنی در غرب و جنوب دشت ملایر امتداد یافته و با جهت شمال غربی به جنوب شرقی تا ارتفاعات زالیان و سپس راسوند امتداد دارد. بخش غربی این قسمت سیاه‌دره، مرز بین ملایر و تویسرکان و سفیدکوه و آردوشان مرز بین

ملایر و نهاوند را تشکیل می‌دهد (تقوی راد، ۱۳۹۰: ۱۸). این دو زائده با قلیل متعددی همچون کوه سرده، کوه گرمه، لشکردر، سفیدکوه، کوه یزدگرد و کوه بیاتان، علاوه بر پوشش گیاهی مناسبی که به عنوان مرتع، برای دامپروری فراهم می‌کنند، مکان مناسبی برای حیات وحش منطقه به شمار می‌روند. از آنجا که در طول چهارصد سال گذشته تغییرات کوهزایی خاصی در منطقه گزارش نشده، بدیهی است که تصور شود این کوه‌ها در دوره صفوی نیز به همین صورت بوده‌اند، اما با توجه به سیر نزولی بارش، وضعیت حیات وحش و پوشش گیاهی امروزی در قیاس با توصیف سفرنامه‌نویسان عهد قاجار از این منطقه، به نظر می‌رسد که در دوره صفوی این منطقه شرایط بهتری داشته است. در عین حال، معادن قابل توجهی نیز در این کوه‌ها قرار دارد که در زندگی صنعتی امروزمین اهمیت ویژه دارند و البته در دوره صفویه ناشناخته مانده و مورد استفاده نبودند.

ساختار اداری ملایر

ملایر بخشی از منطقه وسیعی است که سرزمین‌های واقع در دامنه جنوبی الوند تا دامنه شمالی کوه‌های لرستان را دربر داشته و از غرب تا نزدیکی کرمانشاه و از شرق تا دامنه غربی کوه‌های راسوند امتداد داشته است (نک: یاقوت حموی، ۱۹۷۷: ۳/۳۳۷). این منطقه که همواره یک واحد سیاسی، جغرافیایی و اداری یکپارچه‌ای را تشکیل می‌داده، از اواخر دوره قاجار، تحت عنوان «ولایت ثلاث» شناخته شده است (کریمی، ۱۳۱۶: ۸۰). این ولایت، همواره جزئی از ایالت بزرگی بود که در دوران باستان با عنوان ماد (بعدها مای، ماه) و در دوره اسلامی به نام جبال (بعدها عراق عجم) معروف بود (قدمه، ۱۸۸۹: ۲۴۳-۲۴۴). در اواخر قرن ششم هجری که بخش غربی عراق عجم، با عنوان کردستان، هویت متمایزی به خود گرفت، منطقه ثلاث همچنان جزئی از عراق عجم باقی مانده و در عهد مغول غربی‌ترین بخش این ایالت بود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۷). از اواخر قرن نهم بخش‌های غربی عراق عجم با نام قلمرو علیشکر اشتهاار یافته و عملاً از عراق عجم جدا شد. براساس شواهد تاریخی، به نظر می‌رسد که مرزهای غربی قلمرو علیشکر تا جلگه بین‌النهرین و دامنه‌های غربی کوه‌های زاگرس یعنی سرپل زهاب و قصرشیرین و مرزهای شرقی آن تا

کزاز و فراهان و در جنوب شرقی تا کمره و گلپایگان و خوانسار امتداد داشته است. این قلمرو از جنوب با قلمرو اتابکان لر کوچک همسایه بود و از شمال تا کرانه رود قزل‌اوزن را شامل بود (نک: رحمتی، ۱۳۸۶: ۸۰-۸۱). بنابراین، معلوم است که ولایت ثلاث به مرکزیت نهاوند (و به تبع آن ملایر) نیز در این قلمرو قرار داشته‌اند. قلمرو علیشکر در عهد صفوی، یکی از مهم‌ترین ایالات ایران و بیگلربیگی آن معمولاً منصب سپهسالاری را نیز داشته است (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۵؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۰۷) و حتی در زمان شاه عباس، مدتی این قلمرو به ولایت ولیعهدنشین مبدل گردید (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۴۴۰/۱). از آنجا که به گفته مورخان، مرکز این ایالت، همدان بوده (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۱۷؛ نهاوندی، ۱۹۲۵: ۱۵۳۸/۳)، و همچنین تصریح دلاواله بر این که «حکمران همدان امیران متعددی را تحت فرمان دارد و بر سرزمین‌های اطراف نیز حکومت می‌کند» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۱، ۳۴۰) معلوم می‌شود که در این دوره کل ولایت ثلاث (و بالطبع ملایر) از نظر اداری به همدان وابسته بودند.

این در حالی است که در فاصله حمله مغول تا تشکیل دولت صفوی، از لحاظ اداری ملایر سیر صعودی داشت. بدین معنا که پیش از عهد مغول، بخش‌های شمالی دشت ملایر با نام‌های قوه‌یاباذ (= قهپایه) و انارموج، از لحاظ اداری ضمیمه همدان شده بودند (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۳۹؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۴۱۴/۵؛ تاریخ بیگدلی، ۱۳۶۷: ۷۹۴، ۸۰۳، ۸۱۱) و در عهد ایلخانان، این دو ناحیه از همدان جدا شده بود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۱-۷۲). از طرف دیگر قبل از عهد سلجوقی، شهر بزرگ کرج ابودلف در شرق ملایر بود که برخی از روستاهای شرقی ملایر، ضمیمه آن بودند. با نابودی آن شهر در قرن ششم، به نظر می‌رسد که روستاهای شرقی ملایر نیز در دوره مغول دوباره به آن ضمیمه شدند. بنابراین، در دوره مغول، ملایر توانست حدود امروزی خود را به دست آورده و همه روستاهای مرتبط با حوزه اداری خود را بازیابد، اگرچه براساس اسناد و متون برجای مانده، در عهد مغول، یکی از دهستان‌های تابع نهاوند شناخته می‌شد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۴).

با توجه به شرایط و عواملی که در ذیل خواهد آمد، ملایر در دوره صفویه اهمیت یافته و لزوم جدایی مرکز حاکم‌نشین آن از نهاوند و همدان روشن گشت. براین اساس، در دوره

صفوی، به‌ویژه زمان شاه عباس اول، ملایر برای اولین بار در تاریخ خود، به یک واحد سیاسی اداری مجزاً، که همچون دیگر بخش‌ها تابع بیگلربیگی قلمرو و عیشکر بود، مبدل شد. براساس روایات موجود، مرکز این حاکم‌نشین در روستای کسب قرار داشت. برخی روایات در خصوص استحکام و مناعت قلعه کسب، در قرون نخستین اسلامی موجود است (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۴۲۴/۹)، که قدمت این روستا را نشان می‌دهد. در دوره صفوی این روستا به عنوان کرسی اداری ملایر انتخاب شد. عوض بیگ، که از سوی شاه عباس برای حکومت ملایر انتخاب شده بود، در این روستا عمارت حکومتی (دیوانخانه)، حمام، یخچال و مسجدی ساخت (روزنامه ایران، ۱۳۱۱ق: نمره ۸۳۱-۸۳۲). امروزه هیچ‌یک از این عمارت‌ها باقی نمانده، ولی در کسب هنوز بخشی از روستا با نام دیوخون^۱ (Divekhon) و دیوار عوض بیگی معروف است و هنوز کتیبه سردر مسجد موجود است که این ابیات بر آن نقر شده است:

به عهد شهنشاه گیتی پناه	خدایو جهانگیر عباس شاه
ز نیروی اقبال دستور عهد	برازنده مسند عز و جاه
گل گلشن حشمت و داد و دین	عوض بیگ دارای عدل اکتناه
ز فیضش چنین مسجدی شد تمام	که بیت الحرامش کند قبله گاه
جینی که ساید به محراب او	ضیا گیرد از طلعتش مهر و ماه
چو قاسم بدین سال تاریخ او	بر اوج تفکر بزد بارگاه
به معراج معنی نشست و بگفت	که یابد «عوض» او ز «لطف اله»

سال ۱۰۱۲ ه.ق

درحالی که به حساب حروف ابجد، ماده تاریخ این بنا ۱۰۳۱ ه.ق که با تاریخ مندرج در متن کتیبه همخوانی ندارد.

تا اواخر قرن یازدهم کسب هنوز مرکزیت اداری خود را در میان روستاهای دشت ملایر حفظ کرده بود ولی پس از سقوط صفویه، منطقه ملایر از هجوم افغانه و عثمانی‌ها

۱. این واژه تلفظ محلی دیوانخانه است.

لطمه شدیدی دید (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴)، که کسب نیز از این صدمات در امان نماند و اهمیت خود را از دست داد. بنابراین می‌توان گفت که با تضعیف حکومت مرکزی، قدرت حکومت محلی ملایر نیز به ضعف گرایید و مرکزیت سیاسی - اداری نیز از میان رفته و در هر گوشه‌خانی بر پا خاست و هر سربازی ادعای سرداری نمود. با این حال، استقلال اداری ملایر از نهادند تداوم یافته و این سرداران با استقرار در روستاهای ملایر، بر این منطقه حکومت می‌کردند. چنان‌که در سال ۱۲۰۰ ه.ق، وقتی آقا محمد خان برای تصرف ملایر به آن ناحیه لشکرکشی کرد، عباسقلی خان شاملو در آنجا حکومت داشت (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۱۶). از این اشاره مورخ و همچنین اخبار مبنی بر آن‌که دارالاماره ملایر پیش از بنای دولت‌آباد، قریه چوبین بوده (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۷؛ فراهانی، ۱۳۱۱ق: نمره ۳۷) چنین استنباط می‌شود که از اواخر صفویه، مرکز حکومت ملایر از کسب به قریه چوبین (در محل شهر کنونی ملایر) منتقل شده بود.

وضعیت اقتصادی ملایر

منابع پیش از قاجار، در خصوص وضعیت اقتصادی ملایر ساکت‌اند، ولی منابع اوایل عهد قاجار داده‌های فراوانی در این باره به دست می‌دهند. با توجه به کندی تغییرات جغرافیایی و همچنین پیوستگی و تداوم فرهنگی - اجتماعی، و همچنین با عنایت به این نکته که شرایط مضبوط در منابع قاجاری امروزه هنوز برقرار است، به نظر می‌رسد که بتوان این موارد را به دوره صفویه نیز تعمیم داده و براساس آن‌ها، تصویری از وضعیت اقتصادی ملایر در عهد صفوی به دست آورد. دشت ملایر ضمن داشتن موقعیت خوب جغرافیایی برای رشد و رونق کشاورزی، دامپروری و صنعت، از مزایای دیگری نیز برخوردار بوده است. راه ارتباطی اسپهان (= پایتخت) با همدان (= مرکز قلمرو علیشکر) و راه همدان با خوزستان از این منطقه می‌گذشت و حتی در اواخر عهد قاجار راه ارتباطی تهران با خوزستان نیز از ملایر عبور می‌کرد (چریکوف، ۱۳۵۸: ۷۴، ۷۸؛ دمورگان، ۱۳۳۹: ۱۶۰، ۲۰۹). همچنین، راه ارتباطی اسپهان (به عنوان پایتخت) با بین‌النهرین (یعنی بغداد و عتبات) از دشت ملایر می‌گذشت (دمورگان، ۱۳۳۹: ۱۵۹) و همچنین بین ری و بین‌النهرین نیز راه مستقیمی از

طریق ملایر وجود داشت که از طریق دشت فراهان و ملایر، ری را به کنگاور و کرمانشاه متصل می‌ساخت (ناصرالدین شاه، ۱۳۳۵: ۱۶۶، ۲۴۶، عضدالملک، ۱۳۷۰: ۴۵). این دو شبکه ارتباطی اخیر، به نام راه عتبات موسوم و در قرون بعد از صفوی اهمیت تام یافت (روزنامه ایران، ۱۳۰۸ق: شماره‌های ۷۵۲، ۸۳۲، ۸۱۴، ۸۲۴). بنابراین، به واسطه عبور شبکه‌ای از راه‌های ارتباطی، دشت ملایر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و این امر برای رشد تجارت در منطقه ملایر کافی بوده است.

علاوه بر این، به واسطه حاصلخیز بودن خاک، کوهستانی بودن منطقه و میزان بارش سالانه در حد مطلوب، همواره مهم‌ترین فعالیت اقتصادی ساکنان این دشت، کشاورزی بوده است (فراهانی، ۱۳۱۱ق: شماره ۳۷). از وضعیت کشاورزی و محصولات آن در ملایر اطلاع دقیقی در دست نیست ولی با توجه به گزارش مستوفی (۱۳۶۲: ۷۴) به نظر می‌رسد که در آن دوره نیز همچون امروز، عمده‌ترین محصول کشاورزی ملایر غلات (گندم و جو)، حبوبات (نخود، لوبیا، عدس، ماش و جز آن)، گیاهان علوفه‌ای (یونجه، شبدر و جز آن) و انواع میوه (در رأس آن‌ها انگور و فراورده‌های آن) بوده، چنان‌که شیره انگور (دوشاب) آن شهرت عام داشته است (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۶۶: ۱۷۸؛ فراهانی، ۱۳۱۱ق: شماره ۴۲). میزان محصول غلات و حبوبات در ملایر و دیگر نواحی قلمرو علیشکر بدان حد بود که مازاد آن برای تأمین مایحتاج پایتخت صفوی فرستاده می‌شد. وقتی در سال ۱۰۷۲ه.ق بر اثر خشکسالی و حمله ملخ‌ها قحطی بزرگی در اسپهان حادث شد، به دستور شاه سیصد هزار من غله از پارس و قلمرو علیشکر به اسپهان منتقل گردید (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۳۰۷) و همچنین سال‌ها بعد، در دوران آشفتگی‌های سیاسی بعد از قتل نادرشاه، وقتی محمدحسن خان قاجار بر اسپهان مسلط شد، چون آن شهر و توابع آن «از نظم و نسق زراعت دور افتاده بود»، دستور داد تا از دیگر ایالات و ولایات همچون طبرستان، ری و قلمرو علیشکر «عوامل و بذر آوردند» و کشاورزی را در اسپهان و حومه آن از سر گرفته و رونق دادند (رستم‌الحکماء، ۱۳۵۲: ۶۶). بر این اساس، می‌توان استنباط کرد که در عهد صفوی نیز وضعیت مساعد کشاورزی در قلمرو علیشکر (و بالطبع در ملایر)، آنجا را به عنوان انبار غله و مواد غذایی اسپهان درآورده بود.

گزارش عجیبی نیز در خصوص شهرت باغ‌های پسته و رونق کاشت آن در ملایر از سوی تاورنیه درج شده بدین مضمون که «مقدار کثیری پسته که از ایران خارج می‌شود، در ملایر به عمل می‌آید که شهر کوچکی است در دوازده لیو سمت مشرق اسپهان است و بهترین پسته دنیا محسوب می‌شود و اراضی وسیعه آن به قدری پسته می‌دهد که کفایت مصرف ایران و حمل هندوستان را می‌کند» (تاورنیه، بی تا: ۷۷). بر همین اساس، شادروان باستانی پاریزی نیز یکی از اقلام عمده صادراتی ایران به هند در عصر صفوی را پسته ملایر می‌داند (باستانی پاریزی، ۱۳۵۷: ۱۲۸). دیگر پژوهشگران محلی نیز ضمن اشاره به وجود باغ‌های پسته و رونق کشت آن در ملایر مدعی می‌شوند که در اعصار گذشته در ملایر باغ‌های پسته بسیار وجود داشته است که امروزه از آن‌ها خبری نیست (نک: سعدی، ۱۳۷۸: ۱۳؛ تقوی راد، ۱۳۹۰: ۱۲، ۲۱).

تاورنیه خود هر لیو را معادل یک آغاج ترکی می‌داند که هر آغاج کمی بیش از یک فرسنگ است (تاورنیه، بی تا: ۶۹۵). با کمی دقت در گزارش تاورنیه، نادرستی انتساب این توصیف به ملایر آشکار می‌شود، چرا که اولاً ملایر قبل از دوره پهلوی نام یک ناحیه وسیع است و هیچ‌گاه این نام بر شهر خاصی اطلاق نمی‌شده است. ثانیاً ملایر در شمال غرب اسپهان است. ثالثاً فاصله ملایر تا اسپهان خیلی بیش از دوازده لیو (حدافل پنجاه لیو) است. رابعاً امروزه در سراسر ملایر پرورش درخت پسته رایج نیست. خامساً همچنان که امروزه نواحی شرقی اسپهان، شرایط پرورش پسته را دارد، در گذشته نیز داشته است. همچنین تاورنیه در سفرنامه خود مطالب مغلو و نادرست متعددی آورده که یا ناشی از بی‌دقتی او و یا درک نادرست وی از مطالب بوده است.^۱ بر این اساس تردیدی نیست که تاورنیه اصولاً درباره محلی دیگر (غیر از ملایر) سخن می‌گوید. امروزه در فاصله ۸۰ کیلومتری شمال شرق اسپهان (حدود دوازده لیو و کمی بیش از دوازده فرسخ) روستایی موسوم به میلاجرد هست که شرایط پرورش پسته نیز دارد (ابریشمی، ۱۳۸۳: ۱۲۱). ممکن است

۱. از جمله آنچه که درباره بجه‌زا بودن ملخ (ص ۱۷۰)، عبور رود کارون از یک و نیم فرسخی جنوب اسپهان به «اراضی قفر و صحرای نمکزار» (ص ۳۹۵)، نحوه برخورد با نوزاد شتر در هنگام تولد (ص ۱۳۲)، جنگ گاوها در قم (ص ۸۴) آورده است.

مقصود تاورنیه اشاره به این روستا یا مکانی دیگر در فاصله اسپهان تا کرمان باشد که با توجه به بی‌دقتی‌های تاورنیه به صورت ملایر تحریف یافته است. براساس گزارش مستوفی، در عهد ایلخانی، گروه قابل توجهی از ایلات کرد در ملایر همراه با سایر ولایات ثلاث به دامپروری اشتغال داشتند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۴). این امر، بعدها نیز با حضور ایلات قزلباش در این ناحیه تداوم یافت.

بافت اجتماعی ملایر

دشت ملایر پیش از دوره صفویه نیز مسکون بود ولی از ساختار زبانی، قومی و نژادی ساکنان آن اطلاع دقیقی در دست نیست. فقط حمدالله مستوفی در اواخر عهد ایلخانی، ساکنان این ناحیه را کرد خوانده و از غلبه بافت ایل (البته ایلات کرد) در منطقه خبر می‌دهد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۴). با توجه به نقش ایلات ترکمانان بهارلو در قرن نهم هجری و تراکم آنها در قلمرو علیشکر (رحمتی، ۱۳۸۶: ۶۷-۶۹) طبیعی است که برخی ایلات ترکمان نیز در منطقه ساکن شده و به تقویت بافت ایللی منطقه کمک کرده باشند. با پیدایش دولت صفوی، طوایف قزلباش، هر یک بخشی از قلمرو وسیع صفوی را به‌عنوان مرتع و یورت ایل خود به اقطاع گرفتند. در اواسط عهد شاه اسماعیل تا زمان سرکوبی ایل تکلو به دست شاه تهماسب در ۹۳۷ ه.ق، حکومت و مقام بیگلریگی قلمرو علیشکر در اختیار افراد این ایل قرار داشت که در جریان سرکوبی این ایل، جمعی از آنها به قلمرو عثمانی گریختند (روملو، ۱۳۵۷: ۱۸۸/۱؛ منشی قمی، ۱۳۶۳: ۱۵۹/۱؛ شاه تهماسب، ۱۳۴۳ق: ۱۰-۱۱؛ غفاری، ۱۳۴۰: ۲۸۲، ۲۸۵). براین اساس معلوم است که افراد زیادی از ایل تکلو در قلمرو علیشکر ساکن شده بودند زیرا در اواخر قرن دهم هجری، در زمان شاه اسماعیل دوم مجدداً حکومت قلمرو علیشکر را به دست گرفتند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۲۱۲/۱، ۲۸۱) و همچنین در آغاز قرن یازدهم نواحی اطراف همدان را مهم‌ترین مرکز تجمع این ایل می‌شناختند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۵۲۹/۱).

دیگر گروه از قزلباشان در منطقه، ایلات ترکمان بودند که از اواسط دوره شاه تهماسب، پس از کنار زدن تکلوها، قدرت و حکومت قلمرو علیشکر را تا بیش از سه دهه

در دست گرفتند (منشی قمی، ۱۳۶۳: ۴۴۸/۱، ۵۷۹؛ ۷۶۵/۲-۷۶۶). ظلم و تعدی سران ترکمان باعث شد تا شاه تهماسب در آخرین سال‌های سلطنت خود، حکومت قلمرو را از آن‌ها گرفته و به ایل شاملو داد (منشی قمی، ۱۳۶۳: ۵۷۹/۱). سلطه شاملوها نیز بیش از دو دهه به طول انجامید (روملو، ۱۳۵۷: ۴۷۹/۱؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۹۰). قدرت گرفتن قزلباشان شاملو و استاجلو، ایل تکلو و ترکمان را به واکنش واداشت تا در اوایل قرن ۱۱ برای تصاحب مجدد قدرت دست به کار شوند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۳۲۲/۱). این نزاع‌های ایلی و چالش آنان با قدرت سلطنت، شاه عباس را به تسویه حساب با سران قزلباش و خلع ید از آن‌ها وادار کرد. بنابراین شاه عباس از ابتدای حکومت خود، حکومت قلمرو علیشکر را به افراد ایل استاجلو داد که بیش از ۳۵ سال با آرامش و امنیت تمام بر منطقه حکومت کردند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۱۷؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱۰۴۲/۲). به نظر می‌رسد علت انتخاب ایل استاجلو و آرامش قلمرو در زمان آن‌ها، با کم تعداد بودن افراد این ایل در این قلمرو مرتبط باشد.

در این روند، دشت ملایر نیز به عنوان بخشی از قلمرو علیشکر، توجه گروهی از طوایف قزلباش را به خود جلب کرده و آنان در روستاها و نواحی مختلف آن ساکن شدند. از جزئیات چگونگی تقسیم ملایر بین این طوایف اطلاع مستقیمی دانسته نیست، اما براساس شواهد موجود، روستاهای شمالی دشت ملایر در بلوک ترک به ایل شاملو، در بخش‌های میانی دشت ملایر بلافاصله در جنوب شاملوها، بخش‌های میانی دشت ملایر همچون آورزمان و دهلق تا کسب و ننج و قوزان در اختیار ترکمن‌ها قرار گرفت (تاریخ بیگدلی، ۱۳۶۷: ۷۹۴، ۸۰۳، ۸۱۱؛ فراهانی، ۱۳۱۱ق: نمره ۴۰). نواحی جنوب شرقی ملایر تا حدود شازند کنونی به ایل تکلو اقطاع داده شد (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۲۸) و روستاهای جنوب ملایر که در مجاورت بروجرد و سربند قرار دارند، مسکن ایل بیات شد. ایل بیات به عنوان یکی از شعب بزرگ ترکمن در شرق بروجرد، کره‌رود و سربند اقطاع داشتند (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۲۴).

از آنجا که یکی از روستاهای ملایر، در جنوب مرکز شهرستان، اردک‌لو نام دارد و می‌دانیم که اردک‌لو نام یکی از تیره‌های کم‌اهمیت ایل روملو بوده است (تاریخ قزلباشان،

۱۳۶۱: ۱۲) می‌توان فهمید که گروهی از افراد ایل روملو نیز در بخش‌های جنوبی ملایر ساکن شده بودند. از حضور دیگر طوایف قزلباش یعنی طوایف استاجلو، افشار و ذوالقدر در دشت ملایر اطلاعی در دست نیست. از آنجا که سلطه عثمانی‌ها بر بخش غربی قلمرو بر بسیاری از ایلات قزلباش ناگوار بود، عده زیادی از آن‌ها به سوی مناطق دیگر (حتی تا هند)، از جمله بخش شرقی قلمرو علیشکر مهاجرت کردند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۴۰۶/۱، ۶۳۵؛ نهاوندی، ۱۹۲۵: ۹۷۹/۳). بر این اساس محتمل است که ایلات زندیه ساکن در اطراف کرمانشاه، نیز در این زمان به ملایر مهاجرت کرده و در بخش جنوب شرقی آن بر کران راه اسپهان به قلمرو ساکن شدند. مطابق اسناد و مدارک، این ناحیه قبلاً در اختیار ایل تکلو بوده ولی با توجه به سرکشی ایل تکلو و تنبیه آن‌ها توسط شاه عباس در سال ۱۰۰۵ ه.ق (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۵۲۹/۱)، می‌توان استنباط کرد که ایل زند بعد از غلبه عثمانی بر بخش غربی قلمرو از زهاب تا نهاوند در ۹۹۶ ه.ق، از سلطه عثمانی به ستوه آمده و به بخش شرقی قلمرو علیشکر گریخته و بخشی از یورت تکلوها را در روستاهای پری و کمازان تصاحب کردند (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴). همچنین ممکن است این جابه‌جایی یورت، نتیجه تدبیر عمده‌ی شاه صفوی بوده باشد. در هر صورت، ملایر از لحاظ اجتماعی به یکی از اماکن استقرار، تجمع و تراکم ایلات قزلباش مبدل گردید. تراکم نیروی ایلی، به منزله قدرت نظامی در اختیار رؤسای این ایلات بود که بعد از سقوط صفویه، ایل زند را قادر ساخت تا برای تصاحب قدرت وارد عرصه شود.

اهمیت فرهنگی ملایر

یک جنبه از اهمیت فرهنگی - اجتماعی ملایر، شکار و تفریح شاهان صفوی در آنجاست، چنان که شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ ه.ق، با فرارسیدن فصل گرما از قم به کرهرود و سپس به دشت ملایر رفته و بعد از تفریح در چمن ملایر به دیگر نقاط ییلاقی اطراف همدان رفت (خواندمیر، ۴: ۵۶۷/۱۳۳۳؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۵۷۵؛ جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۳۱۴). باری دیگر در سال ۹۲۴ ه.ق شاه اسماعیل که در حوالی بیستون و چمچمال مشغول شکار بود، با فرا رسیدن زمستان برای قشلاق به سوی قم رفت که مسیر او بایستی از دشت ملایر

گذشته باشد (غفاری قزوینی، ۱۳۴۰: ۲۷۸). شاه تهماسب نیز در سال ۹۵۰ ه.ق بعد از آن که زمستان را در قشلاق قم به سر برده بود برای بیلاق و استفاده از مناظر طبیعی و تفریح به سوی سربند و کراز رفته و از آنجا به بیلاق خان کورمز رفت (غفاری قزوینی، ۱۳۴۰: ۲۹۵؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۶۹). از آنجا که خان کورمز در تویسرکان است و مسیر سربند به تویسرکان بالا جبار از ملایر می گذشته، بایستی بخشی از تفریح اردوی سلطانی در ملایر بوده باشد. همچنین مورخان دیگر با گزارش مفصل تری در این باره، از تفریح او در حوالی همدان و نهاوند خبر داده‌اند (منشی قمی، ۱۳۶۳: ۲۹۹/۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۸۴). از آنجا که دشت ملایر در حدفاصل بین همدان و نهاوند قرار گرفته، منطقی است که تصور شود اردوی شاهی در این زمان (یا حداقل بخشی از این زمان) در دشت ملایر بوده که از جنوب غرب با نهاوند و از شمال با همدان پیوستگی داشته است. شاه عباس نیز در سال ۱۰۲۱ ه.ق، بعد از آن که فصل بهار را در اسپهان سپری کرده بود، در فصل تابستان از مسیر فریدن به دشت ملایر رفت و در شکارگاه‌های آن «به سیر و شکار» مشغول شد (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۸۴۸/۲).

یک جنبه دیگر این اهمیت، قرار گرفتن ملایر بر سر راه عتبات است. اگرچه ساکنان ملایر (به عنوان یکی از دهستان‌های نهاوند) که در عهد ایلخانان شیعه اثنی عشری بودند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۴)، اما در قرن دهم با رسمیت تشیع، موقعیت این مذهب در ملایر بیش از پیش تحکیم یافت. با توجه به اهمیت زیارت عتبات عالیات در مذهب شیعی، از این پس عبور کاروان‌های زوآر از بخش‌های مختلف کشور به سوی عراق عرب، رونق گرفته و ملایر به عنوان معبر زوآر بخش‌های مرکزی و شرقی ایران به عتبات، اهمیت ویژه یافت.

منابع عهد صفوی در خصوص وضعیت این راه در ملایر اطلاعی به دست نمی‌دهند، اما با توجه به تداوم شرایط عهد صفوی در قرون بعد و از قیاس با منابع قاجاری برمی‌آید که این راه از سه مسیر اصلی وارد دشت ملایر می‌شد و هر سه شعبه، در منتهی‌الیه شمال غربی ملایر، به هم پیوسته و سپس به سوی کرمانشاه امتداد می‌یافت: یک راه از اسپهان به پری و بعد به گوراب آمده و از جنوب محل شهر کنونی ملایر به سوی غرب ادامه می‌یافت. راه دیگر نیز از قم و ری، از طریق دشت فراهان و دشت چرآء (شرآء) از طریق بابارئیس و

ازناو، به محل شهر کنونی ملایر رسیده و سپس با راه اول یکی شده و با عبور از وسط چمن ملایر به سوی غرب دشت ملایر (یعنی روستای باباکمال کنونی) می‌رفت (چریکوف، ۱۳۵۸: ۸۱؛ ناصرالدین شاه، ۱۳۳۵: ۲۴۶). راه سوم نیز که با فاصله چند فرسخ در شمال راه دوم قرار داشت از بخش‌های میانی دشت فراهان و چرّاء آمده و با عبور از قره‌تگینی و ننج به شمال دشت ملایر وارد شده و پس از عبور از جوکار و حسین‌آباد شاملو، به حمیل‌آباد و سپس باباکمال می‌رفت و با دو شعبهٔ قبلی یکی می‌شد (ناصرالدین شاه، ۱۳۱۱ق: ۱۶۴-۱۶۷؛ روزنامه ایران، ۱۳۱۱ق: نمره ۸۳۲). اما دوباره از باباکمال به دو شعبه تقسیم شده و راهی به سوی فرسفیج و از آنجا به سوی کنگاور و کرمانشاه می‌رفت (ادیب‌الملک، ۱۳۶۴: ۲۶۶؛ ناصرالدین شاه، ۱۳۳۵: ۲۳۷) و راهی دیگر با عبور از تنگ طایمه به سوی دهرسخه و دشت خزل در شمال نهاوند و از آنجا به کرمانشاه می‌رفت (روزنامه ایران، ۱۳۱۱ق: نمره ۷۱۴). رونق زیارت، جایگاه ملایر را به عنوان یکی از مهم‌ترین مسیرهای ارتباطی میان ایران و عتبات، در نزد شیعیان اهمیتی ویژه بخشید. قداست عمل زیارت، به‌زودی توجه بسیاری از واقفان و خیرین را به خود جلب کرد و تا دوره قاجار تعداد زیادی زائرسرا، کاروانسرا و ابنیه خیریه دیگر نظیر پل، آب‌انبار و جز آن، جهت استفاده زوار، در روستاهای سرِ راه ساخته شدند که وظیفه خدمات‌رسانی به زوار عتبات را برعهده داشتند (ناصرالدین شاه، ۱۳۳۵: ۲۳۷، ۲۴۱؛ روزنامه ایران، ۱۳۱۱ق: نمره ۸۱۴). بدین سان ملایر از نظر فرهنگی برای دیگر ساکنان شیعی مذهب فلات ایران اهمیت پیدا کرد.

اهمیت سیاسی - نظامی ملایر

ملایر از نظر سیاسی و نظامی نیز در دوره مورد مطالعه دارای اهمیت گردید و این اهمیت از سه جنبه قابل مشاهده است:

الف. منازعات ایران و عثمانی

در ابتدای قرن دهم هجری، شاه اسماعیل با تأسیس دولت صفوی، تلاش برای تصرف اراضی بین سند تا فرات را به‌عنوان قلمرو همیشگی ایران آغاز کرد و در سال ۹۱۴ ه.ق

عراق عرب را زیر فرمان گرفت (منشی قمی، ۱۳۶۳: ۹۳/۱؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۶۷/۴؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۶-۲۸۷). از آن سوی، دولت عثمانی نیز به نواحی شرق آناتولی، شامات و عراق چشم داشت. این امر به تقابل دو قدرت و منازعات طولانی میان آن‌ها انجامید که تا پایان حکومت نادرشاه افشار ادامه یافت. بعد از غلبه عثمانی بر عراق عرب (روملو، ۱۳۵۷: ۳۲۸-۳۳۱، ۳۳۵)، قلمرو علیشکر به عنوان یک ایالت سرحدی درآمد که وظیفه دفاع در برابر زیاده‌طلبی‌ها و تجاوز نیروهای عثمانی را عهده‌دار بود.

اگر در نظر بگیریم که در آن زمان، هنوز در مناطقی که امروزه «استان کردستان» خوانده می‌شوند، هیچ نقطه شهری وجود نداشت.^۱ همچنین از آنجا که در فهرست حکمرانان تابع بیگلربیگی قلمرو علیشکر، از حاکم‌نشین کرمانشاه ذکری به میان نیامده (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۸۴)، برمی‌آید که شهر کرمانشاه در منازعات ایران و عثمانی آسیب فراوان دیده و در آن منطقه شهر عمده دیگری که توان دفاع در برابر ارتش عثمانی را داشته باشد، وجود نداشت. بنابراین معلوم است که مهم‌ترین مرکز دفاع در برابر عثمانی، شرق قلمرو علیشکر با شهرهای همدان و نهاوند بوده است.

اگر توجه داشته باشیم که در نواحی کردنشین، استحکامات دفاعی به شکل قلعه‌هایی بودند که در نقاط صعب‌الوصول کوهستانی ساخته شده بودند، می‌توان فهمید که این قلعه‌ها فقط برای حفظ ساکنان قلعه ساخته شده و توان ممانعت از پیشروی لشکریان عثمانی را نداشتند. در نتیجه نیروهای عثمانی، سریع‌تر از آنچه تصور می‌رود خود را به همدان و نهاوند می‌رساندند. چنان‌که در سال ۹۹۷ ه.ق لشکر عثمانی به فرماندهی سنان‌پاشا حکمران بغداد تا قلب قلمرو پیشروی نموده و همدان را غارت کرده و نهاوند را تا ۱۵ سال بعد در تصرف نگه داشت و همچنین قلعه دیگری در روستای سعد و قاص نهاوند پایه‌ریزی کردند تا علاوه بر بخش غربی قلمرو علیشکر، ایالت لرستان را نیز تحت نظر داشته باشند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۴۰۵/۱-۴۰۷، ۶۲۵/۲).

۱. زیرا سنج به عنوان اولین مرکز شهری این منطقه در سال ۱۰۴۶ بنیان گذاشته شد که منازعات ایران و عثمانی نیز رو به کاهش گذاشته بود.

با این وضعیت، دشت ملایر که از سمت شمال و غرب توسط کوه الوند و شعب آن محدود و محصور شده، همچون دژی طبیعی می توانست تا مدتی از ورود لشکریان عثمانی در امان باشد و با توجه به این که راه ارتباطی نهاوند و همدان به پایتخت (=اسپهان) نیز از دشت ملایر می گذشت، این منطقه به عنوان مرکز تهیه تدارکات و پشتیبانی جهت ارسال نیروی امدادی برای همدان نهاوند بود. بنابراین، دشت ملایر با داشتن چمن طبیعی گسترده موسوم به «آق اولنگ»^۱ مکان مناسبی برای نگهداری اسبان و لشکریان سلطنتی به حساب می آمد. سرانجام در سال ۱۰۱۲ ه. ق. شاه عباس (حک: ۹۹۶-۱۰۳۸ ه. ق.) پس از تقویت

۱. در شرح حوادث عهد صفوی، به نام چند اولنگ (=چمن) در اطراف همدان، همچون اولمه بلاغی، اولنگ همدان، آق اولنگ و جز آن اشاره شده است. به گفته مورخان عهد صفوی، شاه اسماعیل (حک: ۹۰۷-۹۳۰ ه. ق.) بعد از برگزاری جشن نوروز (سال ۹۲۵ ه. ق.) در قم، به ساوه رفت و از آنجا به فراهان و سپس به کرهرود رفته و بعد از زیارت امامزاده سهل بن علی «از راه سیلاخور به آق اولنگ همدان خرامید و از آق اولنگ، آهنگ اولنگ همدان کرده..» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۶۷/۴؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۵۷۴-۵۷۵؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۱۴). در سال ۱۰۲۰ ه. ق. نیز شاه عباس از اسپهان به قصد آذربایجان حرکت کرد و از راه فریدن به آق اولنگ رفت و در آق اولنگ اردو را دو قسمت ساخت آغروق را به همراه عده‌ای به سلطانیه ارسال داشت و خود نیز با بخشی از سپاه عازم نهاوند شده و قلعه نوساخته نهاوند را بازدید کرد و چند روز در متنزهات توپسرکان و نهاوند و آن حدود به گردش و شکار مشغول و به چمن سلطانیه رفت (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۸۴۸/۲).

از این روایات استنباط می شود که آق اولنگ با اولنگ همدان فرق داشته و هم اینکه میان سیلاخور و همدان (با به عبارت کلی تر بین اسپهان و همدان) واقع و هم راه مستقیمی بین آق اولنگ به نهاوند و سلطانیه وجود داشته است. از آنجا که قطعاً راه عبور از سیلاخور و اسپهان به همدان از دشت ملایر عبور می کرده، و همچنین از دشت ملایر راه مستقیمی با جهت غربی- شرقی بین فراهان و نهاوند برقرار بوده است، به درستی می توان نتیجه گرفت که آق اولنگ در دشت ملایر واقع بوده است. از نظر شرایط اقلیمی منطقه ثلاث، به ویژه ملایر، در طول قرون گذشته، به شدت با پدیده اروزین یعنی «ضعف استعداد فلاحی» مواجه شده و در نتیجه، بعد از شاه عباس، چمن آق اولنگ به شدت آسیب دید؛ چنان که در اوایل عهد قاجار، تقریباً از رونق افتاده (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۰۲) و در اواخر قاجار، به شوره زار مبدل شده بود (عضدالملک، ۱۳۷۰: ۴۶). آق اولنگ به معنای چمن سفید (و یا بزرگ) است. در دشت شوره کات ملایر نیز چمن طبیعی با مساحتی بالغ بر ۲۰ هکتار وجود دارد که در میان تکه های چمن قسمت هایی از زمین سفید رنگ و نمکی دیده می شود و به همین جهت به شوره کات معروف است. این هم دلیلی دیگر بر درستی انطباق آق اولنگ با دشت شوره کات ملایر است. این چمن طبیعی تا بیست و اند سال پیش، چراگاه احشام و دواب روستاهای اطراف، در فصول بهار و پاییز بود که در اثر خشکسالی، امروزه تقریباً بالکل مضمحل شده است. هنوز اهالی روستاهای اطراف، این دشت را با عنوان «مرغ» می شناسند.

مواضع و موقعیت خود به مقابله با عثمانی پرداخت. او با اعزام لشکر و نیروی امدادی از طریق ملایر، به حسن خان استاجلو بیگلربیگی قلمرو علیشکر در همدان دستور داد تا لشکر عثمانی را از نهبوند بیرون کنند. لشکر اعزامی با حمایت قزلباشان ساکن در نهبوند به سرعت بر دشمن غالب شده و نهبوند را آزاد ساختند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۶/۲). بنابراین، در این میان، دشت ملایر به عنوان مرکز ارتباط همدان و نهبوند با اسپهان عمل کرده و دارای اهمیت فراوان شد.

شاه عباس در پی اختلاف میان فرماندهان عثمانی در بغداد، در سال ۱۰۱۷ ه. ق تصمیم به فتح بغداد گرفت. لذا خود را به چمن آق اولنگک در ملایر رسانید. سپس حسن خان بیگلربیگی علیشکر را با لشکری به ماهیدشت اعزام داشت، تا مترصد اوضاع باشند و در زمان مقتضی با دستور شاه به بغداد حمله کنند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۷۶۴/۲-۷۶۵؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۹۳). اردوی شاهی نیز با اقامت در آق اولنگک ملایر، علاوه بر تفریح و شکار، و تهیه تدارکات لازم، مترصد بود که در صورت پیروزی لشکریان، و یا نیاز به نیروی امدادی، شخصاً به بغداد برود. این اقامت چندین ماه طول کشید و در همین زمان خبر درگذشت مریم سلطان بیگم دختر شاه تهماسب و همسر خان احمد خان گیلانی را دریافت کرد (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۸۰۳/۲). اگرچه برنامه تسخیر بغداد در این سال به نتیجه نرسید، اما از جایگاه مهم دشت ملایر در برنامه‌های نظامی شاه عباس کاسته نشد. چنان که پس از صدور فرمان تعمیر قلعه نهبوند برای مقابله با دیگر حملات احتمالی عثمانی، در سال ۱۰۲۱ ه. ق از اسپهان به دشت ملایر آمده و پس از مدتی شکار و تفریح در چمن آق اولنگک، تدارکات و اردوی شاهانه را به چمن سلطانیه فرستاد و خود شخصاً به بازدید از چگونگی انجام تعمیر قلعه نهبوند رفته و پس از مدتی به سلطانیه بازگشت (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۸۴۸/۲). بنابراین، دشت ملایر، مکانی برای اقامت شاه جهت نظارت بر پیشرفت امور عمرانی مربوط به استحکامات دفاعی در نهبوند درآمده بود.

با مرگ شاه عباس، عثمانی‌ها فرصت را غنیمت شمرده و به سمت داخله ایران پیشروی را آغاز کردند و شاه صفی سپاهی را به مقابله فرستاد اما در جنگ میوان ۱۰۳۹ ه. ق شکست خورده و مرزهای غربی ایران در برابر آن‌ها گشوده شد، چنان که حتی همدان

به‌عنوان مرکز قلمرو علیشکر، به دست عثمانی‌ها افتاد. شاه صفی که در خود قدرت مقاومت نمی‌دید به دشت ملایر (روستای دمق) عقب‌نشینی کرد. سپاهیان عثمانی از همدان گذشته و از سمت درگزین به سوی دشت فراهان پیش تاختند. شاه صفی نیز به کسب، کرسی اداری ملایر، آمده و پس از تجمع نیروها برای مقابله با سپاهیان عثمانی به سوی منطقه درگزین حرکت کرد (محمد معصوم خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۸۸؛ حسینی - استرآبادی، ۱۳۶۴: ۲۳۹). فرمانده عثمانی پس از اطلاع از این امر، به سرعت منطقه را رها کرده و به بغداد مراجعت نمود.

بعد از حمله افغان‌ها و سقوط اصفهان در ۱۱۳۵ه.ق، نیروهای عثمانی نیز برای تصرف غرب ایران دست به کار شده و طی معاهده‌ای با روسیه، قلمرو ایران را بین خود قسمت نمودند. براین اساس لشکر عثمانی با پیشروی در غرب ایران علاوه بر آذربایجان، کردستان، قلمرو علیشکر و لرستان را تصرف کرده و تا حدود کزاز (=اراک کنونی) را تحت اختیار گرفتند. با ظهور طهماسب‌قلی خان (=نادرشاه بعدی) و دفع افغان‌ها توسط وی، حمله به نیروهای عثمانی و بازپس‌گیری قلمرو ایران آغاز شد. در این روند طهماسب - قلی خان از فارس به خوزستان و سپس خرم‌آباد لشکر کشیده و با عقب‌راندن لشکر عثمانی این نواحی را آزاد نموده و سپس با سرعت زیاد به نهاوند رفته و با غافلگیر نمودن اردوی عثمانی، آن‌ها را مغلوب نموده و بر نهاوند مسلط شد. باقی‌مانده لشکر عثمانی به سوی همدان گریزان شد. در این زمان خبر رسید که لشکر عثمانی از تویسرکان گذشته به دشت ملایر وارد شده‌اند. طهماسب‌قلی خان به محض وصول این خبر، با شتاب از نهاوند حرکت کرده و اردوی عثمانی را در کنار رود ملایر تارومار کرد (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۱۱۹-۱۲۰). این امر نشان می‌دهد که در طول دوران صفوی، منطقه ملایر از نظر نظامی - سیاسی چنان اهمیتی یافته بود که لشکر عثمانی حاضر به تخلیه آن نبوده و می‌دانستند که برای حفظ همدان، بایستی ملایر را در اختیار داشته باشند.

ب. تأمین نیروی نظامی برای دولت مرکزی

استقرار ایلات قزلباش در ملایر، بافت اجتماعی آن منطقه را تغییر داد. با توجه به مهارت نظامی ایلات، تجمع آنها به معنی حضور یک نیروی نظامی قابل توجه در ملایر بود. این افراد نظامی، فقط به تبعیت از ریش سفید ایل عمل کرده و او را در رسیدن به اهداف سیاسی و نظامی اش یاری می دادند. بنابراین، از این زمان، در هر جا که از حضور نظامی بزرگان قزلباش مستقر در قلمرو علیشکر (و بالطبع ملایر) خبر می رسد، بدان معناست که جمعی از نیروهای ایلی منطقه را با خود همراه داشته اند. پادشاه صفوی در منازعات بین ایران و عثمانی به حکمرانان نواحی مختلف قلمرو علیشکر فرمان می داد تا زیر فرمان بیگلربیگی قلمرو در جنگ با عثمانی شرکت کنند و این رؤساء با افراد قزلباش تحت فرمان خود به صفوف متحدی در مقابل دشمن تبدیل می شدند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۶۴۹/۲، ۷۶۴، ۹۰۲، ۹۲۵؛ جنابادی، ۱۳۶۸: ۸۸۶). بنابراین، عملاً ملایر همچون سایر نقاط قلمرو علیشکر از یک نیروی نظامی سرشار بهره مند شد که پیش از آن نداشت، چنان که از این پس نیروهای نظامی ملایر به داشتن قد و بالای رشید مشهور بوده اند (ناصرالدین شاه، ۱۳۱۱ق: ۱۶۴). بنابراین، ملایر، از این پس به عنوان یکی از مراکز تأمین سرباز برای دولت مرکزی اهمیت یافت.

ج. نظارت بر ایلات لرستان

لرستان، بخش وسیعی از نواحی غربی ایران در حد فاصل بین کرمانشاه و همدان تا خوزستان و عراق عرب را دربر می گرفت. این پهنة وسیع جغرافیایی از ارتفاعات، دره ها و دشت هایی تشکیل یافته که سرچشمه رودهای فراوانی بود. موقعیت کوهستانی این ناحیه، علاوه بر جلوگیری از پیدایش شهر پر جمعیت، تردد لشکریان و در نتیجه تسلط دولت مرکزی بر این ناحیه را دشوار می ساخت. از سوی دیگر، تناسب منطقه با زندگی کوچ نشینی و اشتغال غالب اهالی به دامداری، نوعی بافت ایلیاتی به آن داده بود. لذا حکومت های ایرانی، می کوشیدند تا سلطه خود را بر این ناحیه از طریق ایجاد استحکامات نظامی و استقرار لشکر در آنها اعمال کنند. صعوبت تردد در منطقه و دشواری امداد رسانی به نیروهای مستقر از یک سو و تمایل به اعمال حاکمیت بر طوایف

پراکنده در این ناحیه از سوی دیگر، زمینه را برای تشکیل یک بافت سیاسی نیمه خودمختار در آنجا فراهم می نمود.

بر این اساس، منطقه لرستان از قرن ششم هجری زیر فرمان سلسله محلی اتابکان لر کوچک یا آل خورشید قرار داشت. شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ ه. ق. پس از غلبه بر شاه-رستم، اتابک لرستان، این ایالت را ضمیمه قلمرو صفوی ساخت (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۱۷۰-۱۷۹). از آن پس شاهان صفویه با اکتفا به اظهار اطاعت اتابکان لر، موجودیت آن‌ها را به رسمیت شناخته و آن‌ها را ابقا کردند. اما وضعیت داخلی لرستان مخصوصاً سابقه تاریخی این خاندان و نیروی نظامی مقتدر ایل آن ناحیه، به نحوی بود که اتابکان را قادر می ساخت تا از اطاعت نسبت به حکومت مرکزی سرپیچی کنند. چنان که گاهی با پیوستن به سلطان عثمانی از اطاعت دولت مرکزی سر باز می زدند و صفحات جنوبی قلمرو علیشکر را مورد تعرض قرار می دادند و گاهی با عثمانی از در مخالفت در آمده و به حکومت صفوی اظهار مودت می کردند (غفاری، ۱۳۴۰: ۱۷۴؛ اسکندرمنشی، ۱۳۸۲: ۴۶۹/۱-۴۷۱؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۸/۱-۵۳). به همین علت، شاه عباس در سال ۱۰۰۶ ه. ق. اتابکان را منقرض نموده و والیان لرستان را جایگزین آن کرد.

در قرن دهم هجری، پایتخت صفویه در قزوین مستقر بود و مسیر ارتباطی قزوین به لرستان، از قلمرو علیشکر به ویژه ملایر می گذشت. بنابراین، قلمرو علیشکر نقش اساسی در نظارت بر لرستان داشت، چنان که بیگلربیگی قلمرو علیشکر، مالیات ایلات لرستان را جمع آوری می کرد (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۸/۱) و در نتیجه در اسناد آن زمان، این بخش را با نام لرستان همدان یاد کرده اند (نهادی، ۱۹۲۵: ۱۵۲۵/۳). در این میان، صفحات جنوبی قلمرو علیشکر که عبارت از ملایر، نهاوند و بروجرد باشد به حکم مجاورت با سرزمین لرستان، در مطیع نگاه داشتن لرستان و مهار حملات تعرضی ایلات لر به قلمرو علیشکر نقش مهمی داشتند. به طوری که بعد از شورش جهانگیر در سال ۹۴۰ ه. ق.، در زمانی که شاه تهماسب در سال ۹۴۹ ه. ق. در بیلاقات ملایر و اطراف آن بود (جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۸۴)، نیروهای دولتی، برای سرکوبی جهانگیر اعزام شدند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۴۶۹/۱). حتی لشکریان عثمانی بعد از حمله به قلمرو علیشکر، برای آن که بر لرستان هم نظارت داشته باشند، قلعه خود را

در نهانوند مستقر ساختند که لرستان را نیز تحت کنترل داشته باشند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۴۰۷/۱). شاه عباس نیز ایل بیات را در صفحات جنوبی قلمرو علیشکر مستقر ساخت تا رفتارهای بی‌ضابطه اتابک لر را مهار نماید (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۴۴۰/۱). اهمیت این امر چنان بود که در قرون بعد نیز آقا محمدخان پس از سرکوبی کامل هواداران زندیه در ملایر در سال ۱۲۰۰ ه.ق، در آنجا باقی ماند تا زمانی که اسماعیل خان والی لرستان نیز احساس خطر کرده و عریضه‌های مبتنی بر اطاعت و وفاداری را به خدمت او فرستاد (ساروی، ۱۳۷۱: ۱۵۲؛ غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۱۶؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۱۹۶/۹). بنابراین، معلوم است که یکی از جنبه‌های اهمیت سیاسی ملایر، نقش آن در نظارت بر لرستان بوده است.

نتیجه

این پژوهش نشان داد که منطقه ملایر در حد فاصل شهرهای همدان، نهاوند و بروجرد، به حکم مجاورت با مرکز قلمرو علیشکر (یعنی همدان) و قرار گرفتن بر سر راه‌های ارتباطی نواحی مرکزی ایران با بین‌النهرین و عتبات در عهد صفوی واجد اهمیت اقتصادی بوده، اما به علت فقدان مرکز شهری از آن نام برده نشده است. در این زمان با توجه به رسمیت مذهب تشیع و قداست عمل زیارت مشاهد متبرکه ائمه (ع) در این آیین و عبور مسیر ارتباطی نواحی مرکزی با عتبات از ملایر و همچنین وجود چراگاه‌ها و تفرج‌گاه‌های غنی در کوه‌های اطراف ملایر، به این منطقه اهمیت فرهنگی بخشیده و همچنین تولید محصولات کشاورزی به‌ویژه غلات، علاوه بر راه‌های تجاری، اهمیت اقتصادی آن منطقه را افزایش داده بود. لزوم نبرد با عثمانی‌ها و مخصوصاً غلبه عثمانی بر نهاوند در اوایل قرن ۱۱ هجری، ملایر را مکانی برای استقرار لشکریان و همچنین به صورت مرکز تأمین تدارکات ارتش صفوی درآورد. استقرار طوایف قزلباش در منطقه نیز به تدریج بافت قومی و اجتماعی آن را تغییر داده و در عین حال ملایر را به یکی از مراکز تأمین نیروی نظامی برای دولت مرکزی تبدیل کرد. همچنین مجاورت با لرستان و ناآرامی ایلات و عشایر آن منطقه، ملایر را به عنوان مرکزی برای نظارت بر این ایالت مبدل ساخت.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۹۹ق). **الکامل فی التاریخ**، تصحیح تورنبرگ. بیروت: دارصادر.
- ابریشمی، محمدحسن (۱۳۷۳). **پسته ایران؛ شناخت تاریخی**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ادیب‌الملک، عبدالعلی خان (۱۳۶۴). **سفرنامه ادیب‌الملک به عتبات**. تصحیح مسعود گلزاری. تهران: دادجو.
- استرآبادی، میرزا مهدیخان (۱۳۴۱). **جهانگشای نادری**. تصحیح عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار ملی.
- اسکندر منشی (۱۳۵۰). **تاریخ عالم‌آرای عباسی**. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر و تأیید اصفهان.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰). **اکسیرالتواریخ**. تصحیح جمشید کیانفر. تهران: ویسمن.
- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). **افضل‌التواریخ**. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳). **نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار**. به اهتمام احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳). **فتوحات شاهی**. تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۷). **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**. تهران: صفی‌علیشاه.
- بدلیسی، شرف‌الدین (۱۳۷۷). **شرفنامه**. تصحیح زرنوف. تهران: اساطیر. [۲جلد در یک مجلد].
- بیگدلی، غلامحسین (۱۳۶۷). **تاریخ بیگدلی؛ مدارک و اسناد**. تهران: بوعلی.

- **تاریخ قزلباشان** (۱۳۶۱). تصحیح میرهاشم محدث. تهران: بهنام.
- تاورنیه، ژان باپتیست (بی تا). **سفرنامه تاورنیه**. ترجمه ابوتراب نوری. با تجدیدنظر و تصحیح حمید شیرانی. - تهران: کتابخانه سنایی و کتابفروشی تأیید اصفهان.
- تقوی راد، محمودرضا (۱۳۹۰). **کارنامه ملایر**. تهران: بوستان قرآن.
- جنابدی، میرزا بیک حسن بن حسینی (۱۳۷۸). **روضه الصفویه**. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- **جهانگشای خاقان** (۱۳۶۴). تصحیح الله دتا مضطر. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- چریکوف (۱۳۵۸). **سیاحتنامه**. ترجمه ابگار مسیحی. به کوشش علی اصغر عمران. تهران: کتاب‌های جیبی.
- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی (۱۳۶۴). **تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی**. تصحیح احسان اشراقی. تهران: علمی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۳۳). **حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر**. تهران: خیام.
- دلاواله، پیتر و (۱۳۷۰). **سفرنامه**. ترجمه شعاع‌الدین شفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- دمورگان، ژاک (۱۳۳۹). **مطالعات جغرافیایی**، جلد ۲. ترجمه کاظم ودیعی. تبریز: چهر.
- دوید، بارون (۱۳۷۱). **سفرنامه لرستان و خوزستان**. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: علمی و فرهنگی.
- رحمتی، محسن (۱۳۸۶). «تأملی در باب قلمرو علیشکر». **مجله تاریخ ایران و اسلام دانشگاه لرستان**. سال اول، شماره دوم، (از ص ۶۳ تا ص ۱۰۴).
- رستم‌الحکماء، محمدهاشم آصف (۱۳۵۲). **رستم‌التواریخ**. تصحیح محمد مشیری. تهران: امیرکبیر.

- **روزنامه ایران** (۱۳۰۸-۱۳۱۱ق). تهران: چاپ سنگی
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷). **احسن التواریخ**. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.
- ساروی، محمدتقی بن فتح‌الله (۱۳۷۱). **تاریخ محمدی**. تصحیح غلامرضا طباطبایی - مجلد. تهران: امیرکبیر.
- سعدی، ایرج (۱۳۷۸). **تاریخ نمایش در ملایر**. ملایر: علم گستر.
- شاه تهماسب (۱۳۴۳ق). **تذکره شاه تهماسب**. برلن: چاپخانه کاویانی.
- شیروانی، زین العابدین (۱۳۱۵ق). **بستان السیاحه**. تهران: چاپ سنگی.
- شیروانی، زین العابدین (۱۳۳۹). **ریاض السیاحه**. تصحیح اصغر حامدی. تهران: کتابفروشی سعدی.
- **عالم آرای شاه اسماعیل** (۱۳۴۹). تصحیح اصغر منتظرصاحب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عضدالملک، علیرضاخان (۱۳۷۰). **سفرنامه عتبات**. به کوشش حسن مرسلوند. تهران: مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۲). **تاریخ جهان آرا**. تهران: کتابفروشی حافظ.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹). **گلشن مراد**. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجلد. تهران: زرین.
- فراهانی، ادیب‌الممالک (۱۳۱۱ق). **روزنامه ادب**. تهران: چاپ سنگی.
- قائم‌مقام فراهانی، ابوالقاسم خان (۱۳۶۶). **جلایرنامه** (ضمیمه دیوان اشعار). به اهتمام بدرالدین یغمایی. تهران: شرق.
- قدامه بن جعفر (۱۸۸۹). **نبذ من کتاب الخراج**، لیدن: بریل.
- کریمی، بهمن (۱۳۱۶). **جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران**، تهران: ابن سینا.
- کیهان، مسعود (۱۳۱۱). **جغرافیای مفصل ایران**، تهران: ابن سینا.
- **مجمل التواریخ و القصص** (۱۳۱۸). تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور.

- محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی (۱۳۶۸). **خلاصه السیر**، تصحیح گنجینه ایران و ایرانیان، تهران: علمی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). **نزهة القلوب**، تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- منشی قمی، احمد حسینی (۱۳۶۳). **خلاصه التواریخ**، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸). **تذکرة الملوک**. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: امیرکبیر.
- ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۱ق). **سفرنامه عراق و بلاد مرکزی ایران**. تهران: مطبعة دولتی (چاپ سنگی).
- _____ (۱۳۳۵). **سفرنامه کربلا و نجف**، به قلم میرزا رضای کلهر، تهران: سنایی.
- نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق موسوی (۱۳۶۸). **تاریخ گیتی گشا**، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- نهاوندی، عبدالباقی (۱۹۲۵). **مآثر رحیمی**، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته: ایشیاتیک سوسایتی بنگاله.
- نیساری، سیروس (۱۳۵۰). **کلیات جغرافیای ایران**، تهران: بی‌نا.
- وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۲۹). **عباسنامه**، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹). **روضه الصفاى ناصرى**، تهران: خیام- پیروز.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله (۱۹۷۷). **معجم البلدان**، تصحیح وستنفلد، بیروت، دارصادر.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

ساخت و کارکرد شهر مرزی آرتاشاد در مناسبات ایران و روم در دوره ساسانی^۱

پرویز حسین طلایی^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۲۳

چکیده

زمانی که در قرن اول پیش از میلاد (ح ۹۲ ق.م) ایران و روم دو قدرت عصر باستان، با یکدیگر هم‌مرز شدند، درگیری و تنش‌هایی را با هم آغاز کردند که تا انقراض ساسانیان و ورود اعراب مسلمان همچنان ادامه داشت. شهرهای مرزی، از جمله شهر آرتاشاد، نقش مهمی را در این درگیری‌ها ایفا کرده‌اند. بنابراین این پژوهش با توجه به اهمیت موضوع بر آن است تا ساخت و کارکرد شهر مرزی آرتاشاد را مورد واکاوی قرار دهد.

یافته‌های این تحقیق که با رویکردی توصیفی-تحلیلی براساس گردآوری منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است، نشان می‌دهد که شهر آرتاشاد توسط آرتاشس پادشاه ارمنستان در قرن دوم پیش از میلاد (ح

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.3172.

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان؛ parviztalae@uk.ac.ir

سال ۱۷۶ ق.م) ساخته شده است. این شهر که از ساخت مستحکمی برخوردار بوده، از جنبه‌های ژئوپلیتیکی، سیاسی و نظامی و همچنین اقتصادی و تجاری برای ایران و روم حائز اهمیت بوده است؛ چنان‌که هر کدام از این قدرت‌ها در صدد تسلط بر این شهر مهم بودند. دستیابی به این شهر کلید فتح ارمنستان بود و دو قدرت باستانی با تصرف این شهر می‌توانستند از آن‌جا به مانند استراحتگاهایی برای لشکرکشی‌ها، زرادخانه‌ها استفاده کنند و سرزمین‌های یکدیگر را مورد تعرض قرار دهند. از حیث اقتصادی و تجاری نیز تصرف آرتاشاد، که یکی از مراکز گمرکی میان دو امپراتوری مطرح بود، به منزله دستیابی به سود سرشار مالی در این شهر مرزی به شمار می‌رفت.

واژه‌های کلیدی: ساخت، کارکرد، آرتاشاد، ایران، روم، ساسانی.

مقدمه

شهر آرتاشاد از جمله شهرهای مرزی میان ایران و روم بود که با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی‌اش در زمان آرتاشس (۱۶۰ - ۱۸۹ ق.م) به وجود آمد. آنتیوخوس سوم (۲۴۱ تا ۱۸۷ ق.م)، پس از غلبه بر ارمنستان آرتاشس را به‌عنوان ساتراپی سلوکی‌ها در ارمنستان انتخاب شد.^۱ استقرار آرتاشس در این منطقه بدون دردسر نبوده است، موسی خورنی در

۱. آنتیوخوس سوم (۲۴۱ تا ۱۸۷ ق.م)، پادشاه سلوکی، پس از رسیدن به تخت سلطنت و تحکیم اوضاع داخلی، در صدد حل مسئله باختر و پارت افتاد؛ چرا که استقلال آنها دولت سلوکی را در شرق با دشواری‌های بسیار مواجه ساخته بود؛ بنابراین به‌عنوان «تفتیش مسلحانه» (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۲۵۹) سفری به مشرق کرد. برای رسیدن به مقصود خود ابتدا از طریق کاپادوکیه رهسپار ارمنستان شد. آنتیوخوس سوم در سال ۲۱۲ پیش از میلاد وارد ارمنستان شد؛ خشایارشا، پادشاه ارمنستان پس از آنکه آنتیوخوس تخت‌گاهش آرساموساتار شهر بندان و او را ناگزیر به تسلیم کرد، حاضر شد به پادشاه سلوکی خراج پردازد (لانگ، ۱۳۸۳: ۶۲۲). آنتیوخوس پس از اینکه خشایارشا، را به تحت‌الحمایگی خود پذیرفت، با خواهر وی ازدواج کرد (Polybius, VIII, 23, 1-5). شاه سلوکی پس از این ازدواج، خشایارشا را با کمک همسرش به قتل رسانید. آنتیوخوس پس از اینکه خیالش از بابت خشایارشا راحت شد، ارمنستان را به دوساتراپی شرقی (حوالی آرتاکساتا) و غربی (سوفنه) (به زاره)، تقسیم کرده و دست سردار خود، آرتاشس را برای تسلط بر بخش شرقی باز گذاشت و وی را به ولایتمداری ارمنستان بزرگ گذاشت (مانوکیان، ۱۳۸۶: ۶۷).

کتاب «تاریخ ارمنیان» آورده است که آرتاشس در نبرد با پادشاهان قبلی ارمنستان توانست با جلب نظر سرداران یرواند، پادشاه ارمنستان کبیر، بر این ناحیه دست پیدا کند (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۸، ۱۶۵-۱۶۹). آرتاشس متصرفات خود را در چهار سوی شمال، جنوب، خاور و باختر وسعت بخشید (Strabo, XI, 14, 5). وی پس از پادشاهی اورارتو و اورونتیان، سومین پادشاهی را در ارمنستان پایه گذاری کرد. آرتاشس پس از پیروزی رومی‌ها بر آنتیوخوس سوم (۲۴۱ تا ۱۸۷ ق.م) در سال ۱۹۰ پیش از میلاد در مغنسیا (مگنسیا)، به رومی‌ها پیوست و خود را پادشاه نامید (Strabo, XI, 14, 15). هر چند در زمان آنتیوخوس چهارم باز تحت تابعیت ایران قرار گرفت.^۱

پادشاهی ارمنی در طول سلطنت تیگران دوم (Tigranes)، گسترش یافت ولی شهر آرتاشاد پایتخت اصلی او که در شمال شرق کشور قرار داشت، نمی توانست کانون اداری و اقتصادی دولتی پهناور باشد (الچبیگیان، ۱۳۸۲: ۱۳۰). بنابراین به علت دوری آرتاشاد از قسمت اعظم امپراتوری، تیگران پایتخت جدیدی به نام تیگراناکرت (Tigranakert) ساخت. در این مقطع، از اهمیت آرتاشاد به عنوان پایتخت کشور کاسته شد، اما با تحولاتی که پس از آن رخ داد، این شهر دوباره جایگاه خود را به دست آورد.^۲ چنان که پس از پیروزی

۱. آپیان درباره این جنگ می آورد: آنتیوخوس بر آرتاکسیاس، پادشاه ارمنستان حمله برد و چندی پس از پیروزی بر او درگذشت (Appian, XI, VIII, 45). یا در جای دیگر می نویسد: آنتیوخوس کمتر از ۱۲ سال پادشاهی کرد. او در این مدت آرتاکسیاس، شاه ارمنی، را اسیر کرد (Appian, XI, XI, 66). دیودور سیسیلی نیز می نویسد: آرتاکسیاس (آرتاشس)، پادشاه ارمنستان، بر آنتیوخوس شورید و به نام خود شهری بنا کرد و مردان نیرومند را گرد آورد، اما آنتیوخوس بر او حمله برد و او را شکست داد و به فرمانبرداری واداشت (Diodorus Siculus, XXXI, 17 a).

۲. در سال ۷۱ پیش از میلاد، زمانی که مهرداد پوتی توسط لوکولوس سردار رومی‌ها شکست خورد، وی به ارمنستان فرار کرد. عدول از استرداد مهرداد توسط تیگران باعث شد که بهانه دست رومی‌ها بیفتد و به ارمنستان حمله کنند. رومی‌ها به راحتی توانستند تیگراناکرت را بعد از محاصره، به تصرف خود دریاورند و به سمت آرتاشاد حرکت کنند. لوکولوس که قصد حمله به آرتاشاد را گرفته بود، راه شمال را در پیش گرفت. وی که لشکر کشتی خود را از آغاز تابستان شروع کرده بود، در پاییز به زحمت توانست به آرازانی برسد. او به لژیون های خسته و تقلیل یافته خود وعده «کارناژ ارمنی» یعنی تصاحب ثروت های آرتاشاد را می داد. خطری که آرتاشاد را تهدید می کرد، تیگران دوم را مجبور به جنگ تمام عیار نمود. بنابراین دومین جنگ مهم این بار در آرتاشاد صورت گرفت، در این نبرد تیگران توانست نیروهای رومی را به عقب براند (برای اطلاعات بیشتر نک: Plutarch, Vol, II, 31, 32).

ایرانیان بر رومیان در کاره (حران) در سال ۵۳ پیش از میلاد، سورن سردار پارتی در سلوکیه جشن تمسخر آمیزی تدارک دید و سر کراسوس را برای ارد که در ارمنستان پیش آرتاوازد بود، فرستاد. به نقل از پلوتارک قاصدی که سر وی را حمل می کرد، هنگامی به آرتاشاد وارد شد که دو پادشاه و اطرافیانشان جشن را به پایان برده، نمایش «واکهان» اورپید را تماشا می کردند (Plutarch, *The Life of Crassus*, V III, 31, 1-3). این عمل نشان می دهد که شهر آرتاشاد پس از مدت کوتاهی که تیگراناکرد جای آن را به عنوان پایتخت کشور گرفته بود، دوباره به عنوان پادشاه نشین انتخاب شده بود.

در سال ۵۲ میلادی بلاش به همراه تیرداد با سپاهیانش وارد ارمنستان شد و آرتاشاد و تیگراناکرد را تصرف کرد.^۱ پس از آن تیرداد به عنوان شاه ارمنستان انتخاب شد و از آنجا که استقرار تیرداد در ارمنستان به منزله پایان نفوذ سیاسی روم در این منطقه بود، چالشی در روابط ایران و روم به وجود آمد (Bournoution, 1995: 54). بنابراین درگیری هایی میان ایران و روم بر سر ارمنستان به وجود آمد تا این که در راندیا (Rhandea) ضمن پیمان صلحی موافقت کردند که تیرداد تاج و تخت را از دستان نرون امپراتور روم دریافت کند (Cassius Dio, *Voll VIII*, LXII, 21-22-23). با این پیمان، به نوعی تعادل قوا بین طرفین برقرار شد. نرون برای تلافی خسارت ویرانی آرتاشاد، پایتخت کشور ارمنستان که به دست سربازان رومی تخریب شده بود، مبلغ ۵۰ میلیون به پول رومی (سسترز Sesterz) همراه عده ای از صنعتگران و کارگران رومی برای همکاری در بازسازی پایتخت در اختیار

۱. این وقایع منجر به جنگ ده ساله (۶۴-۵۴ میلادی) با رومیان و اتحاد ارامنه و پارت گردید. در حقیقت می توان گفت دلیل اینکه پارتیان به راحتی توانستند بر شهر آرتاشاد دست پیدا کنند، این بود که ارمنستان در این زمان در دست رادامیستوس (Rhadamistus)، پسر فرسمن (Pharasmanes)، پادشاه ایبریا بود و وی رفتار خشونت آمیزی با رعایای ارمنی داشت (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۷۹).

۲. به همین خاطر فرمانده قشون روم، دومیتئوس کوربولو در سال ۵۷ میلادی وارد ارمنستان گردید. در طول دو سال عملیات جنگی به کندی پیش می رفت، ولی در سال ۵۹ میلادی با توجه به اینکه بلاش در گیر جنگ در سرزمین هیرکانی (Hyrcanians) بود و برای تیرداد فقط قوای ارمنستان باقی مانده بود، کوربولو به طرف آرتاشاد حرکت نمود (Mommsen, 1886: II, 53). لیکن آرتاشاد مقاومت نکرد. کوربولو به این دلیل که قشون کافی برای پادگان شهر بزرگی چون آرتاشاد را نداشت، دستور تخریب شهر را صادر کرد (Cassius Dio, *Vol VIII*, LXII, 19) یا به قولی آرتاشاد، پایتخت ارمنستان به دستور کوربولو طعمه حریق شد (Tacitus, *Book XIII*, XXXIV-XLI).

تیرداد قرار داد. بنابراین پس از چندی آرتاشاد بازسازی شد و به جهت کمک نرون در این بازسازی، برای چند سال نام شهر به نرونیا (Neronia) تغییر پیدا کرد (Cassius Dio, Voll 6-7, VIII, LXIII). هرچند در دوره‌های بعدی و در درگیری‌هایی که میان ایران و روم صورت گرفت، باز شهر آرتاشاد که از موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک ویژه‌ای برخوردار بود، دچار تخریب و ویرانی شد.^۱

به هر حال، با توجه به این که ارمنستان از جمله دولت‌های حائل میان ایران و روم بود که در دوره ساسانی کانون درگیری‌ها شد، بررسی ساخت و کارکرد شهر آرتاشاد - که در این سرزمین (ارمنستان) قرار گرفته بود - ضرورت پیدا می‌کند. این شهر نقش مهم خود را در مناسبات ایران و روم در دوره ساسانی نیز به مانند دوره اشکانی همچنان حفظ کرد. در بین آثار مورخان و محققان ایرانی، پژوهش مستقلی درباره این شهر مرزی وجود ندارد و در پژوهش‌های غربی نیز به صورت پراکنده، اطلاعاتی از این شهر دیده می‌شود که البته با نگاه غربی به این موضوع نگریسته‌اند. لذا این که شهر آرتاشاد دارای چه ساخت و کارکردی بوده و در رقابت‌های ایران و روم چه اهمیتی داشته، مسئله‌ای است که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود.

موقعیت جغرافیایی شهر آرتاشاد

شهر آرتاشاد یکی از شهرهای قدیمی ارمنستان است که به عنوان پادشاه‌نشین این سرزمین انتخاب شده بود. این شهر در ساحل رود ارس و در دشت حاصلخیز آرارات در مکانی که ارس و متسامور به هم می‌آمیزند، واقع شده است (موسی خورنی، ۱۳۸۰، ۲، ۴۹، ۱۷۰-۱۷۱؛ Strabo XI.14.6). همین موقعیت جغرافیایی آرتاشاد باعث شده بود که نه فقط از حیث سیاسی بلکه از نظر تجاری - بازرگانی به مرکز مهمی در آسیای صغیر تبدیل شود. نام این شهر ایرانی است و به معنی «آرتاشات = شادی آرتا (the joy of Artaxias)

۱. چنان که در سال ۱۶۱ میلادی بلاش سوم پادشاه پارت با سپاهش به ارمنستان نفوذ کرد و پسرش پاکر را به تخت نشاند. ولی دو سال بعد یعنی در سال ۱۶۳ میلادی رومیان به فرماندهی ژنرال ستاتیوس پریسکوس (Priscus) وارد ارمنستان شده، آرتاشاد را تصرف و ویران کردند. این تخریب و ویرانی‌ها باعث شد برای مدت زمانی، پایتخت به شهر تازه‌ای به نام واگارشاپات (Vagarchapat) که تازه بنا کرده بودند، منتقل شود (خداوردیان و دیگران، ۱۳۶۰: ۹۸).

(Manandian, 1965, 13. 44) است. چنان که آمده است، ارمنیان نیز مانند اورارتویان در گذشته، شهرهای نوین را خویش را اغلب برحسب نام شاه وقت می نامیدند (برنی؛ لانگ، ۱۳۸۶: ۲۹۱). لازم به ذکر است که این شهر در منابع به صورت آرتاشات (Artashat) و آرتاکساتا (Artaxata) نیز آمده است.



Source: George A. Bournoutian's A Concise History of the Armenian People: From Ancient Times to the Present.

ساخت شهر آرتاشاد^۱

اولین صفحات تاریخ شهرهای فلات ارمنستان متعلق به دوران اورارتو است. پس از انقراض اورارتو زندگی شهری تا حدودی از رونق افتاد و قسمت اعظم شهرهای اورارتو حیات خود را از دست دادند. فقط تعدادی از آن‌ها به حیات خود ادامه داده و میراث کهن را حفظ نمودند. از قرن ۴ پیش از میلاد مرحله نوین ترقی شروع شد و در نواحی مناسب، زندگی شهری و تأسیس بلاد جدید شکل گرفت (خداوردیان و دیگران، ۱۳۶۰، ۶۳-۶۴).

۱. در این پژوهش منظور از ساخت، بنای شهر است. نیز در کنار آن، به اجزاء اصلی آن یعنی استحکاماتی (دروازه، برج، حصار) که جزء لاینفک شهرهای مرزی است، پرداخته شده است.

این روند ادامه داشت، تا این که در قرن دوم پیش از میلاد به تأسیس شهر آرتاشاد انجامید و پس از مدتی این شهر به پایتختی کشور ارمنستان نیز انتخاب شد.

موسی خورنی، پلوتارک و استرابو ضمن ارائه اطلاعات ارزشمندی از احداث شهر، ساخت آن را به آرتاشس نسبت می‌دهند.

موسی خورنی مورخ ارمنی در قرن پنجم میلادی، داستان تأسیس این شهر را به نقل از روایان گوختن به این صورت آورده است:

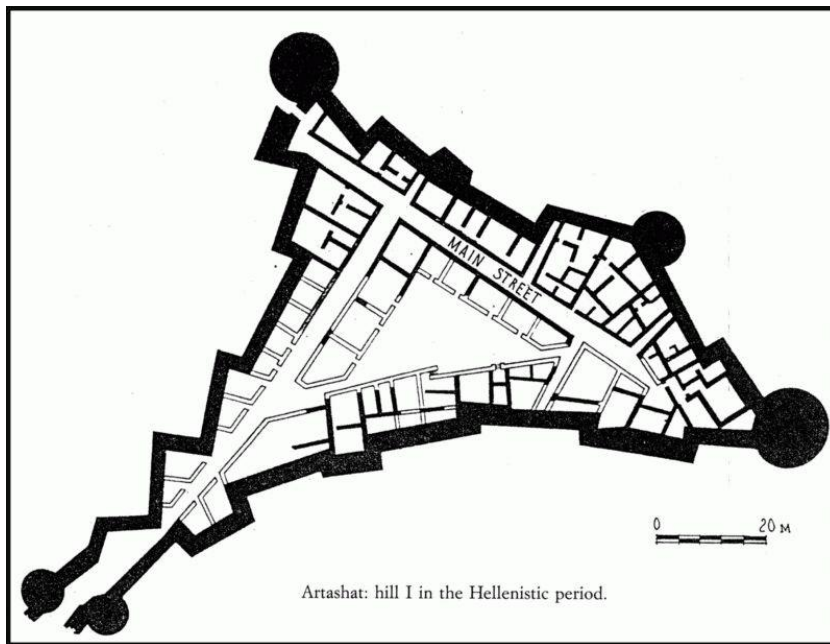
«آرتاشس (ح ۱۸۹-۱۶۱ ق.م) به مکانی می‌رود که ارس و متسامور به هم می‌آمیزند و تپه‌ای را در آنجا برگزیده، شهری را بنا می‌نهد و آن را به نام خویش آرتاشاد می‌نامد. ارس نیز با چوب جنگلی خود به کارش می‌آید. لذا بدون دشواری به سرعت پرستشگاهی در آنجا بنا می‌کند و تندیس آرتامیس و تمام بتان پدری را از باگاران به آنجا منتقل می‌سازد. اما تندیس آپولون را در خارج از شهر در نزدیکی جاده‌ای برپا می‌کند. اسرای یهودی را که از آرماویر انتقال یافته بودند از شهر یرواند خارج نموده در شهر آرتاشاد اسکان می‌دهد. همچنین کلیه تسهیلات شهر یرواند و هر آنچه را که خودش ساخته بود به آرتاشاد می‌آورد و بسیاری چیزهای دیگر نیز به دست خود ساخته، آنجا را به صورت شهر پادشاه‌نشین درمی‌آورد» (موسی خورنی، ۱۳۸۰، ۲، ۴۹، ۱۷۰-۱۷۱).

در برخی از منابع آمده است که ساخت این شهر توسط هانیبال سردار کارتاژی به پادشاه ارمنستان پیشنهاد شده است، بدین صورت که وقتی هانیبال از رومی‌ها شکست خورد، به دربار آنتیوخوس سوم پناهنده شد و زمان زیادی از اقامت وی در دربار سلوکیان نگذشته بود که آنتیوخوس نیز در مغنسیا مغلوب رومی‌ها شد. هانیبال با این شکست، به ارمنستان و نزد آرتاشس اول پناه برد و پس از مدتی پیشنهاد ساخت شهر آرتاشاد را به آرتاشس اول داد، چنان که پلوتارک می‌نویسد: «می‌گویند وقتی آنتیوخوس کبیر از رومیان شکست خورد، هانیبال به نزد آرتاکسیاس پادشاه ارمنستان رفت، بسیار کارها به او پیشنهاد کرد و بسیار چیزهای مفید به او آموخت. از جمله، چون در آن منطقه منظره طبیعی بسیار مساعد و زیبایی دید، در آنجا نقشه شهری را کشید. سپس آرتاکسیاس را به آنجا برد و به

او پیشنهاد کرد که به ساختمان آن شهر اقدام کند. شاه از این پیشنهاد خوشش آمد و از هانیبال خواهش کرد که نظارت بر عملیات را برعهده بگیرد. بدین ترتیب شهری بزرگ و بسیار زیبا بنا شد که آن را به نام پادشاه آرتاکساتا نامیدند و پایتخت ارمنستان شد» (Plutarch, *The Life of Lucullus*, Vol, II, 31.3-4).

استرابو نیز از توپوگرافی و استحکامات آرتاشاد سخن رانده و می‌آورد که حصارهای شهر از سه طرف با جریان رود ارس و از طرف چهارم به وسیله خندق و سنگر محدود می‌گشته است: «آرتاکساتا در نزدیکی دشت ارس قرار دارد. شهر زیبا و تختگاه شاهی است. شهر در شبه جزیره آرنج شکلی قرار دارد و دور تا دور دیوارهای شهر را رودخانه چون حفاظی، به جز نقطه‌ای که شبه جزیره را باریکه‌ای به پسرکانه متصل می‌کند، در میان می‌گیرد؛ اما این گوشه شهر نیز به وسیله خندق‌ها و سنگرهای چوبی محافظت می‌شود» (Strabo XI.14.6).

با توجه به گفته‌های این نویسندگان می‌توان گفت که آرتاکساتا (Artaxata) مزیت متمایزی نسبت به پایتخت‌های قبلی ارمنستان مانند آرماویر و ارونداشت (Eruandašat) داشت؛ چرا که دفاع از آن خیلی راحت‌تر و به مسیرهای تجارت بین‌المللی آن موقع نزدیک‌تر بود و در قرن اول پیش از میلاد از حیث وسعت و زیبایی به شهرت رسیده بود (Hewsen, 1986, <http://www.iranicaonline.org>). همچنین درباره احداث شهر آرتاشاد باید گفت همان‌طور که دوره هلنی دوره ترقی و پیشرفت شهرها بوده، این شهر نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تحت تأثیر اصول پیشرفته شهرسازی هلنیان، ساخته شده است. چنان‌که اولین تئاتر ارمنستان در اینجا ساخته شد. موسی خورنی اشاره می‌کند که پس از تأسیس شهر آرتاشاد، مجسمه‌های متعددی از خدایان و الهه‌هایی مانند آناهیت (Anahit)، آرتمیس و تیرا از مرکز مذهبی باگاران (Bagaran) و دیگر مناطق به شهر آوردند (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۲، ۴۹، ۱۷۰-۱۷۱). از جمله عوامل دیگری که نشان از تأثیرپذیری شهر آرتاشاد از فرهنگ شهرسازی یونانی-رومی دارد، فرستادن معماران ساختمانی است که نرون امپراتور روم برای بازسازی این شهر، که بر اثر درگیری‌های میان سرداران رومی و ارمنی تخریب شده بود، به ارمنستان فرستاد.



پلان شهر آرتاشاد: Armenian-history.com

پس از مسیحی شدن ارمنستان، آرتاشاد جزو اولین شهرهایی بود که در آنجا کلیساهایی ایجاد شد، از جمله کلیسایی در خورویراپ، که گریگور مقدس قبل از به مسیحیت درآمدن در آنجا زندانی بود، ساخته شد. جدا از تأثیرپذیری از فرهنگ یونانی - رومی در ساختمان و پلان شهرهای ارمنستان، به ویژه آرتاشاد، باید گفت که با توجه به پیوستگی این سرزمین با ایران، رد پای معماری و فرهنگ ایرانی را می توان در جزئیات این ساختمان ها به وضوح مشاهده کرد. چنان که لانگ در این باره می نویسد: «هم در ارمنستان و هم در گرجستان نفوذ ساسانی در بسیاری از جزئیات کلیسا و معماری غیردینی آشکار است. در واقع کوشش های قانع کننده ای انجام گرفته تا طرح کلیسای گنبددار چلیپایی را که خاص ارمنستان و گرجستان است با آتشکده های زردشتی پیوند دهند. گذشته از طرح چلیپایی، کلیساهای گنبددار مدور نیز یافت می شود. بی گمان نقش و نگارهای شیر جانوران وحشی که در آرایش بیشتر کتیبه ها و سرستون های کلیساهای نخستین و کاخ های گرجی و ارمنی به چشم می خورند، برگرفته از نمونه های ساسانی هستند» (لانگ، ۱۳۸۳: ۶۴۴).

کارکرد شهر آرتاشاد در مناسبات ایران و روم در دوره ساسانی

الف) کارکرد ژئوپلیتیکی، سیاسی و نظامی

در منابع تاریخی دوره ساسانی، اهمیت شهر آرتاشاد بیش از پیش نمایان شده است. چنان که ذکر شد این شهر همواره مورد تهاجم رومی‌ها و اشکانی‌ها قرار می‌گرفت که با خرابی و ویرانی شدید همراه بود. به صورتی که برخی اوقات شهر از موقعیت پادشاه‌نشینی درآمده و پایتخت به شهر دیگری انتقال پیدا می‌کرد.

با توجه به این که ساسانیان در اوایل تأسیس این سلسله، خود را جانشین هخامنشیان و احیاکننده‌ی امپراتوری ایشان می‌دانستند، درصدد دست‌یابی به تمام سرزمین‌های آن امپراتوری بودند. بنابراین ارمنستان یکی از نقاطی بود که مؤسس این سلسله از همان ابتدا درصدد تصرف آن برآمد. به نوشته آگاتانگوس ایرانیان که نتوانسته بودند با لشکرکشی و جنگ بر ارمنستان غلبه کنند، از طریق فرستادن شخصی به نام آناک، و به صورت خائنه توانستند خسرو پادشاه ارمنستان را به قتل رسانده به سرزمین ارمنستان دست پیدا کنند. از گفته‌های آگاتانگوس برمی‌آید که آناک در دوره اردشیر اول فرمان یافته بود خسرو را به قتل برساند (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۳۰-۳۷)؛ اما در ادامه و پس از به قتل رساندن خسرو مشخص نمی‌کند که این اتفاق در دوره اردشیر اول یا دوره شاپور اول افتاده است. مورخان و محققان جدید اعتقاد دارند که ارمنستان در دوره شاپور اول در سال ۲۵۲ میلادی به تصرف ایرانیان درآمده است (Springling, 1953: 7; Chaumont, 1987: 426).

آگاتانگوس که منبع ما برای مطالعه این دوران به شمار می‌آید، در کتاب خود شهر پادشاه‌نشین را در این دوران و اغارش آباد می‌داند. در هر صورت پس از تسخیر ارمنستان، شهر آرتاشاد نیز به تصرف ساسانیان درآمد، اما به نظر می‌رسد با وجود پایتخت‌بودن و اغارش آباد، چنان که در ادامه می‌آید، این شهر جایگاه خود را به عنوان شهری مهم و ژئوپلیتیک از دست نداده است.

سلطه ایران بر ارمنستان باعث آغاز اختلاف و سلسله جنگ‌های متعدد بین دولت‌های ساسانی و روم شد تا این که سرانجام پس از چندین سال جنگ و خونریزی و خسارت‌های بسیار رومی‌ها موفق شدند در سال ۲۸۲ میلادی و در زمان بهرام دوم بر ارمنستان دست پیدا

کنند. دیوکلسین در معاهده صلحی که با بهرام دوم منعقد کرد، توانست دوباره تیرداد سوم، شاهزاده‌ی فراری ارمنی را در سال ۲۹۰ میلادی به تخت آن‌جا بنشانند (Dodgeon and Dignas; Winter, 2005:106-108؛ همچنین مقایسه کنید با فرای، ۱۳۸۳: ۲۲۹؛ 2007: 27).

پس از تسلط رومیان بر ارمنستان نیز گرچه واغارش آباد توسط تیرداد سوم به عنوان پادشاه‌نشین انتخاب شد (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۷۴)، اما آرتاشاد همچنان شهری مهمی بود. چنان‌که آمده است در سال ۲۸۷ میلادی هنگامی که تیرداد سوم فرزند خسرو به کمک سپاه روم برای تصاحب تاج و تخت راهی ارمنستان شد، گریگور نیز به تیرداد پیوست و نزد او تقرّب جست. تیرداد به همراه بزرگان پس از پیروزی بر سپاهیان پارس قصد داشت در روستای یریزا (yeriza) واقع در شهرستان یکغیاتس در معبد آناهیتا قربانی کند، اما گریگور که مسیحی بود از این کار سرباز زد و به‌زودی برای تیرداد مشخص شد که او فرزند آناک قاتل پدرش است. به همین علت و علل دیگر دستور داد گریگور را به استان آیرارات گسیل کرده و به دژی در درون شهر آرتاشاد برده و به سیاهچال درون آن، خورویراب، که بیرون‌شدن از ژرفای آن ناممکن بود، افکنند (باغداساریان، ۱۳۸۰: ۶۷؛ آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۳۷-۶۵).

پس از به مسیحیت درآمدن ارمنستان، معابد آیین قدیم که جزو شاهکار معماری ارمنیان بود، تخریب شدند، چنان‌که آمده است اولین شهری را که پادشاه دستور داد معابد آیین کهن و نیاکان خود را تخریب کنند، آرتاشاد بود. آگاتانگوس در این باره می‌نویسد: «خود پادشاه به همراه سپاهیانش از شهر وارغاش آباد روی به شهر آرتاشاد نهاد تا بت‌خانه آناهیتا و آنچه را در ناحیه یرازامون واقع بود، ویران کند» (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۱۲۱). این اقدام به درگیری‌هایی با مردم ساکن آرتاشاد منجر شد که به شدیدترین صورت سرکوب گردید. پس از تخریب معابد کهن شهر آرتاشاد، به جای آنها کلیساهایی را به وجود آوردند (باغداساریان، ۱۳۸۰: ۶۷-۶۸؛ آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۱۴۲). این کلیساهای مستحکمی بودند که حصارهای بلندی به دورشان کشیده شده بود و این خود یکی از

ویژگی‌های این سرزمین است، چون همیشه مورد تهدید بود و همواره از آن دفاع می‌شد (پاسدرماجیان، ۱۳۶۹: ۱۲۱).

شاپور دوم پس از روی کار آمدن و تحکیم امور داخلی، در صدد الغای صلح سال ۲۹۸ میلادی^۱ برآمد. وی توانست در سال ۳۶۳ میلادی به این هدف دست پیدا کند. بروسیوس می‌نویسد: «با الغای صلح‌نامه نصیبین، رومیان نصیبین را به ایرانیان واگذار کردند» (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۹۹)؛ اما مورخان بر این باورند که این صلح مفادی دیگر از جمله عدم دخالت روم در امور ارمنستان (دیاکونوف، ۱۳۸۴: ۱۹۸؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۴۰؛ کریستین سن، ۱۳۷۵: ۳۳۲؛ فرای، ۱۳۸۳: ۲۳۷-۲۳۸) را داشته است.

شاپور دوم پیش از این که به صورت رسمی به ارمنستان حمله کند به تحریک ماساژت‌ها و هون‌های قفقاز پرداخت تا با حمله به ارمنستان حکومت آن را تضعیف کنند (موسی خورنی، ۱۳۸۰: کتاب سوم، ۷. ۲۲۵). ارمنستان از سال ۳۶۴ تا ۳۶۹ میلادی ۲۷ بار مورد حمله قرار گرفت که برخی از این حملات به رهبری ناخارارهای خائن ارمنی صورت گرفت (Henzel, 2008: 165). از زمانی که مسیحیت در ارمنستان راه باز کرد، نزدیکی این سرزمین ایرانی به امپراتوری روم بیشتر و بالطبع گرفت؛ این امر ساسانیان را بر آن داشت تا مسیحیت را در ارمنستان براندازند و ارمنیان را به زور به کیش زردشت داخل کنند. لذا پس از ورود به ارمنستان به نابودی مظاهر آیین مسیحیت در این سرزمین پرداختند، کلیساها را آتش زدند، دیرها را ویران کردند و راهبان را از دم تیغ گذراندند (پاوستوس بوزند، ۱۳۸۳: ۲۲۱؛ Greatrex & Lieu, 2005: 22-23؛ Bournoutian, 1995: 66-67؛ پاسدرماجیان، ۱۳۶۹: ۱۲۶). شهر آرتاشاد نیز از این ویرانی و تخریب بی‌نصیب نماند؛ چنان که مهم‌ترین منبع ما در این دوران، فوستوس بیزانسی می‌نویسد که شاپور دوم پس از فریب آرشاک پادشاه ارمنی و فراخواندن وی نزد خود، که به مرگ وی منجر شد، (Ammianus Marcellinus, 27.12.1-4) به تخریب این شهر پرداخته است:

۱. به موجب این عهدنامه که در سال ۲۹۸ میلادی بسته شد پنج ولایتی که در ساحل رود دجله واقع بود، به رومیان تعلق گرفت.

«سپس به شهر بزرگ آرتاشاد آمدند، آن را گرفتند و باروها را کردند. گنجینه پنهان آن جا را نیز برگرفتند و شهر را سراسر به اسیری بردند. از شهر آرتاشاد نه هزار خانوار یهودی را که تیگران، پادشاه اشکانی، از سرزمین فلسطینیان به اسیری آورده بود به همراه چهل هزار خانوار ارمنی اسیر کردند. از شهر آرتاشاد این انبوه مردمان را بردند. آن‌ها ساختمان‌های چوبی شهر را آتش زدند و سوختند و ساختمان‌های سنگی و باروها را فرو ریختند. جمله ساختمان‌های شهر را از بنیان کردند، سنگ روی سنگ برجای نگذاشتند و شهر از تهی مردمان خالی و ویران کردند. بعد از آن اسیران را به سرزمین پارس بردند» (پاوستوس بوزند، ۱۳۸۳: دبیری چهارم، ۵۵. ۲۰۹).

پس از درگیری‌های مداومی که از سال ۵۳ میلادی در زمان اشکانیان میان ایران و روم بر سر ارمنستان آغاز شده بود، نهایتاً دو طرف در زمان شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ م.)، به راه‌حلی در مورد ارمنستان رسیدند و تن به تقسیم این سرزمین دادند. بدین صورت که تئودوسیوس اول و شاپور سوم بر سر طرح مسئله تقسیم که در سال ۳۷۷ میلادی بین شاپور دوم و والنس مطرح شده بود (فرای، ۱۳۸۳: ۲۳۸؛ Dignas; Winter: 2007: 183-184)، در سال ۳۸۷ میلادی به توافق رسیدند.^۱ اگرچه درگیری‌های داخلی و مداوم پادشاه و اشراف ارمنی در تصمیم این دو دولت بی‌تأثیر نبود، تا جایی که به گفته تومانوف (Toumanoff) خود ارمنی‌ها باعث به وجود آمدن این دو پارگی بودند (Toumanoff, 1961: 5 طبق این توافق، ارمنستان به دو قسمت نامساوی تقسیم شد که در نتیجه آن سه چهارم آن به ایران بازگشت (گیرشمن، ۱۳۸۰، ۳۵۶)؛ بخش شرقی و بزرگ‌تر ارمنستان بهره‌ی ایرانیان و بخش کوچک‌تر و غربی آن بهره‌ی روم شد (Grosby, 1997: 18, 24)؛

۱. تاریخ دقیق این قرارداد مشخص نیست، دریایی در کتاب خود می‌آورد: در زمان پادشاهی بهرام چهارم «۳۹۹-۳۸۸» ارمنستان استقلال خود را به کلی از دست داد (دریایی، ۱۳۸۳: ۳۶) و در جای دیگر نیز تقسیم ارمنستان را به عنوان رویداد مهم پادشاهی این پادشاه ذکر می‌کند. (Daryae, 1998: 439)؛ دریایی، ۱۳۸۲: ۹۱). برخی مورخان دیگر نیز سال ۳۸۴ و ۳۹۰/۳۸۹ میلادی را ذکر کرده‌اند؛ اما اجماع عموم مورخان بر سال ۳۸۷ میلادی است. برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به: (Greatrex, and Lieu, 2005: 28)؛ (Chaumont, Blockley, 1987: 222-234).

Toumanoff, 1961: 5). بخش رومی از غرب تئودوسیوپولیس (ارزروم فعلی) در شمال و مارتیروپولیس در جنوب که شامل بخش کوچک‌تر یونانی‌نشین آن می‌شد، امتداد پیدا کرد؛ اما سهم ایرانیان که بر بیشتر ارمنستان دست یافتند، شامل شهرهای آرتاشاد و دوین می‌شد (Bournoutian, 1995:67-69). پس از این توافق، روابط تنش‌آمیز با مسیحیان ارمنستان، که در درگیری‌های میان ایران و روم به جانبداری از رومی‌ها متهم می‌شدند، به روابطی مسالمت‌آمیز تبدیل گردید.

مدت زمان زیادی از تقسیم ارمنستان میان ایران و روم نگذشته بود که ساسانیان سلسله آرشاکونی (اشکانی) ارمنستان (ح ۵۲-۴۲۸ م.) را در سال ۴۲۸ میلادی منقرض کردند و اداره آن را برعهده مرزبانان پارسی و ارمنی واگذار نمودند. یزدگرد دوم (۴۳۸ - ۴۵۷ م.) در اوایل پادشاهی خود موفق به بهبود روابط خود با بیزانس گردید و هفتالیان را از مرزهای ایران دور نمود. به دنبال این اقدامات، شرایط مناسبی برای اتخاذ سیاست قطعی در قبال سرزمین‌های تابعه مخصوصاً ارمنستان به وجود آمد (خداوردیان و دیگران، ۱۳۶۰: ۱۵۳-۱۵۴). بنابراین وی درصدد «ایرانیزه» کردن ارمنستان برآمد (Toumanoff, 1961: 6)؛ به سخنی دیگر یزدگرد در پی آن بود تا هرگونه نفوذ روم (اعم از فرهنگی، دینی و غیره) را در ارمنستان از بین ببرد؛ تا جایی که فرماندار ایرانی ارمنستان صحبت کردن و ترجمه به یونانی را ممنوع اعلام کرد (Henzel, 2008: 185). این سیاست پس از مدتی، به اقدامات شدیدتر و عملی‌تری یعنی تحمیل کیش زردشتی به ارمنیان منجر شد (Henzel, 2008: 190; Bournoutian, 1995: 77). لذا یزدگرد دوم در سال ۴۴۹ میلادی، وزیرش را مأمور کرد تا به ارامنه نامه دهد و آنان را به تغییر آیین فراخواند (P'arpec'i's, 1991: part Two, 22). به منظور پاسخ‌گویی به این فرمان جلسه ملی، کلیسایی با شرکت همه ناخارارها و اسقف‌ها و شخصیت‌های مهم در «آرتاشاد» تشکیل شد. در شورا تصمیم گرفته شد که تنها در مسائل سیاسی تابع پادشاه پارسی باشند و در امور مذهبی حاضر به پذیرش فرمان شاه ایران نشدند، بنابراین با درخواست ایرانیان مخالفت کردند (P'arpec'i's, 1991: part Two, 24). انتخاب آرتاشاد در این زمان حاکی از اهمیت این شهر بود، زیرا در زمانی که آیین ارمنی‌ها توسط ساسانیان مورد تهدید قرار گرفت، در این شهر انجمن کردند.

در هر صورت، وقتی یزدگرد دوم نتوانست با فرستادن نامه ارمنستان را از روم جدا کند، کوشید به ضرب شمشیر ارمنیان را به دین سابق در آورد و از همدستی با رومیان، دشمنان همیشگی ایران، باز دارد (باغداساریان، ۱۳۸۰: ۹۴-۹۵). به دنبال این وقایع، یزدگرد دوم لشکری را به سوی ارمنستان روانه کرد و در نبردی که در دشت آوارایر در ۲ ژوئن ۴۵۱ میلادی در گرفت، ۶۶۰۰۰۰ هزار ارمنی به فرماندهی قهرمان ملی، شاهزاده واردان مامیکونیان، با سپاه ۲۲۰۰۰۰ نفری ایرانیان پیکار کردند. واردان و چندین هزار تن از یارانش در میدان نبرد از پای درآمدند و از این واقعه تا به امروز در تقویم ارمنی با عنوان «پنجشنبه آمرزیده» یاد می‌شود (لانگ، ۱۳۸۳: ۶۳۲). به دنبال آن بسیاری نیز به داخل ایران تبعید گشتند (Elishē, 1982: 57-58; دریایی، ۱۳۸۳: ۳۹; Bournoutian, 1995:78).

شهر آرتاشاد دوباره توسط نیروهای ارمنی طرفدار ایران در طول جنگ‌های واردانی (Vardananc) در حدود سال ۴۵۰ میلادی نابود شد و پس از آن به سرعت از موقعیت پایتختی ارمنستان تنزل پیدا کرد و پایتخت در نزدیک دوین (Dvin) قرار گرفت. اعتقاد بر این است که در این دوره به دنبال تغییر مسیر ارس و خطر آب گرفتگی تصمیم به ترک دائم این مکان گرفته شد، گرچه برخی دیگر معتقدند که آرتاشاد به سبب بدی آب و هوا متروک ماند. در این رابطه لانگ و برنی نیز در کتاب مشترک خود به نام «تاریخ اقوام کوه‌نشین شمال غرب ایران» می‌نویسند: «آرتاکسیاس تختگاهش، آرتاشاد را منطقه‌ای مرطوب و اغلب آلوده به مالاریا احداث کرد» (برنی؛ لانگ، ۱۳۸۶، ۲۹۲).

با این حال، آرتاشاد در مواقعی به صورت موقت، موقعیتش را به عنوان پایتخت کشور از دست می‌داد و پایتخت به تیگران کرتا و واغارشاپات (Vagharshapat) انتقال پیدا می‌کرد تا این که نهایتاً پایتخت در اواسط قرن پنجم میلادی به دوین منتقل شد و آرتاشاد به تدریج اهمیت خود را از دست داد. بنابراین، بایستی گفت که شهر آرتاشاد در دوره ساسانی از لحاظ ژئوپلیتیکی و نظامی از اهمیت خاصی برخوردار بود. در این دوره، نه تنها ارمنستان بلکه سرزمین‌های گرجستان و آلبانیا نیز اهمیت ویژه‌ای داشت، چنان‌که ردپای این مناطق در قراردادهایی که میان ایران و روم و بعداً بیزانس بسته شد، وجود دارد و مؤید این گفته می‌باشد؛ چرا که دفاع از معابر قفقاز در برابر مهاجمان صحراگرد شمالی هم برای

ساسانیان و هم برای بیزانسی‌ها ضروری بود. در قراردادهایی که میان دولت بیزانس و ساسانیان منعقد می‌گردید، بیزانس متعهد به پرداخت هزینه‌هایی برای دفاع از دربند و شمال می‌شد، زیرا به علت تهدیدی ولایات بیزانس در آناتولی این امپراتوری در صدد فرصتی بود تا دولت‌های ارمنستان، گرجستان و آلبانیا را از تصرف ساسانیان درآورده و ابتکار عمل را در این مناطق در دست گیرد. این مناطق در حکم سپری برای دولت‌های ساسانی و بیزانس بودند و تسلط بر ارمنستان و به‌ویژه شهر آرتاشاد از سوی ساسانیان، جدای از منافع اقتصادی، تدارک مرکزی برای حمله به سرزمین‌های بیزانس، در مواقع درگیری میان طرفین، به شمار می‌رفت. از دیگر سو بیزانسی‌ها نیز با تسلط بر مناطق ذکر شده می‌توانستند سریع‌تر به قلب سرزمین ایران حمله کرده و پایتخت ساسانیان را مورد تعرض قرار دهند. لانگک از این مناطق با عنوان «دالان نظامی» نام می‌برد و معتقد است که ساسانیان از همان اوایل روی کار آمدن در صدد بودند بر این دالان نظامی تسلط پیدا کنند (لانگک، ۱۳۸۳، ۶۳۰).

ب) کارکرد اقتصادی (بازرگانی و تجاری)

جاده ابریشم که در عصر باستان شرق را به غرب وصل می‌کرد، بیش از یک مسیر داشته و در بعضی نقاط به شعبه‌های فرعی تقسیم می‌شد. یکی از مسیرهای فرعی پس از عبور از فلات ایران به ارمنستان رفته و از طریق دریای سیاه و مدیترانه به اروپا می‌رسید. شهرهای بزرگی بر سر راه این جاده‌ها سر برآوردند که منزلگاه‌های بازرگانان بیگانه و به مرکزی برای انتشار فرهنگ ایرانی و یونانی - رومی تبدیل شدند. یکی از شهرهای مهم ارمنستان که در مسیر این جاده قرار داشت و در مبادلات تجاری نقش بسزایی را ایفا می‌کرد، شهر آرتاشاد بود.

موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک این شهر، که در دره آرات و کنار رود ارس و همچنین مسیر جاده ابریشم قرار گرفته، به زودی آرتاشاد را به عنوان یک مرکز عمده فعالیت‌های اقتصادی و رونق تجارت بین‌المللی که ایران و بین‌النهرین را با قفقاز و آسیای صغیر ارتباط می‌داد، تبدیل ساخت. مشخصه جغرافیایی و ژئوپلیتیک این سرزمین باعث

شده بود که به شدت محل رقابت ایران و روم قرار گرفته و در لشکرکشی‌های آن‌ها به عنوان هدف نظامی به شمار رود. چنان‌که با گذری در تاریخ جنگ‌ها میان ایران و روم می‌توان پی برد که ریشه برخی از آن‌ها به مسائل اقتصادی برمی‌گردد. ماناندیان در این رابطه می‌نویسد: «آرتاشاد پایتخت‌نشین در عصر باستان به تدریج به یک نکته کلیدی و مهم در روابط تجاری تبدیل شده و یکی از مراکز اصلی انبار برای مبادلات تجاری تبدیل شد» (Manandian, 1965, 13. 44). موقعیت سوق‌الجیشی این شهر که در مسیر راه تجاری - بازرگانی قرار گرفته بود، تأثیر جدی بر رشد و توسعه آن داشت.

هرچند برخوردهای نظامی متعدد ایران و روم و بیزانس، در کار بازرگانی خلل ایجاد می‌کرد، اما منافعی که این قدرت‌ها از راه مبادلات بازرگانی و تجاری به دست می‌آوردند، به ناچار آن‌ها را به هم نزدیک می‌کرد؛ چنان‌که در قراردادهای میان ایران و روم و بیزانس، با توجه به موقعیت سوق‌الجیشی و ژئوپلیتیک شهر آرتاشاد، این شهر به یکی از سه مکان مبادلات تجاری انتخاب شد. چنان‌که در اوایل قرن پنجم (سال ۴۰۸/۹ م.) به موجب فرمان امپراتوران روم هونوریوس «Honorrius» و تئودوزیوس صغیر به یک مقام ارشد به نام آنتیموس (Anthemius)، شهر آرتاشاد به عنوان مکان مبادله تجاری با ایران معین شد.

در این رابطه در کتاب «مجموعه قوانین ژوستینیان» آمده است: «به هیچ وجه مجاز نیست که بازرگانان، چه رعایای کشور خودمان و چه رعایای پادشاه ایران، غیر از این مکان‌ها، در جاهایی دیگر غیر از مکان‌هایی که ما به هنگام قرارداد با ملت مزبور توافق کرده‌ایم، بازار برپا دارند و از این طریق درباره اسرار کشور پادشاهی خارجی به نحوی ناشایست تجسس کنند. بنابراین، هیچ یک از رعایای دولت ما در آینده نباید، خارج از نصیبین، کالینیکوس و آرتاکساتا (آرتاشاد) سفر کنند تا کالایی بخرند یا بفروشند و توقع داشته باشند که سوای شهرهای یادشده کالایی را با یک نفر ایرانی مبادله کنند. هر دو طرفی که به معامله می‌پردازند، باید بدانند که کالایی که در خارج از این مکان‌ها فروخته یا خریداری شود، از طرف بیت‌المال مقدس ما مصادره خواهد شد، به نحوی که این کالا و مبالغی که پرداخت یا معاوضه می‌شود، از دست‌رفته محسوب است و آن‌ها نیز به کیفر تبعید

مادام‌العمر خواهند رسید» (Annotated Justinian code, IV.64.4).^۱ درباره اهمیت نقاط مرزی آمیانوس مارسلینوس نیز می‌نویسد که رومی‌ها مراودات مرزی را سخت زیر نظر دارند تا از فرار رومی‌ها به خاک دشمن مانع شوند و در نتیجه اطلاعات و اخبار مهم به دست نیروی متخاصم نیفتد (Marcellinus, XVIII. 5.3 Ammianus).

محققان و مورخان درباره این قرارداد، که در سال ۴۰۸/۹ میلادی میان ایران و بیزانس بسته شده، دقیق شده و به بررسی مفاد آن پرداخته‌اند؛ چنان‌که برخی از مورخان مفاد این قرارداد را تداوم مفاد قراردادهای سال‌های ۳۶۳ و به‌ویژه ۳۸۷ میلادی - که میان دو قدرت عصر باستان بسته شد - می‌دانند اما ماناندیان به نقل از گوتبوک (Güterbock) می‌نویسد در قرارداد ۳۶۳ میلادی که میان شاپور دوم و ژوویانوس بسته شد، ارمنستان به عنوان یک کشور مستقل در نظر گرفته شد و آرتاشاد نمی‌توانست به‌عنوان یکی از مفاد این قرارداد در نظر گرفته شود، ولی به نظر می‌رسد پس از قرارداد سال ۳۸۷ میلادی، که منجر به تقسیم ارمنستان میان ایران و روم شد، قطعاً آرتاشاد نیز به عنوان یکی از سه مکان بین‌المللی مبادله کالا ذکر شده است (Manandian, 1965, 22. 80-81. به نقل از Güterbock, 1906, 74-75).

از سه مکان ذکر شده به عنوان محل مبادلات تجاری، تنها کالینیکوس در سرزمین بیزانس قرار داشت و در واقع غربی‌ها فقط می‌توانستند از منافع این مکان شامل گرفتن عوارض گمرکی و غیره استفاده کنند، بنابراین در سیاست خارجی بیزانسی‌ها، دست‌یافتن به ارمنستان و پس از آن گرفتن یا تحت نفوذ خود درآوردن شهر آرتاشاد اهمیت ویژه‌ای

۱. ادامه مفاد قرارداد به همین ترتیب قاضیان در برخورد با امور تجاری که خارج از مکان‌های مزبور صورت پذیرفته باشد، به پرداخت جریمه نقدی به مبلغ سی پاوند طلا محکوم می‌شوند، و همچنان کسانی که در مناطق آنان یک رومی یا ایرانی در مکان‌های ممنوع به منظور تجارت سفر کرده‌اند. (۳) در هر حال از این امر مستثنی هستند کسانی که به عنوان همراهان سفیران ایرانی، هر موقع نزد ما گسیل می‌شوند و کالایی برای مبادله با خود برمی‌دارند. ما به ملاحظه انسانیت و احترام سفیران مانع آن نمی‌شویم که اینان کالای خود را در خارج از مکان‌های تعیین شده مبادله کنند، حتی اگر اینان تنها به مستمسک سفارت خود مدتی درازتر در یکی از ایالات مقیم شوند، و به‌هنگام بازگشت سفیر به مملکت خود وی را همراهی نکنند. کیفرهای حاصل از این قانون بحق در مورد اینان و کسانی که با آنان معامله کرده یا نزدشان اقامت گزیده‌اند، اعتبار دارد» (Annotated Justinian code, IV.64.4).

داشت. این واقعیت که یک جای دیگر هم در محدوده قدرت بیزانس می توانست محل مبادله کالا باشد، برای بیزانس امتیاز مالی فوق العاده ای داشت. همچنین ساسانیان نمی خواستند از منافع تجاری این شهر چشم پوشند.

نتیجه

در رویارویی های ایران و روم در دوره ساسانی، شهر مرزی آرتاشاد نقش مهمی را ایفا کرده است. واقع شدن این شهر در ارمنستان، یعنی کانون اصلی منازعات ایران و روم در دوره ساسانی، اهمیت این شهر مهم مرزی و پادشاه نشین را بیش از پیش نمایان می کند. آرتاشاد با استحکامات کافی دارای کارکردهای نظامی - سیاسی و اقتصادی - تجاری بود. ساسانیان با تصرف این شهر، که بیشتر اوقات در دوره ساسانی در تصرف ایرانی ها قرار داشت، هم از آن به عنوان سپر دفاعی برای امپراتوری خود بهره بردند و هم از آن جا به مانند پایگاهی برای تعرض به سرزمین های شرقی روم و پیشروی سریع در خاک آن کشور استفاده کردند. همچنین باید گفت در واقع تصرف این شهر، که از لحاظ ژئوپلیتیک از موقعیت مناسبی بهره مند بود، به منزله کلید فتح ارمنستان به شمار می آمد. رومی ها نیز با تصرف آرتاشاد می توانستند به راحتی قلب سرزمین ایران را هدف قرار داده و با کمک و تقویت استحکامات این شهر باعث پیشگیری و یا حداقل از پیشروی سریع سپاه ساسانی در سرزمین خود ممانعت کنند. علاوه بر آن، شهر آرتاشاد با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک خود یکی از مراکز گمرکی و مرکز مبادله کالا میان ایران و روم در دوره ساسانی بود؛ چنان که در مفاد قراردادهایی که میان آن ها منعقد می گردید، کارکرد تجاری - بازرگانی شهر آرتاشاد لحاظ شده است. بنابراین با توسعه تجارت در قرن سوم میلادی، تصرف این شهر باعث شد سود مالی سرشاری برای قدرت های دنیای باستان به همراه داشته باشد. اهمیت تجاری - بازرگانی شهر آرتاشاد تا اواسط قرن پنجم میلادی حفظ شد ولی در اواسط این قرن، جایگاه خود را به شهر دوین داد و از این به بعد این شهر به عنوان مکانی برای دادوستد و مبادله کالاهای تجاری در نظر گرفته شد.

منابع و مأخذ

- آگاتانگوس (۱۳۸۰). **تاریخ ارمنیان**. ترجمه گارون سارکسیان. تهران: نائیری. چاپ اول.
- باغداساریان، ادیک (ا. گرمانیک) (۱۳۸۰). **تاریخ کلیسای ارمنی**. تهران: بی‌نا.
- برنی، چارلز و لانگ، مارشال (۱۳۸۶). **تاریخ اقوام کوه‌نشین شمال غرب ایران**. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۸). **ایران باستان**. ترجمه عیسی عبدی. تهران: ماهی.
- پاسدرماجیان، هراند (۱۳۶۹). **تاریخ ارمنستان**. ترجمه محمد قاضی. تهران: زرین. چاپ دوم.
- پاستوس بوزند (فوستوس) (۱۳۸۳). **تاریخ ارمنیان**. ترجمه گارون سارکسیان. تهران: نائیری. چاپ اول.
- الجیگیان، ژاسمن (۱۳۸۲). **ارمنستان و سلوکیان**. ترجمه گارون سارکسیان. تهران: نائیری.
- خداوردیان، ک.س و دیگران (۱۳۶۰). **تاریخ ارمنستان**. ترجمه ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک). تهران: بی‌نا. جلد اول.
- دریایی، تورج (۱۳۸۲). «**ایران ساسانی**». **تاریخ و فرهنگ ساسانی**. ترجمه مهرداد قدرت‌دیزجی. تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۸۳). **شاهنشاهی ساسانی**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلویچ (۱۳۸۴). **تاریخ ایران باستان**. ترجمه روحی ارباب. تهران: علمی و فرهنگی.
- شیمان، کلاوس (۱۳۸۴). **مبانی تاریخ ساسانیان**. ترجمه کیکاوس جهان‌داری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز. چاپ اول.

- فرای، ریچارد (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی ساسانیان»، **تاریخ ایران ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی**. جلد سوم، قسمت اول، گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ص ۲۱۷-۲۷۶.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۵). **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی تهران: دنیای کتاب. چاپ نهم.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۰). **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ سیزدهم.
- لانگ، دیوید مارشال (۱۳۸۳). «ایران، ارمنستان و گرجستان». **تاریخ ایران**. جلد سوم، قسمت اول، گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر. چاپ چهارم. صص ۶۱۷-۶۴۹.
- مانوکیان، آربی، (۱۳۸۶). «ارمنیان در دوران سلطنت سلوکیان». **مجله پیمان**، ش ۴۲، ص ۶۰-۷۳.
- موسی خورنی (۱۳۸۰). **تاریخ ارمنیان**. ترجمه و حواشی ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک). تهران: بی نا.
- Ammianus Marcellinus, (1935), *Ammianus Marcellinus With an English translation by John C. Rolfe (The Loeb Classical Library)*, In three volumes, London, W. Heinemann.
- Appian, (1962), *Appian's Roman History*, II, Books VIII Part II XII, Translated by Horace - White, Cambridge, Mass. : Harvard University Press ; London : William Heinemann.
- Blockley, R. C.(1987), " *The Division of Armenia between the Romans and the Persians at the End of the Fourth Century A.D.* ", *Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte*, Bd. 36, H. 2, pp. 222-234.
- Blume, Fred H; (2009), *Annotated Justinian code*, revised by Timothy Kearley; University of Wyoming. College of Law., [Laramie, Wyo.], University of Wyoming College of Law. <https://uwacadweb.uwyo.edu/blume&justinian/> (accessed, February, 24, 2013).

- Bournoution, G. A. (1995), *A History of the Armenian people*, Volume I, Pre-History to 1500 A.D, California, Mazda Publishers.
- Cassius Dio. (1927). *Roman History*, Vol. IX (Books 71-80), Loeb Classical Library (No.177), London and New York.
- Chaumont, M.L. (1987). "Armenia and Iran", Ehsan Yarshater (Ed), in: ii. The pre-Islamic period *Encyclopaedia Iranica*, Vol 3, London and Henley: Routledge & Kegan Paul, pp. (pp. 418-438).
- Daryaei, T. (1998), "Sasanian Persia (ca. 224-651 C.E.)", *Iranian Studies*, Vol. 31, No. 3/4, pp. 431-461.
- Dignas, B., Winter, E., (2007), *Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbors and Rivals*, Cambridge and New York, Cambridge University Press.
- Diodorus Siculus, (1957), *The Library of History of Diodorus Siculus* published in Vol. XXXI, of the Loeb Classical Library edition.
- Dodgeon, Michael H.; Lieu, Samuel N. C., (2005), *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars (AD 226-363)*, Part I, Routledge, London and New York.
- Elishē (Vardapet). (1982). *History of Vardan and the Armenian War*, translated and Commentary by Robert W. Thomson, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- Greatrex, G. ; Lieu, S. N.C. (2005), *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars (part II AD 363-630 AD)*, London and New York, Routledge.
- Grosby, S. (1997), "Borders, Territory and Nationality in the Ancient Near East and Armenia and the Hittites", *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, Vol. 40, No.1, pp. 1-29.
- Güterbock, Karl, (1906), *Byzanz und Persien in ihren diplomatisch-völkerrechtlichen Beziehungen im Zeitalter Justinians*, Berlin.
- Henzel, Judy.H., (2008). *A Comparison and Contrast of the History of Christianity as it Developed in Cappadocia and Armenia During the First Five Centuries AD*, A Thesis Presented to the Graduate School of Clemson University.

- Hewsen, R. H., (1986), *Artaxata*, <http://www.iranicaonline.org>.
- Manandian, Hakob. A., (1965), *The trade and cities of Armenia in relation to ancient world trade*, Lisbon, Bertand: <http://rbedrosian.com/Ref/tca1.htm>
- Mommsen, Theodor, (1886), *The History of Rome*, Volume 2, William Purdie Dickson, dd, LL.D, London, R. Bentley & son.
- P'arpec'i's, Ghazar, (1991), *The History of Lazar Parpeci*, Translated by R. W. THOMSON, Occasional Papers and Proceedings, Atlanta, Scholars Press.
- Plutarch, (1916), *The Parallel Lives*, published in Vol. III of the Loeb Classical Library edition.
- Polybius, (1922 thru 1927), *The Histories*, published in Vol. III of the Loeb Classical Library edition.
- Springling, M. (1953). *Third century Iran: Sapor and Kartir*, Chicago: Treatared and Distributed at Oriental Institute University of Chicago.
- Strabo, (1928), *The Geography of Strabo*, published in Vol. V , of the Loeb Classical Library edition.
- Tacitus, Cornelius, (1830), *Tacitus*, Tranlated by Arthur Murphy, Esq. Vol, II, London : printed by A. J. Valpy, M.A.
- Toumanoff, C. (1961), " *Introduction To Christian Caucasian History : II : States and Dynasties of the Formative Period*", Traditio, Vol. 17, pp. 1-106.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

زمینه‌های ارتباط و دلایل مشکلات در مناسبات ایران و افغانستان (۱۳۲۴-۱۳۴۴ه.ق)^۱

کبری نودهی^۲
علی اکبر کجباغ^۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۶

چکیده

روابط و مناسبات مرزی ایران و افغانستان در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۴۴ه.ق دارای فراز و نشیب‌های بسیاری بود. این افت‌وخیزها دلایل متعددی داشت که ریشه بسیاری از مشکلات کنونی دو کشور نیز محسوب می‌شود. عامل اصلی این مسائل، جدایی افغانستان از ایران بود. تحریک‌های جمعیتی مهم‌ترین معلول این فضا، خود محمل‌گره‌های کور دیگری شد که می‌توان به مهاجرت بخش‌هایی از جمعیت شهرنشین غرب افغانستان و قبایلی از هزاره به واسطه موج تکفیر علیه آن‌ها اشاره کرد.

^۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.15567.1378

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان؛ nodehi14@gmail.com

^۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ kajbaf@ltr.ui.ac.ir

عبور غیرقانونی افراد و ایلات مرزی افغانستان، که گاهی به سرقت و ناامنی در مناطق مرزی ایران منجر می‌شد و نیز جریان قاچاق اسلحه، روی دیگر سکه تحرکات جمعیتی بود. همچنان که انتقال بخشی از مشکلات داخلی افغانستان مانند جریان فتاوی جهاد علیه انگلیس و بیماری‌های واگیردار در همین بستر رخ نمود. در کنار عامل اصلی یعنی جدایی افغانستان، مدیریت سیاست خارجی افغانستان که به موجب عهدنامه گندمک در اختیار انگلستان بود نیز در آشفتگی مناسبات مؤثر بود. مدیریت غیربومی سیاست خارجی در افغانستان، حل معضلات را در بسیاری مواقع ناممکن می‌کرد. شرایط آشفته ایران و خراسان در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۴۴ه.ق نیز به عنوان عامل مکمل، این مسائل و تنش‌ها را پیچیده‌تر ساخت. پس از مشروطه، انسجام امور از میان رفته بود و حکام خراسان با شورش‌های شهری و قبیله‌ای فراوانی روبه‌رو بودند. در پی این تحولات، توجه و اراده لازم برای تأمین امنیت مرزها و حل مسائل پیش‌آمده شکل نمی‌گرفت.

واژه‌های کلیدی: ایران، افغانستان، مرز، تنش‌های مرزی، قاچاق اسلحه، مهاجرت.

مقدمه

تجاوزات مسلحانه و ایجاد ناامنی، گروگان‌گیری، قاچاق کالا، اسلحه و انسان، ایجاد مهاجرنشین‌های افغانی در ایران، ازدواج‌های غیرقانونی و مسئله تذکره (گذرنامه)، همبستگی‌های مذهبی مرزنشینان و تبعات آن، از جمله معضلات و مشکلات مرزی به حساب می‌آید که از سال‌های دور همواره میان ایران و افغانستان وجود داشته‌است. این پژوهش درصدد پاسخ به این سؤال است که دلایل و ریشه‌های این مشکلات در سال‌های موردنظر چیست؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد محور و ریشه بسیاری از مسائل مرزی ایران و افغانستان، را باید در جدایی افغانستان از پیکره ایران جستجو کرد. البته زمینه‌ها و علل مناسبات ایران و افغانستان را در دو بخش می‌توان عنوان نمود: ۱- علل محوری ۲- علل

تابعه و مکمل. به نظر می‌آید در مسائل، رویدادها و روابط دو کشور می‌توان به فضای سیاسی و مدیریتی افغانستان و همچنین مشکلات پیرامونی مرزی و عواقب آن، به عنوان دو کانون اصلی منظومه روابط ایران و افغانستان اشاره کرد که هر دو از یک بستر سرچشمه گرفته‌اند و آن بستر مهم همان جدا شدن از ایران است. در کنار محوریت این دو عامل، آشفتگی و عدم انسجام دستگاه‌های دولتی در ایران و به تبع آن جاری شدن این نابه‌سامانی‌ها در لایه‌های پایین مدیریتی کشور و از جمله ایالت بزرگ خراسان، ملاحظه نمود. هر کدام از این عوامل دارای ریزعامل‌های دیگری هستند که در ادامه به بحث و بررسی هر کدام پرداخته خواهد شد. اگرچه پژوهش‌های بسیاری در حوزه ارتباط ایران و افغانستان انجام شده، اما عمده آن‌ها بر فرایندهای جدایی افغانستان، شکل‌گیری مرز و مباحث سیاسی حول آن تأکید داشته‌اند و مشکلات ناشی از استقرار مرز در ابعاد امنیتی، اجتماعی و غیره، به‌ویژه در سال‌های مدنظر مورد کم‌توجهی قرار گرفته است. از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب «افغانستان و ایران» از دکتر متولی حقیقی، و «امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران» نوشته پیروز مجتهدزاده اشاره کرد. در این پژوهش کوشش شده به این حوزه‌های مغفول‌مانده پرداخته شود. ذکر این نکته ضروری است که به دلیل شرایط ویژه ایران در آن سال‌ها و ضعف دولت و به تبع آن دستگاه سیاست خارجی، عمده مسائل مربوط به افغانستان در ایالت خراسان و به‌ویژه زیر نظر امیر قائن حل و فصل می‌شد. از آنجا که خراسان بیشترین تأثیر را از رویدادهای میان دو کشور ایران و افغانستان می‌گرفت (روالی که اگرچه با شدت کمتر تاکنون نیز ادامه یافته است)، جایگاه آن و سیاستمداران محلی برجسته‌تر است.

زمینه‌های مسائل و مشکلات در افغانستان

انگلستان از زمان جدایی افغانستان از ایران نگاهی ویژه به مسائل داخلی آن کشور داشت، چرا که از اهمیت مسئله حائل‌سازی حتی بعد از تشکیل افغانستان کاسته نشده بود. اما احساسات اسلامی و ضدانگلیسی افغان‌ها مشکلی به همان اندازه بزرگ محسوب می‌شد که باید مرتفع می‌گردید. در پی قیام افغان‌ها علیه انگلیس، این کشور دست به تهاجم سراسری به خاک افغانستان زد، اما با شکست سختی مواجه شد و ناامیدانه به مرزهای هند

بازگشت. بعد از این شکست بود که انگلیس گزینه حضور نیروی نظامی سنگین را کنار گذاشت و تصمیم گرفت حاکم دست‌نشانده به روی کار آورد (افشاریزدی، ۲/۱۳۶۰: ۱۰۲). در شورش بعدی در زمان یعقوب‌خان، انگلستان توانست افغان‌ها را شکست‌داده و عهدنامه گندمک (۱۸۷۹م/۱۲۹۶ه.ق) را با آن کشور به امضا برساند. طبق مفاد این عهدنامه زمام امور خارجی افغانستان به انگلیس سپرده شد (ترنزیو، ۱۳۶۳: ۸۷).

این مسئله باعث می‌شد همسایگان این کشور در پی بروز مشکلات، نه با حاکمان افغانستان، که با انگلیسی‌ها مواجه باشند. این سخت‌گیری برای ایران کمتر بود، اما برای روسیه این محدودیت آنچنان قوی بود که روسیه اقدام به ایجاد بحران‌های مرزی خودساخته می‌کرد تا با اعزام نمایندگان به دربارهای حکام محلی به روابط سیاسی برسد، اما انگلستان با جدیت این تلاش‌ها را عقیم گذاشت (ادمک، ۱۳۴۹: ۴۵). حکام ایرانی مانند حاکم خراسان و حاکم قانات به راحتی با حاکمان هرات، فراه و چخانسور از شهرهای مرزی افغانستان رابطه داشته و پذیرای هیئت‌های همدیگر بودند. این امر می‌تواند ریشه در موقعیت مستحکم این کشور در میان مقامات و وجود انگلوفیل‌های بسیار، که در راستای منافع انگلیس حرکت کرده و هرگونه حرکت منافی منافع انگلیس را خنثی می‌کردند، داشته باشد. انگلیس نفوذ بسیاری در دستگاه محلی خراسان از جمله خاندان علم داشت که بیشتر مراودات و مسائل مرزی با افغانستان در سرزمین تحت حکومت آن‌ها رقم می‌خورد. این نفوذ همواره با فراز و نشیب برقرار بود (قندهاری، ۱۳۶۸: ۳۶؛ رئیس طوسی، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

سلطه انگلیس بر سیاست خارجی افغان‌ها در کنار ماده‌ای از عهدنامه پاریس یعنی حکم بودن این کشور در اختلافات ایران و افغانستان، بسیار دردسرساز شد: هم طرف دعوا و هم حکم یک سو و ایران در سوی دیگر قرار گرفت. سطح روابط سیاسی میان دو کشور به‌ویژه پس از عهدنامه گندمک محدودتر شد. پیش از آن روابط دولت قاجار با سلسله محمدزایی (اگرچه تحت نظارت انگلستان) تا اواخر حکومت شیرعلی خان دوستانه و هیئت‌هایی از دو کشور در حال رفت و آمد بودند. مهم‌ترین آن، حضور سردار یعقوب‌خان هم‌زمان با سفر ناصرالدین شاه به مشهد و دیدار با او بود. دو سال بعد نیز ایران ابوالحسن

شاه قندهاری، امین کل آستان قدس را به سفارت فرستاد که همواره نزد شیرعلی خان دارای احترام زیادی بود (قندهاری، ۱۳۶۸: ۲۱). ایران به حکم داشتن طرفداران بسیار، آگاهی زیادی از اخبار و اطلاعات افغانستان و خاندان حاکم داشت. بسیاری از رجال برجسته و سرداران محمدزایی در نهران به ایران دلبسته بودند و با رابطان ایرانی سر و سرّی داشتند. برخی از آن‌ها به موجب حکم شرعی، ارائه اطلاعات به ایران را وظیفه خود می‌دانستند (فرخ، ۱۳۷۰: ۲۶ و ۲۵۳). در مقابل افغانستان نیز تلاش می‌کرد از مهاجران افغانی بدین منظور بهره‌بردار، اگرچه توفیق چندانی نداشت (ریاض هروری، ۱۳۶۹: ۲۵۵). ادامه این روند- نفوذ ایران - با روی کار آمدن عبدالرحمن که به «ضدایرانی» و «ضدشیعه» معروف بود متوقف شد. تفکر ایرانی‌ها درباره افغان‌ها که آنان را «ناقابل، نافهم، بی‌استعداد، بیکار و عاقبت‌نیندیش» می‌دانستند در تصمیم او تأثیرگذار بود (قندهاری، ۱۳۶۸: ۵۴). نتیجه این وضعیت، حذف پایگاه‌های اطلاعاتی و نفوذی ایران در افغانستان بود که آنی‌ترین اثر آن ناممکن بودن مذاکرات حل مسائل مرزی بود.

انگلیسی‌ها همیشه به روابط ایران و افغانستان نظارت می‌کردند. آن‌ها طبق قرارداد با افغان‌ها، یک وکیل انگلیسی به همراه یک نویسنده در کابل داشتند که صورت‌مذاکرات و رفت‌وآمدها را با آن کشور اطلاع می‌داد (قندهاری، ۱۳۶۸: ۳۶). سیاست بی‌توجهی و عدم همکاری‌های افغانستان در مشکلات مرزی از این زمان شدت یافت. این وضعیت تا ۱۳۰۰/۱۹۲۱ ش ادامه یافت تا این که در این تاریخ در عهدنامه راولپندی، سیاست خارجی به خود افغان‌ها سپرده شد (غبار، ۱۳۵۹: ۷۸۸؛ کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۷). اما اکثر سال‌های تحت بررسی این تحقیق، سیاست خارجی تحت سلطه کامل انگلیسی‌ها بود.

در اختیار نداشتن سکان سیاست خارجی افغانستان توسط حاکمانش، ایران را در پیگیری امور فیما بین و به خصوص مواردی که به سرعت عمل نیاز داشت، با مشکلات جدی مواجه کرد و در بسیاری مواقع به تزییع حقوق شهروندان ایرانی منجر شد. ایران در گرماگرم مشروطه و نابسامانی‌های پس از آن، که زندگی اجتماعی را تا حد زیادی بدون ثبات کرده بود، نیازی به رابطه با افغانستان نداشت و از این رابطه سودی عایدش نمی‌شد، اما عمده مسائلی که منجر به برقراری ارتباط می‌شد کنش‌های افغان‌ها بود. ایران در این

رابطه فقط واکنش نشان می‌داد و مناسباتش براساس سیستم پاسخگویی و مقابله به مثل بود (مک گرگر، ۲/۱۳۶۸: ۸۱؛ مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۲۰). پرواضح است که در این روش نه می‌توان برنامه‌ای ثابت برای مناطق مرزی پیاده کرد و نه حتی آبادانی موجود آن را صیانت کرده و تداوم داد.

در کنار این واقعیت‌ها، مشکل انگلیس برای حضور در افغانستان، به دلیل روحیه دشمنی بالای افغان‌ها با آنان، بر پیچیدگی مطرح شده می‌افزود. در این شرایط، همان حریف حکم نیز چندان توفیقی در حل مسائل مطرح شده از سوی ایران نداشت و بسیاری از آن‌ها لاینحل باقی می‌ماند.

ساخت جغرافیایی و جمعیتی افغانستان از مسائل دیگری است که اثرات مستقیم آن ایران را درگیر می‌کرد. کوهستانی بودن افغانستان به جز مناطق غربی، سبب جدایی مناطق افغانستان از همدیگر شده که مهم‌ترین پیامد این عامل محیطی، انزوای مناطق و عدم دسترسی حکومت مرکزی به تمام قلمرو حکومت بوده است. به همین جهت مناطق سرحدی در رفتارهای خود، خودمختاری کامل داشته‌اند. ساخت ایلی نیز به آنان کمک می‌کرد. انگلستان نیز در مرزهای هند دچار مشکلات جدی بود و به طور مداوم با حملات این قبایل مواجه می‌شد و اساساً دو جنگ از سه جنگ افغانستان و انگلستان را همین قبایل موجب شده بودند (ادمک، ۱۳۴۹: ۱۶۰ و ۱۸۰). در مرزهای منتهی به ایران نیز اوضاع به همان منوال بود. به جز هرات - به سبب داشتن سطح بالاتر تمدن و شهرنشینی و نیز حضور فراگیر تمدن ایرانی و مذهب تشیع (زرقانی، ۱۳۸۵: ۱۸۲) - ایران همواره از سمت مناطق جنوب آن تا مرزهای منتهی به هند، با تهدیداتی برای مرزها و مرزنشینان خود مواجه بود. این تهدیدها تا حد بالایی به سبب کنترل نداشتن دولت افغانستان، قابل پیشگیری و پیگیری نبود. بنابراین وجود کوهستان‌ها این ایلات را به‌طور طبیعی به سوی ایران سرازیر می‌کرد که از زمان جدایی افغانستان، به طور مکرر به مناطق ایرانی آسیب زده بودند.

آنچه این حملات را خطرناک‌تر می‌کرد مسلحانه بودن آن‌ها بود (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۲۷۵، ۱۳۶ و ۲۷۶). از مهم‌ترین تفاوت‌هایی که سفرنامه‌نویسان میان ایرانیان و افغانی‌ها قائل شده‌اند عشق و علاقه افغانه به داشتن اسلحه‌ی فردی بوده که تبدیل به یک سنت

همه گیر شده بود (مک گر گر، ۱۳۶۸/۱: ۱۹۲). اولین سفیر ایران هم در سال ۱۲۸۴ق به این مطلب اشاره کرده است (قندهاری، ۱۳۶۸: ۳۸). ورود اسلحه به آسانی از مرزهای هند انجام و سپس در تمام نقاط افغانستان پراکنده می شد. ایل غلزائی به ویژه به سبب استقرار بخش هایی از طوایف خود در خاک هند و داشتن حق بیلاق و قشلاق، تا نقاط دوردست هند سفر می کردند و بعد از گردآوری محموله های سلاح، آن ها را به افغانستان منتقل می ساختند. تهیه سلاح از طریق مسقط و خلیج فارس توسط افریدیها - از دیگر قبایل افغانی مستقر در جنوب افغانستان - نیز انجام می شد. از افتخارات افغانی ها آن بود که قیمت اسلحه در کلکته و کابل یکی است (ادمک، ۱۳۴۹: ۱۰۳).

مردم افغان به طور عام و قبایل سرحدی به طور خاص، عشق مفروطی به خرید اسلحه داشتند که حتی برای خرید آن، زمین و گاو آهن خود را می فروختند. مسلح بودن قبایل برای مرزهای هند و انگلیس، علی رغم داشتن نیروی نظامی برتر، مشکلات فراوانی ایجاد کرده و صدمات زیادی به ارتش این کشور وارد آورده بود (ادمک، ۱۳۴۹: ۲۶). مشخص است ایران با شرایط سخت خود به طریق اولی صدمات بیشتری متحمل می شد. اگرچه به دلیل وجود قبایل کم جمعیت تر (علی آبادی، ۱۳۷۵: ۱۱) و مناطق بیابانی تا حد زیادی از بروز فاجعه ای مشابه آنچه در مرزهای هند می گذشت کم می شد، اما بیابانی بودن منطقه از سوی دیگر باعث نیاز این مناطق به مواد غذایی تولید شده و گاه ثروت موجود در این سوی مرزها می شد و مشکلات خاص خود را ایجاد می کرد.

از عوامل دیگری که افغانستان را در موضع کنشگری قرار می داد، وضعیت دینی این کشور بود. مذهب اهل سنت، مذهب غالب مردمان افغان بود و به طور کلی شدت پایبندی آن ها چه شیعه و چه سنی به مذهب تا زمان کنونی نیز در حد بالایی باقی است. به همین نسبت نفوذ علما نیز چشمگیر بوده و هرگونه تهدید و انحراف را با شدت عمل پاسخ می دادند. از مواردی که اعلام جهاد از سوی این علما باعث حرکت های بزرگی در تاریخ افغانستان شد، جهاد علیه انگلیس بود (ادمک، ۱۳۴۹: ۱۰). به خصوص جنگ اول آن ها با انگلستان که به قتل انگلیسی های بسیاری منجر شد. حس انجام جهاد علیه آن ها، تا سال ها در میان افغان ها زنده بود و علی رغم خدمات زیادی که انگلیس در مورد تمامیت

افغانستان (اگرچه برای منافع خود) انجام داده بود، به واسطه دست‌نشانده کردن امیر کابل و حق اداره سیاست خارجی، نوک تیغ جهاد به سوی آنان بود (ادمک، ۱۳۴۹: ۳۷). ادامه این موج نصیب ایران هم می‌گردید، چرا که انگلیسی‌های بسیاری در مرزهای ایران با افغانستان مستقر بودند. در پی همین افزایش بود که همواره شایعاتی مبنی بر حرکت افغان‌ها برای جهاد با آنان در میان مرزنشینان پراکنده می‌شد (محبوب‌فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۶۴۹) و نیروهای مرزی را دچار مشکلاتی می‌کرد (همان: ۲۲۵، ۲۲۲ و ۲۳۸). اما روی دیگر جهاد، اعلام جهاد علیه شیعیان افغانی به ویژه هزاره‌ها در وهله اول و قزلباش‌ها در گام بعدی بود. این مسئله که در زمان عبدالرحمن آغاز شد (پاپلی‌یزدی، ۱۳۷۲: ۲۱۰)، تبعاتی برای ایران به دنبال آورد که تداوم این حرکت در سال‌های بعد و تا استقرار امان‌الله هم‌زمان با تغییر سلطنت در ایران همواره از مسائل و دغدغه‌های حاکمان خراسان بود.

نقش مرز در تنش‌های سیاسی ایران و افغانستان

ایجاد مرز و مسائل شکل گرفته حول آن، اصلی‌ترین محمل نزاع‌ها و مشکلات ایران با افغانستان بود. چرا که خطوط مرزی ترسیم‌شده توسط بیگانه برای اهداف خود، یک کلیت فرهنگی و تمدنی را از هم جدا کرد که پاره‌های دورافتاده از اصل تا رسیدن به وضعیتی ثابت و کسب هویتی مستقل (که شاید قرن‌ها طول کشیده)، همواره چالش‌هایی را برای پیکره اصلی آن کلیت فراهم می‌کرد. نقش مرز اگرچه به صورت عنوانی جدا از مشکلات افغانستان آورده شده، اما بخش عمده‌ای از مجموعه مشکلات ناشی از آن ریشه در خاک افغانستان داشت.

مرز ایران و افغانستان در طول ۷۵ سال، پنج‌بار تحدید شد. مرزهای مشترک کنونی ۹۷۸ کیلومتر است که ۶۱۹ کیلومتر آن با خراسان‌های رضوی و جنوبی است (علی‌آبادی، ۱۳۷۵: ۳)، اما در سال‌های مورد مطالعه (که حتماً رقمی بالاتر را شامل می‌شده ولی به دلیل نامشخص و بی‌ثبات بودن آن، ارائه رقم دقیق امکان‌پذیر نیست) تمام این مرز مشترک با ایالت خراسان بود، چرا که سیستان در این سال‌ها ضمیمه ایالت خراسان (ترنزیو، ۱۳۶۳: ۱۵۴) و تابع ولایت قائن — که مقرر خاندان علم — بود (کرزن، ۱۳۶۷: ۲۷۴). در تمام

مکاتبات مربوط به سیستان، از سربرگ‌هایی با نشان حکومت خراسان استفاده می‌شد (بیات، ۱۳۷۰: ۱۰۹).

به جز برخی شهرها مانند هرات که در گام اول و با معاهده پاریس از ایران جدا شده و حاکمیت مستقل از ایران را علی‌رغم بهت جمعی و برخی عکس‌العمل‌ها که اشاره خواهد شد آغاز کردند، مناطقی که در مراحل بعدی از ایران جدا شدند، تا مدت‌ها خود را ایرانی می‌دانستند و راضی کردن آن‌ها به قبول حاکمیت افغانستانی مستقل کار دشواری بود. خود افغان‌ها نیز در تصرف و اعمال حاکمیت مناطق واگذار شده به آنان دچار تردید بودند و در برخی قسمت‌ها تا چهار سال بعد از واگذاری نیز مستقر نشدند (رئیس‌طوسی، ۱۳۸۵: ۵۵).

نفوذ ایران در افغانستان مرکزی و شرقی مدت‌ها قبل از جدایی رسمی، از میان رفته بود. اما منازعه بر سر غرب افغانستان بود که به گفته سفرنامه‌نویسانی که این مناطق را دیده بودند، ساکنانش بیش از آن‌که افغانی باشند ایرانی بودند (مایل‌هروی، ۱۳۶۲: ۶۴) و مظاهر بسیاری از فرهنگ ایرانی مانند زبان، مذهب، پوشش، معماری، آداب و رسوم و... در زندگی آن‌ها جاری بود. جدا کردن این بخش‌ها که به جهات دیگر نیز دارای پیوندها و ارتباطات عمیق با خراسان بودند، مشکلاتی را ایجاد کرد. احساس تعلق به ایران پس از شکل‌گیری مرزها، سیاست‌های افغانستان و برخی ویژگی‌های این کشور در چند محور سبب مشکلاتی در مرزها و ایالت مرزی خراسان شد:

۱- مهاجرت و پارگی‌های جمعیتی

از آنی‌ترین اثرات جدایی، موج ایرانی‌گشی و شیعه‌کشی بود که در هرات و به‌ویژه پس از قدرت‌گیری عبدالرحمن نمودیافت (متولی‌حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۰۸). پیش از آن مقامات ایرانی که مصادر امور بودند همچنان در جایگاه خود ابقا شده و طرف اعتماد حکمران هرات قرار داشتند. اما با شروع امارت او، که به گفته منابع از ایران و ایرانی‌کینه داشت، بسیاری از آن‌ها به اتهام اطلاع اخبار و احوال به ایران به قتل رسیدند. با شروع سرکوب ایلات طرفدار ایران، که قریب به اتفاق شیعه و فارسی‌زبان بودند، موجی از مهاجرت آن‌ها و ایرانی‌تبارها به خاک خراسان آغاز شد. از جمله طایفه جمشیدی هرات که عده‌ای از آنان در پی

سیاست‌های سخت‌گیرانه، به ایران مهاجرت کردند. دولت ایران نیز با روی باز از آنان استقبال کرد و آنان را در زورآباد جای داد. عده‌ای هم که در هرات باقی مانده بودند آرزوی مهاجرت به ایران داشتند، اما حاکمیت افغانستان برای جلوگیری از این امر آن‌ها را به مناطق مرکزی‌تر کوچ داد تا احساسات ایران‌دوستی و امکان حرکت آنان به ایران را از میان برد (بیت، ۱۳۶۵: ۳۴). سردار بهبودعلی کیوزی نیز با جمع‌زبانی از اهالی هرات به ایران آمده بود (مک گرگر، ۱/۱۳۶۸: ۱۶۶).

آخرین مهاجرت دسته‌جمعی افغان‌ها حرکت نهصد خانوار از آن‌ها بود که در سه موج صورت گرفت. اولین آن چهارصد خانوار هراتی بودند که به دلیل تعدیات حاکم هرات به خوف و باخرز آمدند. آن‌ها هرآنچه قابلیت انتقال داشت مانند وسایل زندگی و احشام، با خود آورده بودند (ساکما، ۲۹۵-۶۷۳۶: ص ۱۱). با ورود آنان مقامات ایرانی چه دولت - مرکزی (حتی مظفرالدین‌شاه در سفر اروپا پیگیر مسائل آنان بود) (ساکما، ۲۹۵-۶۷۳۶: ۲۰) و چه حکام خراسان در صدد پذیرش و اسکان فوری آن‌ها برآمدند. خانوارهای هراتی به دلیل غلبه احساسات مذهبی، به سرعت در میان مردم جذب شدند و از سوی دولت امکانات لازم مانند زمین و مرتع در اختیارشان قرار گرفت (ساکما، ۲۹۵-۶۷۳۶: ۱۷). این رفتار مناسب باعث موج دوم مهاجرت یعنی چهارصد خانوار دیگر و موج سوم که صد خانوار از ایل تیموری ساکن افغانستان بود گردید (ساکما، ۲۹۵-۶۷۳۶: ۱۹). این مهاجرت‌ها تهدیداتی برای جامعه خراسانی از جمله بدرفتاری هزاره‌ها با مردم بومی (محبوب‌فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۵۴۲ ص ۵۶۱) و بیکارشدن تعدادی از کشاورزان ایرانی ایجاد کرد (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). در کنار این مشکلات معیشتی و اجتماعی، مسلح‌بودن آن‌ها برای فضای سیاسی و امنیتی خراسان آن روز و ساکنانش تهدیدی به مراتب بزرگ‌تر بود (مک گرگر، ۱/۱۳۶۸: ۱۶۶).

در دو سوی مرز و در تمام نقاط سرحد پیوستگی‌های فرهنگی مردم افغانستان با ایران وجود داشت که می‌توانست عامل خطری برای موجودیت افغانستان تلقی شود. به همین جهت عبدالرحمن برای حل این مشکل سیاست خطرناکی را در پیش گرفت. او ضربه‌زدن به رشته‌های پیوند اساسی افغان‌ها با ایران را برای جدایی این ساکنان انتخاب کرد. حمایت

از زبان پشتو در حالی که زبان فارسی تا آن زمان هم زبان اداری و هم زبان غالب گفتگوی مردم این مناطق بود در دستور کار قرار گرفت. برای از بین بردن دیگر عامل همگرایی یعنی مذهب تشیع، سیاست تقویت قبایل اهل سنت اتخاذ گردید. همچنین حاکمانی متعصب بر مناطق شهری گماشته شد تا از شکل‌گیری هرگونه حرکت هوادار با ایران، مهاجرت و امثال آن جلوگیری کنند (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۰۹). اهتمام ویژه‌ای برای از میان بردن نمادهای آنان انجام می‌گرفت و به‌ویژه، افراد را نیز وادار به پذیرش مذهب اهل سنت می‌کردند (ریاض هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۶ و ۲۲۷).

پیش از شکل‌گیری مرزهای سیاسی، جابه‌جایی‌های جمعیتی امری طبیعی و درون‌مرزی تلقی می‌گردید، اما ادامه این روند پس از استقرار مرزها تحت نظر انگلیسی‌ها، با محدودیت‌هایی مواجه شد و برای هر دو کشور نگرانی‌هایی را ایجاد کرد. سیاست‌های کلی افغانستان در این مورد جلوگیری از مهاجرت جمعیت و سیاست ایران جذب این افراد بود که هم به لحاظ دینی و هم اقتصادی توجیهاتی را پشتوانه خود کرده بود. افغانستان بعد از اولین مهاجرت‌های بزرگ افغان‌ها به ایران، تلاش بسیاری در جلوگیری از این امر انجام داد، چرا که به دلیل بهداشت ضعیف، جغرافیای سخت و منازعات قبیله‌ای جمعیت چندانی نداشت. خوش‌بینانه‌ترین برآوردها، جمعیت ۶-۷ میلیون نفری را برای افغانستان آن روز ارائه می‌دهند و حتی در سال ۱۹۹۲ جمعیت این کشور فقط ۱۵ میلیون نفر بود (علی‌آبادی، ۱۳۷۵: ۱۱). اگرچه باید دانست تحرکات ایلی در دو سوی مرز ایران و افغانستان همانند هند نبود و عوامل جغرافیایی آن را محدود نگه می‌داشت (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲: ۷۰). افغانستان به‌خصوص پس از انتزاع دشت‌های حاصلخیز هیرمند از ایران، نیاز به جمعیت بسیار برای آبادانی آن منطقه داشت و این خلأ را باید با جمعیت خودی پر می‌کرد تا از ورود بالاجبار ایرانی‌ها و تبعات آن احتراز شود.

علی‌رغم تلاش افغانستان برای حفظ جمعیت و حتی جذب قبایل اهل سنت ایران (ماوتد، کارتن ۳، پوشه ۴: ص ۲۴)، موازنه مهاجرت به نفع آن‌ها نبود. در واقع سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت افغان نتایج عکس داشت. با رشد جریان تکفیری علیه شیعیان که دولت مرکزی از آن پشتیبانی می‌کرد، هزاران نفر از طوایف هزاره راهی ایران شدند. به

سبب ظلمی که در حق اینان شده بود، علمای ایران از آنان حمایت کرده و دولت نیز در همین راستا نظر موافق خود را اعلام کرد؛ به آن‌ها زمین و چراگاه داده شد و قسمت اعظم آن‌ها نیز برای زمین‌داران بزرگ کشاورزی می‌کردند. در مجموع رفتار خوبی با آن‌ها می‌شد و به گفته شاه‌دان، از ایرانی‌ها زحمت کش تر بودند (بیت، ۱۳۶۵: ۱۲۶). اگرچه گاهی هم بی‌مهری‌هایی به آنان می‌شد، اما با توصیه دولت مرکزی به سرعت از سوی حکام رفع می‌گردید (محبوب‌فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۵۴۲). برای تعدادی از مقامات آنان مقرری نیز تعیین شده بود (نیل‌قاز، ۱۳۹۰: ۲۵۴).

از دیگر اشکال جابه‌جایی جمعیت به ایران، که پیشتر هم اشاره شد، حرکت ایلات بود که به واسطه جدایی سرزمین‌شان از ایران بدین سوی مرز حرکت کردند. مهم‌ترین آن‌ها ایل تیموری بود. هسته اصلی این ایل در هرات و اطراف آن ساکن بود که پس از عهدنامه پاریس، شعبه‌هایی از آن وارد ایران شدند و با احترام مورد استقبال قرار گرفتند. پس از موج اول، طایفه‌هایی دیگر از آن هم به ایران آمده و در کنار مهاجران اولیه این ایل در خواف، تربت جام و باخرز ساکن شدند. تیموری‌ها به دلیل ترجیح ایران و پایبندی به کشور، دارای مناصب حکومتی بودند (میرنیا، ۱۳۶۹: ۴۷-۴۹). حکومت افغانستان برای بازگرداندن آن‌ها تلاش‌هایی کرد اما توفیقی نیافت (بیت، ۱۳۶۵: ۳۹).

پدیده جمعیتی دیگر که در مرزهای سیاسی رخ نمایاند و ریشه بسیاری از مشکلات گردید، عبور مرز از میان موطن ایلات و تقسیم آن‌ها میان دو یا سه کشور بود. مرزهای جنوب خراسان و سیستان به‌ویژه دارای چنین حالتی بودند. نمونه این وضعیت پراکندگی ایل غلزائی و شعب مختلف آن بود. محل استقرار آن‌ها سیستان اصلی بود که پس از حکمیت گلداسمید، میان ایران، افغانستان و هند پراکنده شدند. در خراسان، خواف و سرخس اقامتگاه آن‌ها بود (افشارسیستانی، ۱۳۷۰: ۳۳۶). ترکمن‌ها هم در سرحدات شمال ایران و افغانستان پراکنده بودند و از پایه‌های ناامنی دو کشور محسوب می‌شدند. تاخت‌وتاز آنان تا خواف و بیرجند در ایران و غوریان در افغانستان امتداد داشت (گلی، ۱۳۶۶: ۱۵۲؛ مک‌گرگر، ۲/۱۳۶۸: ۳۳ و ۱۶۲). از دیگر طوایف با این ویژگی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: خلج و بلوی (میرنیا، ۱۳۶۹: ۳۹ و ۶۵)، اعراب شیبانی، عامری، زنگویی

و.... (میرنیا، ۱۳۶۹: ۱۵۷)، طوایف ترک زبان افشار که به دلیل حمایت از هزاره‌ها نفی بلد شده بودند (ریاض‌هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۱) و سرابندی، سنجرانی و براهویی در سیستان (افشارسیستانی، ۱۳۶۶: ۴۷ و ۳۰۲ و ۳۲۴).

وجود این پارگی‌های جمعیتی در آغاز که مبارزه علیه مرزبانان فرهنگی ایران (جمعیت‌ها و مردمانی که دارای فرهنگ ایرانی بودند) در افغانستان شروع نشده بود و ایران به لحاظ معنوی حاکم منطقه بود، مشکل چندانی ایجاد نمی‌کرد. جمعیت‌های آن سوی مرز با ایران همگرایی داشتند، اما با آغاز تهاجم علیه نفوذ ایران، این پارگی‌ها، که در شرایط عادی می‌توانست پایه‌های نفوذ ایران محسوب شود، به زمینه‌های بی‌ثباتی مرزی بدل شده و حتی برخی بحران‌های افغانستان را به داخل ایران منتقل می‌کرد. از جمله انتقال وبای سال ۱۳۱۴ق به خراسان (ریاض‌هروی، ۱۳۶۹: ۲۳۸) و یا نیروگیری برای جهاد علیه انگلیس در پی اقدامات آلمانی‌ها در افغانستان و همراهی برخی از علمای اهل سنت آنجا که میان اهل سنت مرزنشین ایران نفوذ داشتند (فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۳۱۰، ص ۳۶۳ و ص ۲۷۰). انگلیسی‌ها تلاش زیادی داشتند تا میان این قبایل نفوذ کسب کنند، چرا که این پراکندگی، عامل خوبی برای کنترل و فشار از درون علیه ایران و افغانستان بود (ماوتد، کارت‌ن ۳، پوشه ۴: ص ۲۵ و ۲۶؛ ترزیو، ۱۳۶۳: ۱۰۴؛ افشارسیستانی، ۱۳۷۰: ۴۹). از مشکلات بسیار جدی این وضعیت، نامشخص ماندن تابعیت آن‌ها و امور مربوط به تذکره بود که تا انجام سرشماری در دوره‌های بعد، همواره به قوت خود باقی بود.

۲- امنیت مرزها و مشکلات تذکره

در این سال‌ها کنترل رفت و آمدهای مرزی که یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد امنیت هر کشوری است دچار اغتشاش بود. عوامل جمعیتی که ذکر شد از اصلی‌ترین عوامل اغتشاش مرزها بود، اما در کنار آن، وضعیت نیروهای سرحدی و ادارات مرتبط مانند اداره تذکره و اداره گمرک، این مسئله را تشدید می‌کرد. ایران از سال ۱۳۱۳ق تصمیم گرفت تردد در مرز افغانستان، با کسب تذکره (گذرنامه) امکان‌پذیر شود. در پی این اقدام دولت ایران، افغانستان نیز اتباع ایران را مجبور به خرید تذکره به مبلغ ۱۲ قران کرد (ریاض‌هروی، ۱۳۶۹

(۲۳۲:)، درحالی که تذکره ایران برای افغان‌ها تا سال‌ها بعد چهار قران بود که اعتراضات اداره تذکره خراسان را برای افزایش این مبلغ در پی داشت. ریاست کل اداره تذکره نیز با اعلام شفاهی و خارج از درج در آیین‌نامه با این مسئله موافقت کرده بود (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ۷ و ۹ و ۱۰).

نیروی متخصص و کافی در امر تذکره از عوامل مهم رسیدن به امنیت مرزی بود، اما از مکاتبات مسئولین این امر در سال‌های مورد مطالعه چنین برمی‌آید که در این حیظه به شدت با کمبود نیرو (صرف نظر از تخصص و کارآمدی آن‌ها) مواجه بودند و علی‌رغم تقاضاهای مکرر برای حل این مشکل از دولت مرکزی نتیجه‌ای عاید نمی‌شد و نابه‌سامانی‌ها از کنترل خارج شده بود (ساکما، ۸۸۱۵-۳۶۰: ص ۱). علاوه بر این، همان تعداد کم نیروهای این اداره در خط مرزی ایران و افغانستان نیز، به شدت با مشکل پرداخت موجب مواجه بودند. در تلگراف‌های ریاست این اداره با اداره کل تذکره و همچنین اداره مالیه خراسان خواسته شده به هر نحو ممکن حقوق عقب‌افتاده این افراد تأدیه شود (ساکما، ۸۰۳۱-۳۶۰: ص ۱)، چراکه عدم توجه به این مسئله موجب رشوه‌گیری این کارکنان و به خطر افتادن امنیت کشور خواهد شد: چه از باب فروش بی‌حد و حساب تذکره به اتباع خارجی به‌ویژه افغانی و چه دریافت‌های اضافی از اهالی ایران و ساکنان مناطق مرزی که نارضایتی و اعتراضات عمومی را در وضع آشفته ایالت در پی داشت. به علاوه اعتبار تذکره و اداره تذکره را از میان خواهد برد (ساکما، ۸۸۱۵-۳۶۰: ص ۱).

آنچه این وضعیت را آشفته‌تر می‌کرد، عدم مرزبندی دقیق میان وظایف اداره تذکره با نیروی نظامی و امنیه سرحدی و اداره گمرک بود. این مسئله حداقل کارایی‌های هریک را تضعیف می‌کرد (ساکما، ۸۸۱۵-۳۶۰: ص ۳). به‌خصوص در زمانی که دولت مرکزی از سوی و حاکم خراسان از سوی دیگر درگیر مشکلات بزرگ‌تری بودند که استقلال ملی را تهدید می‌کرد. کارِ رتق و فتق تذکره میان این سه بخش تقسیم شده بود و هرکدام بخش‌هایی از آن را عهده‌دار بودند. اعطا و امضای نهایی با اداره تذکره، بازرسی صحت و اطمینان از عدم تقلب در آن با اداره تفتیش سرحدات و گمرک هم وظیفه بازرسی وسایل افراد را عهده‌دار بود (ساکما، ۸۸۱۵-۴: ۳۶۰). تعداد کم نیروهای تذکره و نمایندگی‌های

آن در مرزها از علل این نابسامانی‌ها بود. در بسیاری مواقع افغان‌ها از مرزهای فاقد این اداره می‌گذشتند و الزام آن‌ها به عبور از نقاط دارای این مراکز نتیجه‌ای نمی‌بخشید (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۱). به همین دلیل با اجازه اداره کل تذکره تمام امور مربوط به آن در این نواحی به گمرک و یا اداره تفتیش تفویض می‌شد (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۵) که البته ناآشنایی آن‌ها با دقایق کار تذکره سبب اختلال امور می‌گشت. بازتاب این مسئله را می‌توان در واقعیت‌های مرزی پیگیری کرد. این شرایط دشوار در سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ ه.ق در اوج بود.

همچنان که می‌دانیم اداره تذکره از زیرمجموعه‌های کارگزاری و مسئول رسیدگی به امور اتباع خارجی بود، اما نه تنها این بخش ارتباط چندانی با افغانستان نداشت و پیگیری مشکلات متقابل با نتایج مفیدی همراه نبود، بلکه اساساً نیروهای این اداره در برخی موارد با وظایف خود نیز آشنایی نداشتند (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۳). این امر زمینه را برای دخالت نیروهای نظامی سرحد و گمرک فراهم می‌کرد (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۹). در این جدال نیروها و ناآگاهی به وظایف، مشکلات تازه‌ای هم رخ می‌داد: ازدواج‌های غیرقانونی و فروش دختران به افغان‌ها (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۱۰۴ و ۱۰۸ و ۱۰۹). علی‌رغم مجازات‌های سنگین برای مرتکبین به این جرایم، این روند در سایه تقابل نیروهای مرتبط ادامه می‌یافت (ساکما، سند ۵۸۲: ص ۶۱۴).

فروش بدون ملاحظه تذکره به بهایی پایین، به‌ویژه در روستاهای مرزی که از حد معمول خارج شده بود، موجب نارضایتی رئیس اداره تذکره خراسان شد. این مقام برای حل مشکل پیشنهاد کرد برای رفت و آمدهای معمولی اهالی، نوعی تذکره اقامتی مدت‌دار داده شود و تذکره‌های عادی برای افراد غیربومی مورد استفاده قرار گیرد (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۸). این امر به دلیل محدود کردن اداره تفتیش از سود مالی اعطای تذکره مطرح شد (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۱۱ و ۱۰). از آنجا که اداره تذکره و گمرک برای ضمانت اجرای وظایف خود نیازمند نیروهای نظامی بودند، باید به‌نحو مطلوب به همکاری‌ها ادامه داده و اختلافات را دوستانه حل می‌کردند، به‌ویژه آن که کمکی از مرکز به آن‌ها نمی‌رسید

و همه آن‌ها به لزوم این امر آگاه بودند اما بسیاری مواقع به کشمکش با هم برمی‌خاستند (ساکما، ۱۷۰۳-۳۶۰: ص ۹۰).

۳- حملات افغان‌ها و تأثیر آن بر حیات اقتصادی دو سوی مرز

چنان‌که گفته شد، به دلیل جغرافیای خاص افغانستان، مردمان نواحی غربی این کشور عمده مراداتشان با ایران بود (مایل‌هروی، ۱۳۶۲: ۶۴). به دلیل تشابهات جغرافیایی و فرهنگی، عمده تولیدات ایرانیان خراسانی و افغانی‌ها باهم مشابهت داشت و مبادله کالا آنچنان‌که باید برقرار نبود (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۴). بنابراین قاچاق کالا هم موضوعیت نداشت، اما نقاط خشک افغانستان به لحاظ غذایی وابسته به ایران بود. به‌ویژه پیش از جدا شدن جلگه‌های هیرمند، افغانی‌ها گندم مورد نیاز خود را از سیستم ایران تهیه می‌کردند (قندهاری، ۱۳۶۸: ۸۹). پس از جدایی این مناطق و به دلیل استقرار وضعیت نظامی بر مرزها این مرادات کم شد. هرچند حتی در مواقع بحرانی که خروج مواد غذایی از مرزها ممنوع بود، با اندکی رشوه به بازرسان می‌شد غله و دیگر محصولات ممنوع‌الخروج را نیز قاچاق کرد (بیت، ۱۳۶۵: ۱۵۷).

غرب افغانستان طبق الگوی تاریخی، بسیاری از کالاهای تولیدی خود مانند پشم و پوست را از طریق خراسان صادر می‌کرد و بسیاری از تجار و به‌ویژه هراتی‌ها در شهرهای خراسان پراکنده بودند (کرزن، ۱۳۶۷: ۱۷۸). اما در پی رخدادهایی مانند تجاوزات مداوم افغان‌ها و ضربه‌هایی که به امنیت و اقتصاد خراسان وارد می‌کردند، و نیز بروز بیماری‌های واگیردار، مرزها بسته می‌شد، لذا تجارت به حال تعطیل درمی‌آمد. این وضعیت به‌خصوص باعث شد علاوه بر تجار افغانی، بسیاری از تجار ایرانی نیز که تولیدات افغان‌ها را ترانزیت کرده و عمدتاً در مشهد تمرکز داشتند ورشکست شوند. در پی این اختلال‌ها گرایش به تجارت با افغانستان کاهش یافته و به‌سوی روسیه متمایل شد (بیت، ۱۳۶۵: ۲۷۸؛ ترنزیو، ۱۳۶۳: ۱۴۲).

اگرچه تجارت غرب افغانستان به‌واسطه برقراری حالت نظامی (که علت اصلی هم خودشان بودند) و محدودیت‌های آن صدماتی متحمل شد، اما تأثیر منفی افغان‌ها بر

تجارت و اقتصاد ایران پایاتر بود. افغان‌ها تجربه حملات مکرر در طول ۴۰۰ سال اخیر به ایران را داشته‌اند که معروف‌ترین این حملات سقوط صفویه را در پی داشت. در زمان نادرشاه، خراسان را از برادر او گرفته و تا سبزوار نیز پیشروی کردند. بعد از قتل نادر، حملات احمدخان ابدالی، خراسان را دستخوش ناامنی کرد. حمله فتح‌خان، وزیر محمودشاه درانی در سال ۱۲۳۳ق آخرین حمله فراگیر به خراسان بود که با همکاری رئیس هزاره‌های خراسان (که نادر اقدام به انتقال آنان کرده بود) و بسیاری از والیان خراسان همراه شد. این حملات باعث ناامنی و فرار جمعیت و در نتیجه رها ماندن بسیاری از ظرفیت‌های اقتصادی می‌شد. راه‌های تجاری نزدیک مرز امنیت نداشت و گاهی دامنه این حملات به دلیل همکاری عده‌ای در داخل کشور تا مناطقی که گمان نفوذ آنان نمی‌رفت گسترده می‌شد (محبوب‌فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۶۴۰ ص ۶۷۹).

اطمینان افغان‌ها از این که نیروی نظامی ایران در تعقیب آنان وارد خاک افغانستان نخواهد شد، سبب جری شدن آن‌ها گشته و به کرات برای غارت به مناطق مرزی ایران حمله می‌کردند (ساکما، ۲۵۰۸-۲۹۵: ص ۱). علاوه بر تجاوزات مداوم، شایعات مبنی بر احتمال حملات آن‌ها نیز، دوره‌های کوتاه‌مدت آرامش را با هراس توأم می‌کرد (ساکما، ۵۵۷۴-۳۶۰: ص ۲). این شایعات به طریق دیگر نیز سبب سختی امورات مرزنشینان می‌گشت. علاوه بر فضای ارعاب، عزیمت نیروهای نظامی بدان سو برای مقابله، بعضی بی‌عدالتی‌ها را در حق ساکنان سرحدی روا می‌داشت؛ از جمله سکونت در منازل آن‌ها، استفاده از حیوانات بارکش و تأمین آذوقه این اردوها که خود باعث کمبودها و تنگناهایی برای آنان می‌شد (ساکما، ۶۷۳۶-۲۹۵: ص ۵).

مشخص نبودن مرزها به صورت دقیق در روی زمین به دلیل نبود علائم مرزی، راه را بر این تجاوزات هموارتر می‌کرد (بیت، ۱۳۶۵: ۸۷؛ رئیس‌طوسی، ۱۳۸۵: ۶۳). این سرقت‌ها به خصوص در قائن به دلیل خشکی و خشکسالی آن سوی مرز بیشتر رخ می‌داد (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲: ۴۱ و ۴۲)، هرچند به واسطه حاکمیت دیرپای خاندان علم، هم برخوردهای جدی صورت می‌گرفت (کرزن، ۱۳۶۷: ۲۷۲) و هم به گفته افغانی‌ها، حملات بسیاری از قبایل سیستانی به خاک افغانستان و ربودن احشام ساکنان منطقه به عنوان اقدامی تلافی‌جویانه با

تأیید و حمایت آنان انجام می‌پذیرفته است (قندهاری، ۱۳۶۸: ۶۴ و ۹۳). گاهی تجاوزات افغان‌ها انعکاس بدرفتاری مأموران مرزی (ادارات مختلف) با آنان بود که در قالب کاروان‌های تجاری و زیارتی قصد عبور از مرزها را داشتند. گفتنی است این موارد به ندرت رخ می‌داد. از آن جمله تفتیش زنان افغانی بود که باعث غائله‌هایی سخت برای مرزبانان ایرانی گردید (ساکما، ۱۵۲۰-۲۴۰: ص ۲).

از مؤلفه‌های قدرت ایران در مرزهای افغانستان که می‌توانست نقطه امید برای کاهش تهاجمات افغان‌ها و برقراری امنیت (هرچند در ابعاد کوچک) باشد، ایلات مستقر در مرزها بودند که به میزان نیروهای نظامی دولتی طرف توجه بودند. این ایلات در راستای وظیفه تاریخی خود، در موارد کوتاهی دولت در برخورد با تجاوزات افغان‌ها، این مسئولیت را انجام می‌دادند که در موارد خسارات مالی و جانی برای آن‌ها داشت (ساکما، ۵۴۴۸-۲۹۰: ص ۱). دولت مرکزی و حکومت خراسان که به‌خوبی به خدمات اینان واقف بودند، مراتب سپاسگزاری خود را به آن‌ها اعلام داشته (ساکما، ۵۵۳۰-۲۹۰: ص ۱) و با روش‌هایی مانند اعطای حکومت مناطق مسکونی‌شان و معافیت مالیاتی از آنان دلجویی کرده و به ادامه این روند تشویق‌شان می‌کردند. البته حفاظت و حراست از مرزها همیشه از سوی آنان امکان‌پذیر نبود، به‌خصوص در مواقع سرما که مناطق سرحدی کوهستانی دارای شرایط سختی بود و ایلات، تجهیزات لازم برای حضور در آن شرایط را در اختیار نداشتند (ساکما، ۵۵۷۴-۳۶۰: ص ۴). کما این که اصولاً در آن شرایط آشفته اقدامات آن‌ها نمی‌توانست حلال مجموع پیچیده مشکلات مرزی باشد.

کشاورزی، تجارت و حتی دامداری از این حملات ضربه می‌خوردند. به‌خصوص به کرات از سرقت گله‌های گاو، گوسفند و شتر اهالی ایران توسط آنان یاد شده (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۱۹۶ و ۱۹۹) که در بسیاری موارد قابل پیگیری نبود و دولت افغانستان نیز علی‌رغم تقاضاهای مکرر دولت ایران، اغلب مواقع تمایلی به همکاری با نمایندگان اعزامی ایران نشان نمی‌داد (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۱۲). علاوه بر بی‌رغبتی حاکمان افغان، سرحدداران آن‌ها نیز که به نسبت ایران تعداد کمتری داشتند، اهتمام چندانی به جلوگیری از این تجاوزات نداشته و با مرزداران ایرانی همکاری نمی‌کردند (قندهاری، ۱۳۶۸:

۴۴ و ۸۸). انگلستان نیز در برخی موارد با اقدامات مستقل ایران (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۴۹۱ ص ۵۱۸) برای پیگیری اموال مسروقه و تنبیه خاطیان و متجاوزان در خاک افغانستان مخالفت کرده و تا حد زیادی دست دولت ایران در احقاق حق اتباع خود بسته می ماند (همان: ۲۵۰ و ۲۵۱). این وضعیت موجب شد برخی ساکنان مناطق مرزی که امیدی به راه حل های دولت نداشتند خود را مسلح کنند (مک گر گر، ۱/۱۳۶۸: ۱۷۹).

تداوم و تکرار این رخدادها و زمینه های ماندگار آن، امکان هرگونه رشد اقتصادی پایدار را از این مناطق سلب می کرد. برخلاف امرای افغانستان که با انحصارات و مالیات های سنگین به شکوفایی تجارت کشور خود اهمیاتی نداشتند و کنترل کشور فقیر را ترجیح می دادند (کرزن، ۱۳۶۷: ۲۸۶؛ ادمک، ۱۳۴۹: ۱۲)، دولتمردان ایرانی درصدد زدودن این موانع بودند. به همین جهت برای حل تجاوزات افغان ها و دیگر مشکلات، همواره در حال مذاکره با امرای شهرهای سرحدی با ایران بودند. اما چنان که قبلاً هم اشاره شد در این زمینه توفیق چندانی به دست نیامد.

۴- مرز و قاچاق اسلحه

از مشکلات حساس خراسان که در پیوند مرزهای مشترک با افغانستان قرار داشت قاچاق اسلحه بود. اسلحه به روش های مختلف - قانونی و یا غیرقانونی - در دسترس مردم بود. سلاح هایی که از طریق دکان های فروش اسلحه وارد جامعه می شد با گرفتن تضمینات کافی همراه بود. این سلاح های شناسنامه دار، مشکلی برای جامعه ایجاد نمی کردند مگر آن که سرقت شوند. اما شایع ترین روش ورود اسلحه میان مردم قاچاق آن بود که مناطق مرزی به طور ویژه با آن درگیر بودند. مناطق مرزی با افغانستان از مستعدترین این مرزها بود چرا که تجارت اسلحه در آن کشور منع قانونی نداشت.

از مسیرهای اصلی ورود اسلحه قاچاق، قبایل مرزی بودند که هم اسلحه مورد نیاز خود را از خویشاوندان آن سوی مرز تأمین می کردند (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۳۰۸ ص ۳۶۱) و هم واسطه میان سارقان، شورشیان و خوانین محلی ایران برای دریافت اسلحه بودند (ساکما، ۲۷۰۳-۲۹۳: ص ۶). از مسیرهای دیگر ورود اسلحه که با مرزها ارتباط

داشت، حضور اردوهای خارجی به ویژه انگلیسی‌ها بود. آنان مقادیر بسیاری سلاح را میان قبایلی که موفق به نفوذ میان آنان شده بودند توزیع می‌کردند تا در مواقع نیاز عامل فشاری برای پیشبرد اهدافشان باشد. در قالب هیئت مک‌ماهون، که به دلایل غیرمنطقی تعداد زیادی نظامی حاضر بودند (دلیل اصلی ارباب و تحت فشار قرار دادن ایرانی‌ها به تعیین مرزها و پذیرش آن بود)، اسلحه و مهمات بسیار در سیستان تحت حاکمیت خاندان علم پراکنده شد (رئیس طوسی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). این اسلحه‌ها در مواقع ناآرامی می‌توانست امنیت متزلزل خراسان را شکننده‌تر کند. در برخی موارد دولت چه از طریق رابط‌های آن سوی مرز و چه خبرچین‌های داخلی، از جریان این قاچاق آگاهی می‌یافت و برخوردهایی می‌کرد (ساکما، ۲۷۰۳-۲۹۳: ص ۸۵). اما این مسئله به صورت حل‌نشده باقی می‌ماند، چون نظارت‌ها چندان قوی نبود و متولیان زیادی داشت. اداره گمرک، نیروهای نظامی و حتی در سال‌های آخر دوره قاجار کنترل ورود اسلحه به انگلیسی‌های مستقر در خراسان سپرده شده بود (ساکما، ۴۷۱-۲۹۳: ص ۱). تعدد مراکز درگیر در این امر، باعث تداوم قاچاق اسلحه از افغانستان به ایران و حتی از ایران به خاک افغانستان می‌شد (ساکما، ۹۰۳۲-۲۴۰: ص ۱).

جایگاه تحولات خراسان در مسائل مرزی

اگر ایران و خراسان در شرایط عادی بودند اوضاع آشفته مرزها می‌توانست قابل کنترل باشد. اما ایران به لحاظ سیاسی دوران پرتلهاب مشروطه و چالش‌های پس از آن را می‌گذراند. خراسان نیز وضعی به همان منوال داشت. مهدی فرخ که در این سال‌ها اولین مأموریت سیاسی خود را در کارگزاری تربت حیدریه انجام می‌داد، در تشریح این وضع می‌گوید:

«دولت مرکزی ضعیف‌تر از کلمه ضعیف بود و دولتیان حتی خبر از شهرهای نزدیک پایتخت نداشتند. حکومت‌کنندگان واقعی ایران، سفرای روس و انگلیس بودند و قنصل‌های این دو سفارتخانه، نمایندگان جبار حگام در ولایات. آن‌ها می‌زدند و می‌سوختند و می‌کشند و می‌بردند و کسی را یارای مقاومت در برابر آنان نبود. اگر مأموری از مرکز به ولایات اعزام می‌شد می‌بایست گره مشکلات

را خود بدون کمک مرکزبان باز نماید. انتظار کمک از دولت بی حاصل بود.» (فرخ، ۱۳۴۷: ۳).

خراسان همواره از مهم‌ترین بخش‌های ایران بود و مقامات بالا از جمله احمد قوام، مشیرالدوله و سپهسالار و شاهزاده‌هایی مهم مانند کامران میرزا و حسام‌السلطنه برادران شاه برای حکومت آنجا فرستاده می‌شدند (میرنیا، ۱۳۶۷: ۱۴۱ و ۱۹۵). ناآرامی‌های خراسان در این بیست سال به دو دسته قابل تقسیم است: ۱- ادامه جریانات اصلی کشور: مانند مشروطه، نزاع طرفداران و مخالفان آن که آسایش و امنیت را از بین برده بود. بعد از پیروزی مشروطه نیز امورات مشهد به دست اصناف و کمیته‌های تشکیل شده افتاد که بر بی‌نظمی‌ها افزود. پس از خلع محمدعلی شاه و تحركات سالارالدوله، هیجاناتی در خراسان شکل گرفت و اخلال امور حیاتی باعث شد روس‌ها که در پشت پرده از تظاهرکنندگان حمایت می‌کردند به بهانه برقراری نظم به آنان حمله برده و حرم مطهر امام‌رضا(ع) را نیز مورد هتک حرمت قرار دهند. در پی دل‌مشغولی مرکز ایالت، در دیگر شهرها نیز اشرار محلی مشغول خودسری و غارت مردم بودند. این اوضاع به قحطی سخت و امراض عمومی منجر شد (مدرس رضوی، ۱۳۷۸: ۲۲۶-۲۳۳).

۲- جریانات خاص ایالت: اوضاع خارج از کنترل مشهد، ساخت ایلی خراسان را به تحریک منفی کشاند. خراسان متنوع‌ترین بخش ایلی کشور بود. در شمال خراسان ترکمانانی از طوایف جعفری‌بای، تکه و یموت ساکن بودند. این ترکمانان دارای سنت غارتگری بودند که بیشتر شهرهای خراسان را از این تاخت و تازها بی‌نصیب نمی‌گذاشتند (جلالی، ۱۳۷۷: ۲۹). در سرخس نیز ترکمانان متصل به ترکمانان ساروق و سالور، شرق خراسان را مورد تهاجم قرار می‌دادند و تا بیرجند هم می‌رفتند. آن‌ها از عوامل مهم عدم رونق اقتصادی خراسان بودند (قندهاری، ۱۳۶۸: ۷۷؛ مدرس رضوی، ۱۳۷۷: ۳۱۹).

کردها نیز در شمال خراسان مستقر بودند. ایلات زعفرانلو، شادلو، توپکانلو، بیچرانلو و... که هر کدام دارای شاخه‌های دیگری بودند. کردها را شاه‌عباس صفوی برای مقابله با حملات ازبک‌ها به خراسان کوچاند که در طی ۴۰۰ سال اقامت در خراسان همواره تابع

حکومت مرکزی بودند، اما در شرایط پر آشوب این سال‌ها، بخشی از این ایلات سر به شورش برداشتند. شهرهای مرزی با روسیه تماماً در اختیار آن‌ها بود که بعضاً از این طریق به قاچاق اسلحه مبادرت می‌کردند. برخی از شورش‌ها عبارتند از شورش خداوردی که حتی انگلیسی‌های اعزام‌شده را هم شکست داد، اما در نهایت توسط حکام کرد شمال خراسان سرکوب شد. هنوز این مشکل تمام نشده بود که شورش زبردست‌خان در درگز رخ داد. ججوخان هم در برهه‌ای مشکلاتی برای ژاندارم‌های خراسان فراهم کرد. شورش آقامحمد در نوخندان هم از این دست بود. این افراد اسلحه مورد نیاز خود را از روسیه وارد می‌کردند و پس از نزدیک شدن نیروهای حکومتی، به خاک روسیه فرار می‌کردند که موجب طولانی شدن این ناآرامی‌ها می‌شد (میرنیا، ۱۳۶۷: ۱۹۸ و ۲۰۵ و ۲۴۹).

بخش دیگری از بافت قبیله‌ای خراسان اعراب بودند. این قبایل شامل خزیمه، خزاعی، میش‌مست، زنگویی، شیسانی، عامری و نخعی (میرنیا، ۱۳۶۹: ۱۵۷-۱۶۲) می‌شد که جزو آرام‌ترین قبایل خراسان بودند و به جز اقدام علیه کلنل پسیان اقدام دیگری از آنان مشاهده نشده است. از ایلات ترک، مانند افشارها و بغایری‌ها نیز اقدامی در اخلال امنیت خراسان به‌ظهور نرسید. اما از ایلات مهاجر هزاره‌ها بودند که در آن سال‌ها مزاحمت‌هایی برای مردم تربت‌جام فراهم کردند و با ایل تیموری که سرپرستی منطقه را عهده‌دار بودند نیز به مناقشه پرداختند (جلالی، ۱۳۷۷: ۲۷).

این تحركات (بدون در نظر گرفتن مشکلات مرزی)، تمام توان حکمرانان خراسان را به خود معطوف می‌داشت و هنوز یک طغیان و تاخت‌وتاز حل نشده، مشکلات دیگر رخ می‌داد. اگر اوضاع بدین منوال نیز باقی می‌ماند و حاکمیت بی‌تزلزل وجود داشت، شاید امکان رتق وفتق امور باقی بود. اما تعویض‌های سریع حکام خراسان ثبات لازم برای حل این مسائل را از میان می‌برد. حتی در دوره‌ای حکام تعیین‌شده، بدون حرکت به سمت خراسان استعفا می‌دادند تا این که احمد قوام در سال ۱۳۳۶ه.ق عازم شد. حکومت چهارساله او و اقدامات قاطع علیه اشرار محلی باعث برقراری نظم و ثبات در خراسان شد (مدرس رضوی، ۱۳۷۸: ۲۳۶)؛ هرچند کودتای سیاه، دستگیری قوام، قیام پسیان در دوره نخست‌وزیری او و تحركات قبیله‌ای منجر به قتل پسیان، برای مدتی دیگر خراسان را پر

التهاب کرد. این اختلال و تلاطم‌های داخلی فرصت و امکان پرداختن قوی به مسائل مرزی را نمی‌داد. افغان‌ها به خوبی به این اوضاع واقف بودند و به گفته خود آنان اگر ترس از روس و انگلیس نبود به راحتی می‌توانستند مناطقی مانند سیستان را از ایران جدا کنند (ییت، ۱۳۶۵: ۱۴). علی‌رغم وجود حس برتری طلبی و تفاخر در افغان‌ها، در این برهه اگر تهاجمی همه جانبه از سوی افغان‌ها رخ می‌داد، اگرچه احتمال انتزاع قسمتی از خاک کشور منتفی بود، اما ایران با چالش اساسی مواجه می‌شد.

نتیجه

زمینه‌های مسائل و تنش‌هایی را که ایران و به خصوص خراسان در مناسبات خود با کشور افغانستان در سال‌های مشروطه تا استقرار رژیم پهلوی با آن مواجه بود، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: برخی از دلایل آن به وضعیت افغانستان، برخی به وضعیت خراسان و ایران و برخی هم به خود مسئله مرز برمی‌گشت. افغانستان در آن سال‌ها دارای شرایطی بود که این کشور را در این مناسبات در موضع کنش‌گری قرار می‌داد. در واقع دلایل بسیاری از مسائل و مشکلاتی ایران در مرزهایش با خراسان، ریشه در خاک افغانستان داشت و اگر وضعیت خراسان و ایران به عنوان بخشی از دلایل ذکر می‌شود، برحسب موضع پاسخ‌گویی است که متأسفانه در شرایط مطلوبی نبود و دامنه مشکلات ایجادشده، به ویژه خراسان را درگیر می‌کرد.

افغان‌ها حق اداره روابط خارجی خود را نداشتند و طبق عهدنامه گندمک این حق به انگلستان داده شده بود. همسایگان این کشور (ایران و روسیه) در صورت بروز مشکل باید با انگلستان مذاکره می‌کردند. اگرچه این محدودیت‌ها در مورد ایران کمتر بود، اما نتیجه چندانی نداشت و حاکمان ولایات مرزی با افغانستان برای پیگیری شکایات مردم خود، که مورد تجاوز و یا سرقت ایلات افغانی قرار گرفته بودند، توفیقی به دست نمی‌آوردند. عدم نفوذ دولت افغان در میان ایلات سرحدی خود، این امر را تشدید می‌کرد. مسلح بودن مردم افغانستان به ویژه قبایل این کشور، از دیگر عوامل کنش‌گری افغانستان در این روابط بود.

تجارت و خرید اسلحه در افغانستان آزاد بود و این امر حملات آنان را خطرناک‌تر می‌کرد. ضمن آن که ایلات، خوانین و اشرار خراسان از منابع تغذیه اسلحه بودند.

سیاست‌های سخت‌گیرانه دولت افغانستان با شیعیان این کشور، که شامل قبایل هزاره در مرکز افغانستان و جمعیت‌های شهری غرب آن بود، سبب مهاجرت‌های گسترده آن‌ها به خاک خراسان شد. این مهاجرت‌ها البته به دلیل شیعه‌بودن مهاجران، توازن مذهبی خراسان را تغییر نداد، اما توازن جمعیتی، سیاسی و شغلی مناطق اسکان‌داده‌شده را با تغییر روبه‌رو کرد. این مهاجران در منازعات خراسان نقش آفرینی می‌کردند و به‌ویژه به دلیل ساخت کوچ‌نشینی مشکلاتی را برای اقتصاد کشاورزی خراسان ایجاد می‌کردند. این مهاجرت‌ها، به واسطه حس تعلق فرهنگی و تمدنی، به ایران (و نه دیگر همسایگان) انجام می‌شد.

به واسطه دشمنی سرسختانه افغان‌ها با انگلیس و بروز درگیری و چند جنگ میان آن‌ها، همواره خطر حملات آن‌ها به مرزهای ایران (برای جنگ با انگلیسی‌های مستقر در خراسان) وجود داشت. علمای افغانستان به چشم دشمن به آن‌ها نگاه می‌کردند، به‌خصوص پس از حضور هیئتی از کشورهای متحد و دولت عثمانی، که در میان افغان‌ها طرفداران زیادی داشت، فتوای جهاد علیه انگلیس صادر گردید. در پی این فتاوا همواره شایعاتی مبنی بر حملات گسترده افغان‌ها برای جهاد علیه انگلیسی‌های مستقر در ایران، خاطر مردم، مسئولان و مرزداران ایران را آشفته می‌کرد.

تحركات ایلات مستقر در دو سوی مرز ایران و افغانستان و گاه در هند انگلیس از دیگر مشکلات مرزی بود. انگلستان به این ایلات به چشم ابزارهای فشار در مواقع لزوم نگاه می‌کرد و به همین دلیل در میان آن‌ها اسلحه توزیع می‌کرد. علاقه افغانستان به جذب این جمعیت‌ها (به ویژه قبایل اهل سنت)، به دلیل کمی جمعیت کشور خود، از مشکلات دیگر مرزداران ایران در خراسان بود. اگرچه همواره موازنه مهاجرت در این سال‌ها به نفع ایرانی‌ها بود، اما تلاش‌های آن‌ها به‌ویژه از دغدغه‌های کارگزاران در خراسان محسوب می‌شد. نبود نیروهای اداری و انتظامی قوی مرتبط با مرز، تحركات این ایلات را چه برای حملات و خواه برای انتقال اسلحه و چه برای تردهای غیرقانونی شدت می‌بخشید.

بروز و ظهور این مشکلات با وضعیت آشفته ایران نیز ارتباط داشت. حکومت مرکزی بعد از انقلاب مشروطه با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می کرد و حکومت ایالت خراسان نیز از این امر مستثنی نبود. به واسطه تضعیف حاکمیت سیاسی و عدم نظارت دولت مرکزی، سطحی از خودمختاری در حاکمان شهرها و ایلات مستقر در خراسان به وجود آمد که در بسیاری موارد به آشوبها و ایجاد ناامنی منجر شد. خراسان که از متنوع ترین بخش ایللی کشور بود استعداد بیشتری برای فرو رفتن در هرج و مرج داشت. ایلات ترکمن، ترک، کرد، عرب و فارس هر کدام در بخش های خود به قدرت اصلی تبدیل شدند و نفوذ مرکز ایالت در آن نواحی به شدت تضعیف شد. حملات ترکمن های مرزی و مسلحانه بودن بسیاری از این آشوبها، بر پیچیدگی مسائل ایالت می افزود. در این شرایط معدود نیروهای مرکز همواره در حال سرکوب شورشها و یا دفع شرارت و ناامنی بودند و در سایه این فضا، مرزها و مسائل آن به سطوح پایین تر اولویت آنها بدل شد. نیروهای نظامی و اداری سرحدی قدرت، نیرو و امکانات کافی برای کنترل مرزها را نداشتند. علاوه بر این کمبودها، تخصص نداشتن و ناآگاهی کارمندان عامل تشدیدکننده تنشها بود.

در سایه مشکلات ناشی از فضای سیاسی - اجتماعی افغانستان و ایران در آن سالها، مشکلات فیمابین به صورت لاینحل باقی ماند. تنها پس از استقرار رضاشاه در ایران و امان الله در افغانستان بود که مرزها تحت کنترل قرار گرفت و ساکنان خراسان به ثبات و امنیت نسبی دست یافتند.

منابع و مأخذ

- ادمک، لودویک (۱۳۴۹). *تاریخ روابط سیاسی افغانستان*، ترجمه علی محمد زهما. بی جا. مؤسسه نشراتی افغان.
- افشارسیستانی، ایرج (۱۳۶۶). *مقدمه ای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران*. تهران: هما.
- _____ (۱۳۷۰). *عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان*. تهران: نسل دانش.

- افشار یزدی، محمود (۱۳۶۰). **افغان نامه**. ج ۲. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- بیات، کاوه (۱۳۷۰). **انقلاب خراسان**. تهران: مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
- پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۲). **افغانستان اقوام - کوچ نشینی**. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ترنزیو، پیو کارلو (۱۳۶۳). **رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان**. ترجمه عباس آذرین. تهران: علمی فرهنگی.
- جلالی، غلامرضا (۱۳۷۷). **تقویم تاریخ خراسان از مشروطیت تا انقلاب اسلامی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رئیس طوسی، رضا (۱۳۸۵). **سرزمین سوخته: دیپلماسی بریتانیا در سیستان**. تهران: گام‌نو.
- ریاض هروی، محمدیوسف (۱۳۶۹). **عین الوقایع (تاریخ افغانستان)**. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- زرقانی، سیدهادی (۱۳۸۵). «عوامل مؤثر در امنیت مرزی با تأکید بر مرز شرقی ایران و افغانستان». **مجله علوم جغرافیایی**، شماره ۱.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (ساکما): پوشه‌های ۶۷۳۶-۲۹۵، ۱۷۰۳-۳۶۰، ۱۷۱۳-۳۶۰، ۵۵۷۴-۳۶۰، ۸۰۳۱-۳۶۰، ۸۸۱۵-۳۶۰، ۹۰۳۲-۲۴۰، ۵۴۴۸-۲۴۰، ۱۷۱۳-۳۶۰، ۲۴۰-۱۵۲۰، ۲۹۵-۲۵۰۸، ۲۹۳-۲۷۰۳، ۲۹۳-۴۷۱، ۲۹۰-۵۵۳۰، ۲۹۰.
- علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۷۵). **افغانستان**. تهران: وزارت امور خارجه.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۵۹). **افغانستان در مسیر تاریخ**. قم: پیام مهاجر.
- فرخ، سیدمهدی (۱۳۴۷). **خاطرات سیاسی فرخ**. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۰). **کرسی نشینان کابل**. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: علمی و فرهنگی.

- قندهاری، سیدابوالحسن (۱۳۶۸). **گزارش سفارت کابل**. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- کرزن، جرج ن (۱۳۶۷). **ایران و قضیه ایران**. ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی. تهران: علمی فرهنگی.
- کلیفورده، مری لوئیس (۱۳۶۸). **سرزمین و مردم افغانستان**. ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: علمی فرهنگی.
- گلی، امین الله (۱۳۶۶). **سیری در تاریخ سیاسی - اجتماعی ترکمن ها**. تهران: علم.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۶۲). **تاریخ و زبان در افغانستان**. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- متولی حقیقی، یوسف (۱۳۸۳). **افغانستان و ایران**. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸). **امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران**. ترجمه حمیدرضا ملک محمد نوری. تهران: شیرازه.
- محبوب فریمانی، الهه (۱۳۸۳). **اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران**. مشهد: سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.
- مدرس رضوی، محمد تقی (۱۳۷۸). **سالمات وقایع مشهد در قرن های پنجم تا سیزدهم**. به کوشش ایرج افشار. مشهد: آستان قدس رضوی.
- **مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی** (ماوتد). کارتن ۳، پوشه ۴: ۱۳۳۰.
- مک گرگر، سی. ام (۱۳۶۸). **شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان**. ترجمه اسدالله توکلی. مشهد: آستان قدس.
- مکی، حسین (۱۳۵۹). **تاریخ بیست ساله ایران**. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- میرنیا، سیدعلی (۱۳۶۷). **وقایع خاور ایران در دوره قاجاریه**. تهران: پارسا.
- _____ (۱۳۶۹). **ایل ها و طایفه های عشایری خراسان**. تهران: نسل دانش.

۲۱۸ / زمینه‌های ارتباط و دلایل مشکلات در مناسبات ایران و افغانستان (۱۳۲۴-۱۳۴۴ه.ق)

- نیل‌قاز، مریم (۱۳۹۰). *فهرست اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی*. ج ۴. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- بیت (۱۳۶۵). *سفرنامه خراسان و سیستان*. ترجمه قدرت‌الله روشنی و مهرداد رهبری. تهران: یزدان.

1344 caused more complex issues and tensions. After the Constitution cohesion in affairs was lost and the Governors of Khorasan faced numerous urban and tribal riots. In the wake of provocations there was no concern and will to secure borders and solve the occurred problems.

Keywords: *Iran, Afghanistan, border, border tensions, arms trafficking, immigration.*

Communication and Causes of Problems between Iran and Afghanistan (1324-1344 A. H)

**Kobra Nodehi¹
Aliakbar Kajbaf²**

Received: 5/12/2016

Accepted: 27/5/2017

Abstract

Border relations between Iran and Afghanistan in 1324-1344 AH have had many ups and downs. There are several reasons for these fluctuations which are the roots of many of the current problems of Iran's relations with Afghanistan. The main cause of these issues was separation of Afghanistan from Iran. Population mobility was the most important effect of this situation and made other blind nodes, including immigration of urban population and tribal Hazarehs of the Western Afghanistan by excommunication wave of persecution against them. Illegally border crossing of Afghan tribes and people which led to the theft and insecurity in the border areas of Iran, and The flow of arms trafficking, was the other side of population movements. Internal problems of Afghanistan such as fatwas of jihad against Britain and infectious diseases took place during this period. Besides the main cause of the separation of Afghanistan, the Afghan administration's foreign policy, handed to the Britain under the Treaty Gandomak, added to the turmoil in relations. Exotic foreign policy management in Afghanistan made it impossible to solve the problem in many cases. Iran and Khorasan turbulent conditions in the 1324-

¹ PhD candidate in History, Department of History, Isfahan University; nodehi14@gmail.com

² Professor, Department of History, Isfahan University; kajbaf@ltr.ui.ac.ir

centers was also important for the either empire and it meant reaching abundant financial gain from this border city.

Keywords: *Construct, Function, Artashad, Persia, Rome, Sassanid.*

The Structure and Function of the Border Town of Artashad in the Relations between Rome and Persia in the Sassanid Era

Parviz Hossein Talaei¹

Received: 7/3/2017
Accepted: 13/5/2017

Abstract

Since their first battle in the first century BC (96 BC), the two ancient powers of Persia and Rome engaged in struggles and conflicts that lasted up until the decline of the Sassanid dynasty and the invasion of the Muslim Arabs. Border cities such as Artashad had a major role in these conflicts. Therefore, considering the importance of the subject, the present study attempted to examine the construct and functions of the border city of Artashad.

Employing the descriptive-analytic research approach and based on library resources, it was found out that the city of Artashad was founded by Artashes the king of Armenia in the second century BC (c. 176 BC). This city had a solid structure and was also equally attractive for Persia and Rome because of its geopolitical, political, military, and economic and trade aspects. Therefore, each power sought to gain control over this important city. Overcoming this city meant the key to Armenia. By conquering this city, the two ancient powers could use it as a resting place for their armies and for storing their arsenal to the end of invading the other. Capturing Artashad as one of the trade

¹ Assistant Professor , Department of History, Shahid Bahonar University of Kerman; parviztalaei@uk.ac.ir

Evolution of the Managerial and Social Structure of Malayer, From The Ilkhanid's Decline to the Fall of Safavid

Mohsen Rahmati¹

Received: 4/12/2016

Accepted: 27/5/2017

Abstract

The function of the territory of Alishukr has been highlighted in the historical fate of Iran, beside of the emerge of Zand Dynasty from this area. Malayer as the homeland of Zand rulers was one of the areas of the territory of Alishukr. This region had a significant role in the historical developments due to its vicinity to the center of the territory, also its location at the communication ways from the east to the west, especially the shrines way. Despite the lack of historical data, this article seeks to introduce the geographical places in plain of Malayer, to explain the managerial and social structure of Malayer and its cultural and economic condition. This study shows that Malayer, as part of the territory of Alishukr was dependent on Hamadan from administrative viewpoint, in the Safavid period , due to the absence of major city. In this period, Malayer was been a one of the most important frontiers to support the invasion of Ottoman troops due to its appropriate communicative situation and passing of the shrines way through the region, and density and concentration of Qizilbash tribes. Therefore, these factors paved the way for the emergence of a powerful tribal context in the region.

Keywords: *Safavid, Territory of Alishukr, Malayer, Managerial Structure, Social and Economic Conditions.*

¹ Associate Professor, Department of History, Lorestan University; rahmati.mo@lu.ac.ir

Social Capital and Iranian Charity Association in Tbilisi

**Nezam Ali Dehnavi¹
Hooshang Khosrowbeygi²**

Received: 8/1/2017

Accepted: 8/4/2017

Abstract

This study seeks to describe and explain the relationship between Iranians charity in Tbilisi and social capital in 1900 – 1930. Social capital has several components and this research relies on the social network component. This research based on theoretical social networks, the theoretical explanation of the issue and the characteristics of social networks with tertiary structural features, interactive and functional network, has studied the charity. The research seeks to answer these fundamental Questions. How the Charitable Society of Iranians in Tbilisi provided grounds for formation of social capital? Is the community involved in building solidarity, cooperation, facilitating social relations and social participation and social capital of Iranian immigrants? The method used in this research is descriptive-analytic in field of library studies. The findings suggest that social network factors had important and positive impact on formative as well as the continuation of the charity activity.

Keywords: *Social Capital* ; *Social Networks* ; *Iranian Charity Association in Tbilisi*.

¹ Assistant Professor, Department of History, Payam Noor University; N-dehnavi@pnu.ac.ir

² Associate Professor, Department of History, Payam Noor University; kh_beagi@pnu.ac.ir

Gulf and religious competitions of its merchant groups in the formation of the their competitions in the port of Canton.

Keywords: *Persian Gulf business community, Canton (Khanfu, Guangzhou), Persian merchants ("Po-Se", Zoroastrians), Iraqi businessmen, Ibādhi traders.*

A Survey on the Formation of Trade Competitions in the Persian Gulf and Its Reflection in Port Guangzhou (Canton), China (Seventh to Ninth Centuries AD)

**Abdrasool Kheirandish¹
Seyyede Zahra Zarei²**

Received: 20/8/2016

Accepted: 30/4/2017

Abstract

During the Sassanid dynasty, Zoroastrian merchants (in Chinese: "Pose") were the most famous businessmen in the Indian Ocean and the coast of China, in the other word they dominated marine trade there. They not only traded for Iran, but also met the requirements of the Arab lands. At that time, Arab merchants often made business trips to East Africa. But during the seventh and eighth centuries AD, after Iran's conquest by Muslim Arabs, as a result of their dominance over the Persian Gulf ports, Arab traders (i.e. Ibādhis of Oman and Iraqis) activated along with Zoroastrian businessmen in the Indian Ocean. So they made trade voyages as far as to the Chinese city port of "Khānfu" (Canton, Guangzhou). But political developments in the Persian Gulf, which always resulted in competition or business alliance between the Muslim merchants, reflexed in their relationships and influenced their status in the court of Canton. This article seeks to study the impact of economic ups and downs of the historical development of the Persian

¹ Professor, Department of History, Shiraz University; akheirandish@rose.shirazu.ac.ir

² PhD candidate in History, Shiraz University; z.zarei88@yahoo.com

considered for the knowledge of some of the Ƙosrow's policies and events of his reign.

Keywords: *Sasanians, Ƙosrow Parviz, Šīroy, Trial of Ƙosrow Parviz, Letter of Šīroy to Ƙosrow.*

The Role of Elders and Aristocrats in Trial and Death of Qosrow Parviz

Shahram Jalilian¹

Received: 14/10/2015

Accepted: 16/5/2016

Abstract

On February 628 A.D a group of Iranian elders and members of the noble families and military commanders who were furious at the policies and ruling of Qosrow Parviz (628-590 A.D), threw him into the prison and set Šīroy, his eldest son, on the throne. They rudely asked their puppet ruler to kill Qosrow, but Šīroy who did not want to kill his father, sent him a message by the order of elders who hated Qosrow, and recalled him all his sins to find answer for them, perhaps they avoided killing him. Although Qosrow answered Šīroy scoldingly and gave reasoning for all his deeds and policies, but elders insisted to kill him furiously and finally did that. Šīroy's letter to his father can be called as report of trial of Qosrow in which Iranian elders asked Šīroy to recall Qosrow's oppressions and his harmful way of ruling to reveal his wickedness and to show the rightfulness of Iranian elders. Qosrow's answer to Šīroy's letter is Qosrow's defense in this trial in which he attempted to retell legitimacy and rightfulness of his own policy and the way of his ruling. In this paper, Šīroy's letter to his father and Qosrow's answer and his trial and the way of his murder are studied and the historical importance of this letter is

¹ Associate Professor, Department of History, Shahid Chamran University of Ahvaz; jalilian.sh@scu.ac.ir

rise caused new social consequences and a basis for addictions of people in later periods; in other words as a substitute to opiate intoxication banned in Shah Tahmasb's decree, has played a greater role-In the field of consumables- in changing Iranian lifestyles.

Keywords: *Opium, Addiction, Shah Tahmasp I, Intoxicants prohibition decree.*

The Impact of Intoxicants Prohibition Decree of Shah Tahmasb I on Opium Consumption in the First Period of the Safavid Reign (907-996 AH)

**Yaqub Tabesh¹
Seyyed Hashem Aghajari²
Atallah Hassani³**

Received: 3/12/2016

Accepted: 27/5/2017

Abstract

Opium is a narcotic substance that has been used throughout history as a drug. In case of continuous use, habituation to humans is inevitable. Opium was used mostly for medical purposes in pre-Safavid Iran. In the ninth century AH and ahead of the Safavid were few People from upper strata of society or the people were dependent on them opiate drug addicts. Since the start of the fifth decade of the tenth century AH, there was a perceptible change in the consumption of opium in Iranian society. The purpose of this article is that by using historical descriptive and analytic method, clears this change by the end of the first period of the Safavid and its social consequences. Survey of data obtained from various sources shows that Intoxicant prohibition decree of Shah Tahmasb, gradually increased opium addiction and this

¹ PhD Candidate in History, Department of History, Shahid Beheshti University; ytabesh5@yahoo.com

² Assistant Professor, Department of History, Tarbiat Modares University; aghajeri@modares.ac.ir

³ Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University; a-hassani@sbu.ac.ir

explained Shiite theologians performance in order to approximate the religions through overcome challenges and the elimination of divisions and prejudices In format of bring up the common religious opinion, simultaneous jurisprudence, holding collaborative classrooms of Shia and Sunni and the presence in the Sunni scholars classrooms, debate and dialogue reasonably and wisely answer to doubts and charges against Shia, reveal the difference Imamiyah with Qoramateh, Batnyan and Ghulat and finally, try to keep moderation in the application of reason and citing religious texts, with descriptive and analytical method and based on the information of library.

Keywords: *approximation of religions, Sunni, Seljuk, Abbasid caliphate, Shiite theologians.*

Study of Shiite Theologians' Performance in Confronting with Challenges of Approximation of Religions in Seljuk Era

Parvin Asghari¹
Mohammadali Chelongar²
Aliakbar Abbasi³

Received: 7/3/2017

Accepted: 3/6/2017

Abstract

Challenges religious had a great effect on Muslim society and can be found causes of the stagnation of Islamic civilization in the cultural developments resulting from this religious challenges, while Muslims have common views in many of religious and ideological issues that attention and emphasis on them destroys fields of differences and prejudices and provides field of the unity of the followers of Islamic religions and development of Islamic civilization.

The first half of the fifth century, coinciding with beginning of the reign of the Seljuk (429-552 AH) in Iran and Iraq, Muslims were faced with challenges in approximation of religions with challenges and problems such as opposition Ahl al-Hadith Sunnis against Shiites; Coalition of Sunni religious political forces; The role of science centers in divergence or convergence; Extremism of the Ismailis and the Ghali sects that was effective in ruining the Shiites face and attacks of Sunni towards them. The study pointed to these challenges,

¹ PhD candidate in History, Department of History, Isfahan University; parvinasghari92@gmail.com

² Professor, Department of History, Isfahan University; m.chelongar@ltr.ui.ac.ir

³ Assistant Professor, Department of History, Isfahan University; aa_abbasi_z@ltr.ac.ir

Contents

- Study of Shiite Theologians' Performance in Confronting with Challenges of Approximation of Religions in Seljuk Era** 9 - 36
Parvin Asghari, Mohammadali Chelongar, Aliakbar Abbasi
- The Impact of Intoxicants Prohibition Decree of Shah Tahmasb I on Opium Consumption in the First Period of the Safavid Reign (907-996 AH)** 37 - 64
Yaqub Tabesh, Seyyed Hashem Aghajari, Atallah Hassani
- The Role of Elders and Aristocrats in Trial and Death of Kosrow Parviz** 65 - 88
Shahram Jalilian
- A Survey on the Formation of Trade Competitions in the Persian Gulf and Its Reflection in Port Guangzhou (Canton), China (Seventh to Ninth Centuries AD)** 89 - 116
Abdrasool Kheirandish, Seyyede Zahra Zarei
- Social Capital and Iranian Charity Association in Tbilisi** 117 - 140
Nezam Ali Dehnavi, Hooshang Khosrowbeygi
- Evoloution of the Managerial and Social Structure of Malayer, From The Ilkhanid's Decline to the Fall of Safavid** 141 - 166
Mohsen Rahmati
- The Structure and Function of the Border Town of Artashad in the Relations between Rome and Persia in the Sassanid Era** 167 - 189
Parviz Hossein Talae
- Communication and Causes of Problems between Iran and Afghanistan (1324-1344 A. H)** 191 - 218
Kobra Nodehi, Aliakbar Kajbaf

Abstracts of Papers in English

History of Islam and Iran

Vol. 27, No. 33 / 123, 2017

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**

EXECUTIVE DIRECTOR: **S. Ghahremani Ghajar, Ph. D.**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.

A. Ejtehad, Retired Professor of History, Alzahra University.

E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.

M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.

E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.

A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.

M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.

M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.

A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

SH. Yusefi Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.

Postal Code: 1993891176

Web: hii.alzahra.ac.ir

E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X

E-ISSN: 3538-3493